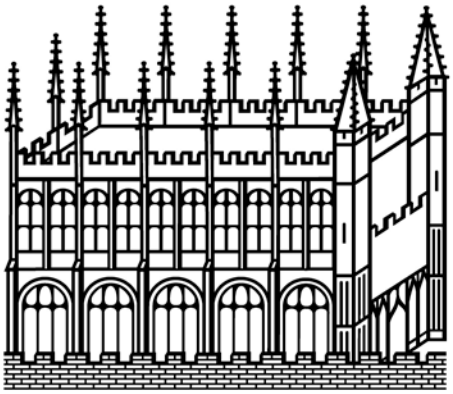

Bodleian Libraries

UNIVERSITY OF OXFORD

This book is part of the collection held by the Bodleian Libraries and scanned by Google, Inc. for the Google Books Library Project.

For more information see:

http://www.bodleian.ox.ac.uk/dbooks



This work is licensed under a Creative Commons Attribution-NonCommercial-ShareAlike 2.0 UK: England & Wales (CC BY-NC-SA 2.0) licence.



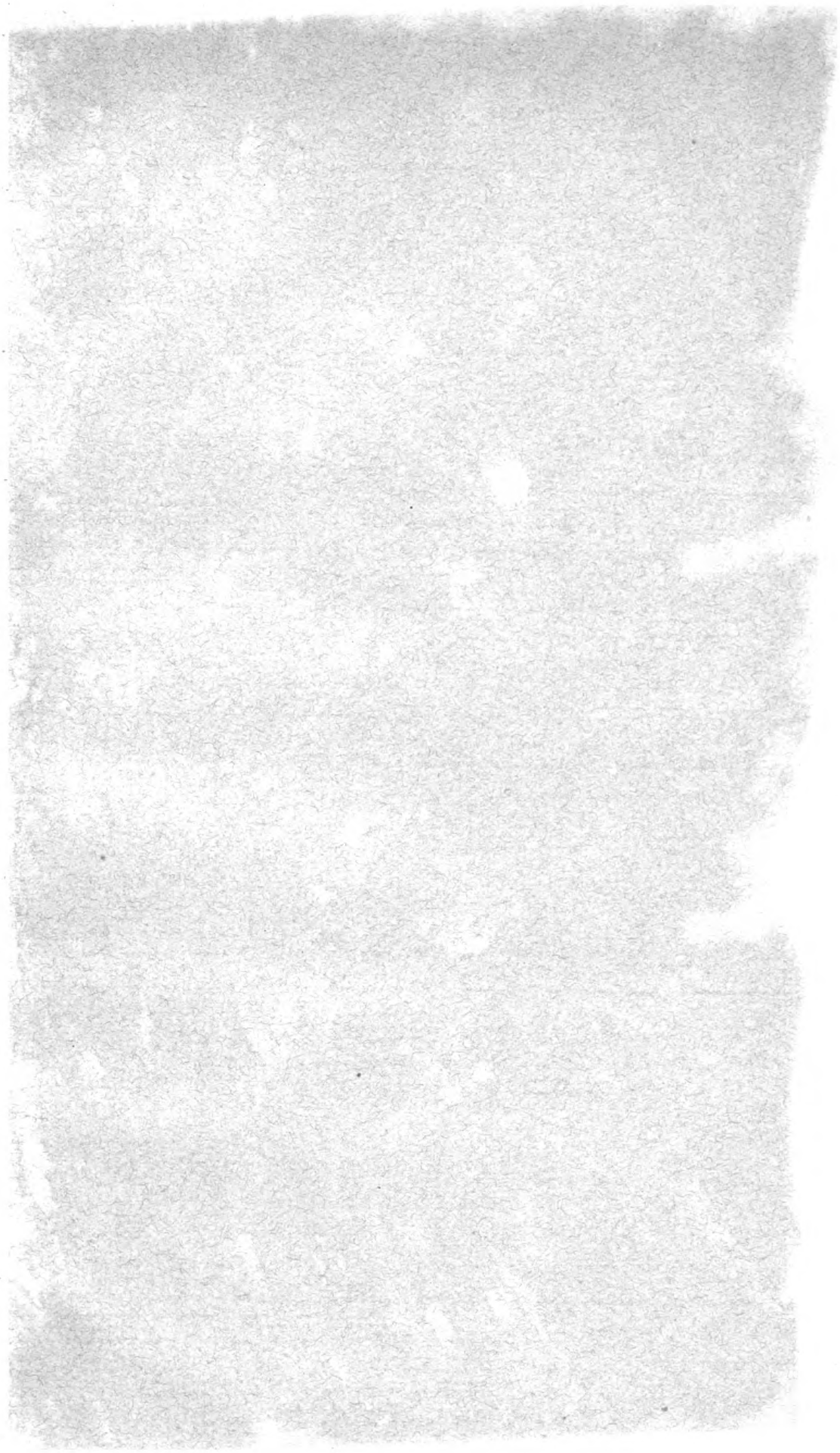

Mohe

و منش انسانی از خواهش خویش گشته هنگام گذشتن از هوا و گذاشتن غناست چه
تا نم نداوت در جویبار جوانی و آب طراوات با گلزار زندگانی باشد بمدد
تر دستی اهل سرود و رود از خشک رود رامشگران آب روان بر توان داشت
و به نیروی شگفته روئی گلبانگ مغنیان از چوب خشک عود مطرب
گل تر توان چید آری مادام که اغصان نونهال شباب سرسبز و شاداب
نباشد شعلهٔ آواز بلبل را تاب و تر خندهٔ گل را آب نباشد و آنگاه که خلل
ضعف و وهن باساس قوی و حواس راه یابد انین طنبور طنین زنبور نماید
و نغمهٔ زیر هزار با نالهٔ زار هر دو یکسان بگوش آید و الحق دین حق مقام
ادا نموده حکیمی که فرموده رباعی چون پیر شدی کار جوان نتوان کرد
پیریست نه کافری نهان نتوان کرد در ظلمت شب هر آنچه کردی کردی
در روشنی روز همان نتوان کرد

خاتمة الطبع

بعد حمد خدا و نعت سید انبیا صلی الله علیه و آله و اصحابه و سلم پوشیده مباد
که درین ایام فرخنده فرجام کتاب افادت انتساب دستور العمل خسرویه موسوم به
توقیعات کسرویه در مطبع فیض منبع جناب دانش مآب نامی و گرامی جمهور منشی نولکشور
صاحب باهتمام بیمثال لاله بشیشر دیال بماه دسمبر سنه ۱۸۷۴ عیسوی
پیرایهٔ طبع در بر کشید و حلهٔ انطباع پوشید بمنه و کرمه

INDIAN INSTITUTE

صادقه انچه اولیا بینند از نیکوئی حال و استقبال برای ما دیده و این معنی
دلالت تمام بر صفاء ولا و داد و صدق عقیدت و اعتقاد او دارد
مرفوع بچه موجب فرموده اند که واجبست که فلان ناسعادتمند را
قاطع پیوند وفا خوانند توقیع بجهت آنکه فسحت ساحت حرص و طمع
و بسیاری کمیت آز و شره او بهر انچه از محیط دائره امکان بیرون
باشد احاطه دارد هر چند مضرت آن به برادر و فرزند خویش و پیوند
او برسد مرفوع از سبب انچه در طی کلام بر زبان ملک رفته
که فلان مایه آفت بلکه ماده مخافت فتنه است سوال میرود
توقیع بموجب آنکه از ما پوشیده بفراهم آوردن اموال و اسباب می پردازد
و اسرار پوشیدنی دولت را با وجود امر نهفتن آشکارا میسازد مرفوع
همگی اهل طرب از عطایای شهریار بهره غنا وافر یافته اند چندانکه هیچ معنی
نمانده که از راه رامشگری غنی نشده باشد الا فلان که با وجود مهارت
در صناعت موسیقی و حرفت خنیاگری در فنون فضل و ادب ید طولی
دارد چنانچه از نسبت غنا استغنا دارد توقیع پیش ازین فضیلت خویش
درین پیشه از ما نهان داشت و اظهار آن در وقتی نمود که ازین حرفت
بسبب انقضای عهد اقتضای آن بی نیازیم انتهی درین وقت خود را
بر ما عرض نمود که عهد شباب گذشته و جوانی آب و تاب خود گذاشته

مرفوع از چه رو امر والا بصدور پیوسته که هر آنکه در محفل حضور
سعادت بار دریابد که خویشتن را حسب المقدور بلباس فاخره
و زیور گرانمایه بیاراید و خود را در نظر ما مهما امکن بهیئت مستحسن در آورده
بزی نیکو و وجه احسن جلوه نمایان نماید توقیع بدینوجه وجیه که مبادا
صور همگنان بوضع ناپسندیده از راه دیده در آمده در منظر هفت
طبقه حدقه جایگیر و چه پیداست که هر آنچه در مرآت متخیله بهیئت منکر
عکس افگند هر آینه دیر بسمت زوال پذیرد مرفوع بچه دلیل فرموده اند
که سودمندترین امریکه علت نفاذ امور اعمال و اشتغال باشد تنفیذ آن
امر است در عین وقت و حال آن بی تطرق خلل تاخیر در خلال احوال
توقیع بدلیل تجویز ارباب الباب درینباب که از تجویز تسویف
و امهال مضرتهاء کلی بامضاء کل امور جمهور مردم رسیده و تعطیل و
اهمال که علت تامه بس افتادن عامه اعمال است در اکثر احوال بسی
آفت به پیشرفت کارها رسانیده و بر جمله قطع نظر از طریان آفات
محض گذشتن کارها از اوقات آن از دست در دست افتادن تیرهای
راست رو بیخطاست بدانسوی نشانهاء آنها مرفوع
بچه سبب فرموده اند که فلان مرد هندی نسب در خاطر ما راه خطور
و در دل ما جای قبول دارد توقیع از آن رو که در عالم رویاء

دوام بر خطر بهره بهتر و بیشتر ما را باشد انتهی و توجیه این توقیع که
بمقتضای طبع اشتباه است از حکم خرد و همانا صدور آن در عنفوان
شباب اتفاق افتاد چنانچه مضمون خاتمه توقیعات بران دلالت
بر نیوجه توان نمود که چون عالم بیمن وجود و برکت احسان وجود ما
آباد ان رعایا و برایا خوشوقت و شادان باشند و ما را در معنی از
شغل تدبیر و همگنان را از عدم پراگندگی خاطر فراغ کلی حاصل باشد
و این حالت همگی را بسلوک طریق خوشوقتی و خوشحالی دلالت
کند اگر بهره تمام از سور و سرور عام و خاص ها باشد همانا رد آباد
مرفوع عظیم روم و زعیم آنمرز بوم در بیولا از درگاه والا در باب
فدیه اسیران آن کشور درخواه مینمایند توقیع بجای هر دو تن از
اسارا آی روم یکی اس خنزیر قدهستانند و چون خیل اقبال خسروی
از دنبال آن مدبران روانند بر سر ارزانی بهای مخالفان مخالفت
فرمانروا مد اشته این داد وستد را رایگان ندانند مرفوع
باعث تعین اهل خراسان و اشباه ایشان از اهالی کشور خاور
و نخوم و حوالی آن بدفع فتنه اهل روم و سد رخنه آنجدود چه خواهد بود
توقیع علت این تخصیص نیست آنکه عداوت اهل اقلیم روم بما و در خمیر فطرت
مردم خراسان و سرشت و نهاد اهل اطراف اکناف آنمرز بوم تخمیر یافته

اشاره کتوبی زرد و سر دو دنیا سود و سر مرز ۱۲ — آخر عنوان ۱۲ — فریب نزدیک ۱۲ — چه الی ۱۲ — بیمن وجود ۱۲ — رد آباد ۱۲ — مرفوع ۱۲ — بیولا ۱۲ — فدیه ۱۲ — اسیران ۱۲ — بجای ۱۲ — بیگانه ۱۲ — مرفوع ۱۲ — بعنبان ۱۲ — انچه نیست ۱۲ — آنچه ۱۲ — باعث ۱۲ — تعین ۱۲ — اهل ۱۲ — اشباه ۱۲ — ایشان ۱۲ — ولایت ۱۲ — تام ۱۲ — بالغ ۱۲ — توقیع ۱۲ — علت ۱۲ — تخصیص ۱۲ — است ۱۲ — عداوت ۱۲ — اهل ۱۲ — اقلیم ۱۲ — روم ۱۲ — بما ۱۲ — مردم ۱۲ — خراسان ۱۲ — سرشت ۱۲ — نهاد ۱۲ — اهل ۱۲ — اطراف ۱۲ — اکناف ۱۲ — آنمرز ۱۲ — بوم ۱۲ — تخمیر ۱۲ — یافته ۱۲ — یعنی اطراف ۱۲ — آخر عنوان ۱۲

خلاصه توقیعات سلجوقیه — دنیا بکام کسی نمیگردد — تخصیص ما باشد پس — ایزد تعالی بر همه امور — ذوالجلال ۱۲ — چرا که چون تعالی — خوشوقت و شادمان — باشند ما را نیز — تدبیر و فکر از تشتت — خاطر فراغت کلی — دلالت کند اگر بهره — مرفوع عظیم روم — اسیران آن کشور — توقیع بجای هر دو تن — بیگانه و بما نمایند — خلاصه توقیع — دو توقیع یک یک — ارزانی بهای — مخالفان مخالفت — فرمانروا مد اشته — رد آباد ۱۲ — مرفوع ۱۲ — باعث تعین ۱۲ — اهل ۱۲ — اشباه ۱۲ — ایشان ۱۲ — ولایت ۱۲ — تام ۱۲ — بالغ ۱۲ — توقیع ۱۲ — علت ۱۲ — تخصیص ۱۲ — است ۱۲ — عداوت ۱۲ — اهل ۱۲ — اقلیم ۱۲ — روم ۱۲ — بما ۱۲ — مردم ۱۲ — خراسان ۱۲ — سرشت ۱۲ — نهاد ۱۲ — اهل ۱۲ — اطراف ۱۲ — اکناف ۱۲ — آنمرز ۱۲ — بوم ۱۲ — تخمیر ۱۲ — یافته ۱۲ — مانند ۱۲ — اهالی ۱۲ — بالغ ۱۲ — توقیع ۱۲ — علت ۱۲ — تخصیص ۱۲ — است ۱۲ — عداوت ۱۲ — اهل ۱۲ — اقلیم ۱۲ — روم ۱۲ — بما ۱۲ — مردم ۱۲ — خراسان ۱۲ — سرشت ۱۲ — نهاد ۱۲ — اهل ۱۲ — اطراف ۱۲ — اکناف ۱۲ — آنمرز ۱۲ — بوم ۱۲ — تخمیر ۱۲ — یافته ۱۲ — مانند ۱۲ — اهالی ۱۲

از قسمت شادمانی و کامرانی با اهل خدمت ایشان سمت
اشتراک داشته باشند مرفوع بچه موجب فرموده اند که بعد از
توکل بر حضرت مبدا و مبدع جز و کل اعتماد شما بر دیگری جز ما
نشاید توقیع چه هرگاه امیدواری شما جز بدرگاه حضرت پروردگار
جلشانه بدیگری سوای ما باشد هر اینه ایصال اثمار عدل و آثار احسان
که همواره بر ما سهل و آسان است در انصورت بر ما بسیار دشوار
بیکران گران خواهد بود مرفوع بچه موجب فلانرا بدون صدور
جنایتی یا ظهور خیانتی از پلهٔ قدر و منزلت خود انداخته اند توقیع
آن ناقص نهاد با وجود عدم استعداد و فقدان شایستگی خداداد
در ارتفاع بر مدارج استعلا ازین درجهٔ والا که داشت پایهٔ بالاتر
توقع میداشت لاجرم جسارت زیاده طلبی و خود پسندی این
پایهٔ خسارت برو پسندیدیم تا مگر بمرتبهٔ که در خور رتبهٔ اوست خرسند گردد
مرفوع عوام و خواص درگاه در باب کثرت ورود خسروی بر مشرب
عذب بربط و رود توقف دارند و فرط اهتمام و اعتنا ملک را باقتناء
طرب و غناء عود و سرود علت خلل در بنای پاسبانی ملک و ملل میدانند توقیع
هرگاه عموم سور و سرور گیتی ببرکات وجود و میامن عدل وجود باشد
پس درینصورت باشد مراتب وجوب و لزوم لازم می آید که بهر معنی درین

انفس ازین علم علوم بسیارست که همگی برایا احاطهٔ آن نموده اند
انتهی و همانا توجیه این تعلیل برینوجه باید نمود که بسی از فنون دانش انفس
و اشرف ازین در گیتی موجودست که جویندگان آن از روی یقین بدان
رسیده اند و این علم با آنکه بوجهی از خساست خالی نیست بهر حال دائرست
میان امکان و استحاله و خردمند طلب متیقن را باحتمال تحصیل مظنون
بل مشکوک ترک کند توقیع بدین برهان متین که هیچ چیز در عظمت
و جلالت باعتبار دوام ابدی و بقای سرمدی دولت اخروی
نرسد و این ملک اجل و اعظم بمحض اجتناب شرور و اکتساب خیرات
آسان بدست می آید نزد بخردان و حقیقت شناسان مؤنت آن
بی نهایت اقل از قلیل است و رنج آن بغایت عظیم و جلیل مرفوع
جویندگان کنه حقائق اشیا از راه استبصار استفسار مینمایند که
بچه وجه فرموده اند که سبیل سائر رعایا و برایا در سلوک طریق بداندیشی
و خیرخواهی ملوک آنست که از هر راه که رو دهد سر رشتهٔ اسباب
حصول مسرت ایشانرا من جمیع الوجوه دریابند و روی توجه از جهات
وصول موجبات خوشنودی و مرضیات شان بهیچوجه برنتابند
توقیع بسبب آنکه از دریافت بهرهٔ سور و سرور خسروان که در
کمال مراتب نصاب کمال میباشد بی نصیب نبوده در ادراک قسمتی

تعلیم آداب فرموده اند که وظیفهٔ پرستاری پرستاران آنست که بقدر
جمع ادب حد چیزی نگاه داشتن ۱۲ چیزیکه برای مرد معاش مقرر باشد ۱۲
حوصلهٔ قدرت امکان در بارهٔ حصول خرسندی و رضامندی ما سعی
منتهای خیر ۱۲
بلیغ را بمبلغ کمال رسانند تا از شجرهٔ بارور خوشنودی ما ثمرهٔ برخورداری
ابد یابند توقیع بدین سبب که بالخاصه تهاون و سستی درینباب
بدرستی باعث انقطاع اسباب ارادهٔ احسان زیادهٔ ماست در بارهٔ
ایشان برفع مراتب و افزائش مناسب مرفوع بچه وجه در باب
وجوب حبس فلان مزور که بزی تشبه ارباب تاله برآمده و لباس اهل تقشف
بر تلبیس خویش پوشیده فرموده اند که دفع اذیت زرق و طامات و اظهار
کرامات و مقامات او بر سلاطین دوربین از روی عاقبت اندیشی واجبست بلکه
بر ارباب قدرت و اقتدار بسبب باز داشت اهل بلاهت و سفاهت
از پیروی بیراهه غی و ضلال او از دفع شر قاطعان پیوند نظام کلی من کل الوجوه
واجب ترست توقیع بدینموجب که با وجود کمال نقص و بیدانشی و بیخردی
ادعای خود و نادانی ما و سائر موبدان و دانایان آشکارا نموده و این زلت
بدو علت رخنهٔ خلل و زلل در بناء مصالح ملک و ملت می اندازد مرفوع
بکدامین حجت اصحاب مجالست خاص را از خوض در صناعت کیمیا
با وجود احتیاج سائر برایا بدان و امکان بی نیازی همگنان باکتساب
مال جلیل ببذل فی الجمله سعی جمیل زجر بلیغ نموده فرموده اند که در عالم انفس

دولت را صولتی دیگر و اقبال را استقلالی تازه رونما یدو پراگنده
دلهای مردم بجمعیت اندیشه گراید چه پیداست که شغل ملوک بخصال
کریمه و خلال عظیمه موجب جمال و جلال ملک و ملت میشود و باعث
رجا باولیا و خوف اعدا بدین و دولت میگردد مرفوع
باعث امر والا بتهدید فلان و الی بعقوبتی که آنرا حدی و نهایتی
نبوده امید رستگاری ازان ندا شته باشد حیثیت توقیع
چون آن تهی مغز از فرط گرانجانی و سبکسری در مقام استخفاف عظمت
قدر و مقدار این دولتخانهٔ عظمی شده عداوت اولیاء دولت
سپهر صولت را سهل و آسان می پندارد و همت بر استیصال
اهل طاعت ما باوجود عدم استطاعت میگمارد لاجرم بجرم این
ابلهی و کوتهی اندیشهٔ استحقاق این مراتب بل بالاتر دارد
مرفوع از چه رو فرموده اند که عیب جوئی و بدگوئی مردم خانه
در بارهٔ خداوندان آن در حقیقت گناه اوست جرم آنها توقیع
بدینوجه که جنایت جوارح سر نمیزند جز از نفس انتهی یعنی هر انچه از سر تا پای
جوارح و اعضاو سائر آلات و قوای بی که در حقیقت بجای اهل بیت
کالبد اند از نیک و بد رو میدهد همانا بعینه همگی از نفس که در پایهٔ
و مرتبه بمنزلت کدخدائی آن منزل ست سر میزند مرفوع در باب

از فرط جمعیت به تنهائی خود از هر تفرقه پراگنده نشود تا پراگندگی در اجتماع
نیفگند بلکه باعث جمعیت خاطرهای پراگنده دلان گردد سومی تمامی منظر
یعنی کمال عظمت و استواری بنیه چه بادی النظر از خصوصیات سیما که
در نواظر جلوه نما میگردد درشتی هیکل و درستی پیکر است و حقائق باطن
بعد از آزمائش ظاهر میشود چهارمین سعت معرفت و همانا مراد از آن
کمال دانستن و شناختن ضروریات حرب باشد از مقام کر و فر
و اقدام و احجام و شناختن آلات و ادوات پیکار و فراست و
فروسیت رجال و افراس و غیر اینها مرفوع بچه وجه در مجلس
خاص مذکور شده که ما را اختیار مجلس ارباب نغم و رؤسا از هر
صناعت لازم است انتهی یعنی از چه رو فرموده اند که از جمله آثار
جمیله و اطوار جلیله اجله ملوک ایثار مجالست اعیان دولت و
اختیار صحبت رؤسای هر حرفت و صناعت است خاصه
ارباب آداب و حکم که بهر وجه و همه باب بر ایشان معاشرت
این عشیره ذوی الشان واجبست توقیع تا در همه آفاق
تمسک ما بدین علوم انتشار یابد چه درینمعنی ملک را قوت است و دشمن
را خوف و تقریر اینمعنی آنست که چون در انفس همه اهل آفاق آوازه اشتعال
ما بامثال این شریفه منتشر گردد هر آینه سر تا سر اقطار ملک و دولت

توقیع بسبب اتصال انفصال بامی خواهیم که پیوسته سر رشتهٔ اجتهاد
ایشان برای ما بیکدیگر باز بسته باشد و تقریر این توقیع آنکه چون همگنان
جواری لنعمت ما را در مجاری انعام و افضال بر سبیل امتداد و اتصال
چنانچه هست میخواهند ما نیز پیوسته سلسلهٔ جد و اجتهاد ایشان را در کار
نیکوخواهی دولت یکدیگر ناگسسته میخواهیم مرفوع بچه موجب
شود خزاد ناصح که در مبادی عهد قباد از پایهٔ والا افتاده بود از آن وقت
باز او را بمرتبهٔ خود باز گشتی روی نداده توقیع بسبب تهاون و
تساهل او در باب حق خاصه بهنگام وثوق بموافقت روزگار انتهی
و توجیه این توقیع بر بنوجه است که حقیقت آن تا سنجیده اطوار از میزان
امتحان و اختبار بدین پایه ظهور یافت که هر گاه از راه موافقت بخت
مساعد و اختر طالع صاعد بموافقت روزگار امیدوار میگردد در کار حق
چنانچه حق کار است مسابله را امیدار و نهایت مسامحه در باب حقوق
از زور و میدهد مرفوع آنچه مکرر در معرض بیان ناگزیر وقت طال
حروف جر جال فرموده اند که چهار خصلت است که اختیار مردان کار و اعتبار
شایستگان کارزار بران منوط است از حقیقت آن سوال میرود توقیع
نخستین قوت غالبه است یعنی حالت قاهره باطبیعه که آنرا بسورت قوت
غضبی برانگیزد و شجاعت ازان خیزد و دومین قلب جامع یعنی دلی که

بلغه سبب بالفتح و بالضم ریسمان که بدان درخت خرما بالا روند ۱۲ منه
بس

الخراج جراح دواره اواه یعنی خراج از عالم قروح و دنبلها است
که علاج آن منحصر در اخراج مواد فاسده است مرفوع سبب صدور
امر عالی بعزل فلان والی چیست توقیع آن سست رای خویشتن را
بسر انجام کارهای سهل که باهتمام خردان و اعتنای ناقص خردان
راست و درست آید مشغول میدارد و اعمال و اشغال عظیمه را که پرداخت آن جز
بکوشش عظمای اهل و عمل بر نیاید ناقص و معطل میگذارد مرفوع باعث
حکم بایجاب اجتناب از نزدیکی و مخالطت فلان چه باشد که بر سبیل
تکرار فرموده اند که بر خردمندان تبدیل آشنائی او به بیگانگی ضرور
بلکه قرب او از راه احتیاط بغایت دور است توقیع آن شرارت سرشت
پیوسته بر آن سر است که سر دوستان و پیوستگان نزدیک خویش را نزد
خویش و بیگانه افشا نماید چنانچه مکرر اسرار ایشان را با رازهای نهانی
خیر اندیشان ما که خلوص عقیدت شان نزد همگنان به ثبوت پیوسته
پیش ما اظهار نموده مرفوع بچه دلیل فرموده اند که بر جمیع اولیای
دولت ما اجتناب از ریا در همگی اوقات و احوال واجب است انتهی و توجیه
این معنی آنست که چنانچه در ظاهر کار اظهار دولتخواهی نموده خود را
خیر اندیش وا می نماید باید که باطن خویشتن را نیز بر طبق ظاهر آراسته
هر دو موطن را بر وفق حق و رغم باطل متوافق و متطابق دارند

بفتح بمعنی موافقت ۱۲

رسد نظر بملاحظهٔ صدور معنی مذکور خلل و وهن و فتور باساس
مطالب آنان در خاطر راه خطور نیابد مرفوع موجب نهی رعایا از
مدافعه خراج در وقت وجوب اخراج آن چیست انتهی و تقریر آنکه یعنی از راه
حذر مفسده یا از وجه نظر به مصلحت رعیت فرموده اند که سبیل
گزارندگان اموال رعیتی از ارتفاعات و سائر جهات آنست که
چون وقت اخراج خراج در آید فی الحال ادای تمامی آن دین را که در
حقیقت فرض عین ست واجب فوری القضاء دانسته بطریق تعویق
دفع الوقت دران روا ندارند توقیع باعث منع ازین امر ممنوع آنست که
اگر بمطالبهٔ ادای آن در یکدفعه مواخذ شوند در انحالت احوال ایشان
نمودار برهنگی درختان باشد در برگ ریزان بموسم خزان انتهی و تقریر
این توقیع آنست که صلاح حال و مآل همگنان در ایصال همگی آنمال
انحصار دارد چه در صورتی که مجموعهٔ ادای آن بعلت
مدافعه بتاخیر افتاده باشد بیک دفعه تحمل نمایند لامحاله همگی
در یک حالت مسلوب الاحوال و منکوب الاحوال
گردند و کثرت فقر و قلت غنا علت رنج و عنا بل باعث هلاک
و فناء ایشان شود از کلمات معجزهٔ بلیغهٔ احمد بن حسن میمندی وزیر
آل سبکتگین است که در جواب عرضداشت رعایا درینباب توقیع نموده

بازگیرد ناچار بی یار و مددگار بمانند و آنان فرصت یافته دمار
از روزگار همگنان برآرند مرفوع باعث سرزنش نمودن و رسوا
ساختن صاحب دیوان مظالم در همگی مجامع و محافل آشنا و بیگانه
و عالم و جاهل چیست توقیع بما رسیده که آن مدبر بفریادرسی متظلمان
اصلا اقبال نمینماید بلکه دادخواهان را خواه و ناخواه بر درگاه خود
نگاهداشته نزد خویشتن راه نمیدهد و بسبب جور و بیداد خود انتشار
اخبار بابدنامی در سائر آفاق و اقطار روا میدارد مرفوع بچه
علت فرموده اند که میباید که هیچیک از اولیاء دولت بهنگام ارجاع
خدمات اگرچه دشوار باشد اظهار ملال ننماید یعنی سبیل فرمانبران ملوک
در سلوک طریق فرمانبری آنست که در بواطن خویشتن چه جای ظواهر
ضجرت و نفرت راه ندهند خصوص در خدمات مرجوعه هرچند دشوار
و دور از کار باشد بهیچ وجه آثار تهاون و توالی و امارات عجز و
ناتوانی از صفحات پیشانی خویشتن ظاهر نسازند توقیع بواسطه
آنکه مبادا دلهاء ما در وقت عطایا بسبب تضجر و تنفر ایشان
از قبول آن خدمات کمتر برافت و رحمت اقبال نماید و تقریر
این معنی آنکه بسبب نهی ازین امر منهی آنست که چون نوبت
اعطاء عطایا و تفویض و تضعیف مناصب و مراتب بدیشان

زبان بشکوهٔ ما آشنا ننموده بلکه لب بگله نگشوده مرفوع بچه
دلیل فرموده اند که مظنهٔ ما در بارهٔ فلان نفاق پیشه بآمیزش غش
بداندیشی بخلوص نیت خیرخواهی اولیاء دولت بادشاهی قریب بمرتبهٔ
یقین پیوسته توقیع بدینوجه که شدت رغبت باطنی او باستماع
اقوال بدسگالی ما از مخائل حال او ظاهر و پیداست و خواهش وقوع
زلت و وصول مذلت باولیا از شمائل کردار و گفتارش نمایان و هویدا
مرفوع موجب منع و زجر فلان مقرب از افروختن نائرهٔ خشم و
غضب شهریار بگفتار ملائم طبع و موافق مزاج هنگام اظهار
عدم رضا نسبت بفلان محتشم چیست توقیع تا در هنگام نکبت
از یار و یاور جدا نمانند انتهی و تقریر این توقیع آنکه چون همگنان این
شیوهٔ ناستوده را مرضی ما دانند هر آینه از هر راه که رو دهد در آمده
بوسیلهٔ خوش آمدگوئی در مقام رضاجوئی ما شوند و بامید حصول
موافقت مقتضای وقت و حال ما مردمانرا بموجب نفس الامری
از خود نرنجانند تا رفته رفته بر طبق این سلوک ناهنجار طریق دوستی
و امداد یاران بانسداد آید بل ابواب دشمنی دوستان و راه
بیگانگی آشنایان بگشادگی گراید و چون لوازم واژونی روزگار کار
خود کرده نوبت ادبار بدیشان رسانند سایهٔ توجه خسروان از سرشان

بنابر تخالف امور مذکوره و تضاد مواد مذبوره بصرورت موافقت
در هیچ صورت رو ننماید توقیع چون رفاقت ملوک در سلوک طریق
وفاق بامقتضیات النفس متضادهٔ اهل آفاق متعدده در اوقات
مختلفه چه جای یک آن متعذر ست لامحاله چندانکه قدرقدرت
امکان و طوق طاقت انسان باشد از موافقت مراد هر صنفی
بمقتضای صلاح وقت و حال عالمیان دست باز ندارید مرفوع
ازچه راه برزبان صدق بیان رفته که فرط مکالمه فلان سبکسر و
درین اوان بر مابغایت گران می آید و حال آنکه پیشتر ازین راه
سخن در درگاه از همه پیشتر داشت توقیع بموجب اینکه انا فراط
سخنان بیفروغ که همانا نور صدق و صفا از آنها مسلوب شده
اسماع و قلوب ما و اهل انجمن حضور را در تعب توقع استماع و
قبول انداخته مرفوع بجهه استحقاق در حق فلان نیک اختر فرموده اند
که یگانه زمان و ممتاز اقران بل بیقرین عمده و قرن خود است
توقیع این سعادت سرشت مرد آزاده چندان پاکیزه گوهر
افتاده که همانا نظیر او از ابنا مدروزگار نزاده از دلائل ستودگی
خصائلش نسبت که باوجود آنکه در درگاه ما نقش همگی مراد آتش
درست نشسته و هیچکار او را تش بحصول نه پیوسته قطعاً

فرجام نگر حازم لازم و موافقت بعضی از آنان چه جای همگنان
هشیار کننده در کار ۱۲ ک
با وجود مخالفت مقتضیات نهاد دشوار نما بل محال سیماست
بکسر نداد و رسم ۱۲ ک — بکسر نشان ۱۲
مثلاً صنفی فرشته سرشت که منش ایشان جز الزام شیوهٔ دین و
دانش را مستدعی نباشد از شهریار جز بمجانست دائمی ارباب تدین
دینداری
و تالّه خرسند نگردند و اصحاب درایت و کفایت از خسرو سوای صرف
حق پرستی ۱۲
عزم ملوکانه بمحض اصلاح اشغال مالی و ملکی و توفیر اموال بیوت و خزائن
و بذل همت مالکانه بتکثیر عمارات بلاد و زراعت ضیاعات و
عقارات متوقع نباشد و ارباب تکفل امور دار العدالت از ملک
ذمه دار شدن ۱۲
دادگر همین نظر در کارهای متظلمان و غور رسی معاملات دادخواهان
و اعانت و اغاثت طالبان و اصلاح فساد و ترویج و کساد
بندگان ۱۲
همگی عباد و بلاد خواهند و گروهی نزهت پژوه جز تقیید ملک
بنزد و تصئید و نوع تنزه و تفرج توقع ننمایند و جمعی تن آسایان
جز افزایش موجبات راحت و آسائش و پسیج اسباب رامش
و آرامش در معاشرت اهل غنا و طرب و مخالطت اصحاب رود و سرود
از خرد نه پسندند و از خداوندان دغا و حرب و اصحاب طعن
و ضرب از بادشاه همین استعمال سیف و سنان و آمیزش
مردافگنان و خلط با مردان مرد در بزم میدان نبرد خواهند

دوسی دوازده هزار درم مقرر شده و متولی دیوان عطایا در هر مرتبه
متصدی تقلیل آن گشته در سال ششم اورنگ نشینی ملک بقرار دو هزار
باز آمده اگر آن کفایت پیشه ازین اندیشه باز نیاید در اندک مدتی رفته رفته
همگی بکم و کاست خواهد رفت درینحالت صلاح حال و مآل داعی
دولت مستدعی اینست که هم انچه نخست قرار داد تفضل قباد بود
برقرار بماند تا ظر کمترین پرستاران که از پراگندگی اندیشه
بیش و کم درهم ست از تفرقه فراهم آید توقیع درخواه خرداد
درین باب قرین صوابست چه تمامی محبت بالفعل و ازدیاد ماده رجا
بالقوه منوط و مربوط بازدیاد نعمت ست و برین قیاس نقصان دوستی
و کاهش امیدواری وابسته بکمی فضل و کرامت بنابرین امر والا
پیوسته که از خالص اموال خاصهٔ سرکار انچه بصیغهٔ تقلیل از قلیل
و کثیر ازو باز داشتند آنرا بی کسر و قصر بدو رسانند و بر جاری استمراری
او دو هزار درم بیفزایند و او را از جانب ما بامیدواری
نیکوکاری در مستقبل خوشحال و خرسند داشته بهمه وجه خوشنود و رضامند
سازند مرفوع چون نوع عالی انسان بر اصناف
متعدده اشتمال دارد و اتصاف هر صنفی باختلاف مقتضای
طبعی ظاهر ست و عدم مخالفت اقتضای طبائع مردم بر ملوک

فرجام نگر حازم لازم و موافقت بعضی از آنان چه جای همگنان

هشیار کننده در کار ۱۲ ک

با وجود مخالفت مقتضیات نهاد دشوار نما هل محال سیماست

بکسر نداد و رسم ۱۲ ک — بکسر نشان ۱۲

مثلاً صنفی فرشته سرشت که منش ایشان جز الزام شیوهٔ دین و

دانش را مستدعی نباشد از شهریار جز بمجانست دائمی ارباب تدین

دینداری

و تاله خرسند نگردند و اصحاب درایت و کفایت از خسر و سوای صرف

حق پرستی ۱۲

عزم ملوکانه بمحض اصلاح اشغال مالی و ملکی و توفیر اموال بیوت و خزائن

و بذل همت مالکانه بتکثیر عمارات بلاد و زراعت ضیاعات و

عقارات متوقع نباشد و ارباب تکفل امور دار العدالت از ملک

نگریستن ۱۲ — ذمه دار شدن ۱۲

دادگر همین نظر در کارهای متظلمان و غور رسی معاملات دادخواهان

و اعانت و اغاثت طالبان و اصلاح فساد و ترویج و کساد

بندگان ۱۲

همگی عباد و بلاد خواهند و گروهی نزهت پژوه جز تقیید ملک

بنزود و تصئید دو نوع تنزه و تفرج توقع ننمایند و جمعی تن آسایان

جز افزایش موجبات راحت و آسائش و پسیج اسباب رامش

و آرامش در معاشرت اهل غنا و طرب و مخالطت اصحاب رود و سرود

از خرد نه پسندند و از خداوندان دغا و حرب و اصحاب طعن

و ضرب از بادشاه همین استعمال سیف و سنان و آمیزش

مردافگنان و خلط با مردان مرد در بزم میدان نبرد خواهند

دویست و دوازده هزار درم مقرر شده و متولی دیوان عطایا در هر مرتبه
متصدی تقلیل آن گشته در سال ششم او رنگ نشینی ملک بقرار دو هزار
بازآمده اگر آن کفایت پیشه ازین اندیشه باز نیاید در اندک مدتی رفته رفته
همگی بکم و کاست خواهد رفت در ینحالت صلاح حال و مآل داعی
دولت مستدعی انیست که هم انچه نخست قرار داد تفضل قباد بود
برقرار بماند تا ظر کمترین پرستاران که از پراگندگی اندیشه
بیش و کم در هم ست از تفرقه فراهم آید توقیع درخواه خزداد
درین باب قرین صوابست چه تمامی محبت بالفعل و از دیاد مادهٔ رجاء
بالقوه منوط و مربوط بازدیاد نعمت ست و برین قیاس نقصان دوستی
و کاهش امیدواری وابسته بکمی فضل و کرامت بنابرین امر والا
پیوسته که از خالص اموال خاصهٔ سرکار انچه بصیغهٔ تقلیل او قلیل
و کثیر ازو باز داشتند آنرا بی کسر و قصر بدو رسانند و بر جاری استمراری
او دو هزار درم بیفزایند و او را از جانب ما بامیدواری
نیکوکاری در مستقبل خوشحال و خرسند داشته بهمه وجه خوشنود و رضامند
سازند مرفوع چون نوع عالی انسان بر اصناف
متعدده اشتمال دارد و اتصاف هر صنفی باختلاف مقتضای
طبعی ظاهر ست و عدم مخالفت اقتضای طبائع مردم بر ملوک

وو نزش باد و زان را گرمی حدت و تندی شدت بود ملک بر
منزل من میمنت نزول مبذول فرموده اند و من بر طبق اقتضای
وقت و حال مقام که همگی به نیکی التیام داشتند انچه داشته بر طبق
عرض نهاده ام و حق مقام بجا آورده لتوقع اگرچه آن آزاده مرد
در تنگی منزل و کوتاهی مدت شرط ضیافت ما بجا آورده و رسم
نزول و اقامت ما ادا کرده و الحق بر طبق دعوای حق مقام ادا
نموده ولیکن ما نیز او را در وسعت آباد من و امان با اضافت طیلان
زمان ضیافت نموده ایم و اما تفصیل و احسان که شیوه ستوده
خسروان آل ساسان است باید که نخست بنا بر تحصیل وصول و تعجیل
حصول آن بر منابر ادا مدح و ثنا نهاده انگاه بتمهید و تائید اساس شکر
و سپاس پرداز و در مقام رضامندی و خرسندی شده ابواب
شکایت و ترک رعایت حق عنایت مسدود سازد مرفوع
جرداد بن برزمی پدر برادران رضاعی قباد معروض میدارد که مرسوم
من از دیوان عطا قباد دفعه نخست بهفتصد درهم مقرر افتاد و باضافه
چندین کرت نافرجام روزگارش بر چهار هزار درهم قرار گرفت
و در سال سوم جلوس فرخنده شهریار که با بقای گیتی یار باد
بسبب رعایت جانب منسوبان خسروان ماضی در یکدفعه باضعاف

توقیع آن نابکار بشامت اخذ رشوت اجرای حدود و عقوبات
را بر جمعی پراگنده روزگار از زمرهٔ اشرار شهر و دیار که استحقاق عذاب
و نکال آشکارا داشته اند در پرده بکار پرده مرفوع علت منع
و زجر و با مانت نفی و هجر فلان خادم از درگاه سبب عزل منصب
ریاست خدم بعد از قدم خدمت و عدم ظهور وصمت با وجود سبق
کلام و ثوق و اعتماد چیست توقیع درینولا صفت ناشایسته
حقد و کینه که پیوسته در مطاوی سینه نهفته میداشت از آن ناستوده
اطوار بظهور پیوست و پیداست که از بد درونان تیره روان چشم
تقدیم خدمت نزدیک خسروان داشتن بی نهایت از راه کار
دور است و دور کردن اینگونه نکوهیده محضران از قرب انجمن
حضور بضرورت بغایت ضرور مرفوع موجب منع و حجاب
فلان حاجب از دخول درگاه چیست توقیع چون حاجب
جمعی را که لقای ایشان مرغوب ما بود از بار درگاه محجوب داشت
ما نیز از راه وجوب مجازات بمثل او را از آنچه کمال رغبت او در آنست
از نهایت اختیار و اقتدار و لذت امر و نهی و قدرت گیر و دار محروم
و ممنوع باز نه گذاشتیم مرفوع مردی بدوی بدرگاه خسروی آمده
ادعا مینماید که درین ایام بهنگامیکه هنگامهٔ بارش باران

این توقیع بوجه وجیه آنست که چون اکتساب همگی آن
خواسته بر وفق خواست حق نبوده بلکه آنرا از مداخل حرام
محض حاصل نموده هر آینه بر طبق منظومهٔ مشهوره مصرعه
بیاد آمده هم ببادی رود ٭ بعینه از همان راه که آمده بود بهمان
طریق باز گردد مرفوع دولتخواهان درگاه درخواه بیان
موجب صدور امر والا به ور نمودن فلان از حضور درگاه
دارند توقیع مواجبش آن ست که از راه تخدعه و فریب
میل نموده انتهی یعنی چون بگاه استشار از پیروی راه راست
روان درست هنجار یعنی مؤتمنان مستشار و از متن صراط
مستقیم و رای صائب و رویه صادق کناره گرفته و در مادهٔ
عدم دلالت خیره دارین و ارباب استخاره براه زنی جادهٔ خیر
بر طریقهٔ قاطعان طریق رفته ازین رو راه قرب اینگونه مردم
نابکار در انجمن حضور ملوک از طریق خرد و خردمندی بغایت
دور است بلکه تادیب و تنبیه این مشتی بی ادب بهمه جهت ضرور
مرفوع بموجب کدام جنایت فرموده اند که فلان ظالم را از
متصدیان دیوان مظالم در همگی محافل شهر و دیار تشهیر نموده
بقبیح ترین وجهی منکر در حضور معارف سرزنش و تقبیح نمایند

انتهی و توجیه و تقریر این توقیع بر نهج صحت است که چون آن بدآمال ارباب
استحقاق را از منفعت جاه و مال خود که بنصاب کمال رسیده
بنصیب حرمان رسانیده و اموال او بحکم قسمت و حوالهٔ ازلی در حق
محتاجان و درویشان برحق ایشان و در حقیقت اشتمال دارد و آن
بی توفیق همگنان را با کمال مرتبهٔ نیازمندی از حقوق خود بی بهره مطلق
ساخته لاجرم بمقتضای سنت جاریهٔ حضرت احکم الحاکمین که همواره
بر مجاری مکافات بمثل جریان مینماید آن عدیم السعادت با وجود
غنا که خداداده از توانگری خود محروم گشته مرفوع بچه موجب
فرموده اند که آثار افعال و اطوار بهزاد از فساد سوداء دماغی او
باد میدهد و ازین راه بچاره گری طبیبان نیازمند است توقیع
سبب آنکه محال آباد را بفساد خرابی بازمی آرد انتهی یعنی چون
ولایتیکه متولیت اهتمام او تعلق گیرد در خلال اندک مایهٔ مدتی اختلال
فساد کلی باصول صالحه آن وصول مینماید پیداست که اینمعنی شایستهٔ
جز در صورت خلل عقل تخیر دوا نیکو نه عمل فاسد را جز طغیان باده
فساد سوداء شور انگیز برنانگیزد مرفوع ازچه راه فرموده اند که
فلان مالدار ناگهان به مصیبت تلف آن اموال بیکبار گرفتار خواهد آمد
توقیع چه جملگی را بدون استحقاق بیکمرتبه کسب نموده انتهی توجیه

وبین السدین بجهت تردد کاروان تجار و آمد و شد مردم آن دیار
بمقدار دو تیر پرتاب کلان فاصله گذاشته دروازه در خور آن از آهن بران
نصب نمودند چنانچه هر گاه قافله از دشت ترکان و بلاد تاتار و
سائر اقطار شمال بایران آیند یا از ایران بدانسمت توجه نمایند دروازه
را بکشایند و بعد از مرور قوافل باز مقفل نمایند چنانچه اکنون نیز
طریقه مسلوک ست و از انوقت باز بجای صد هزار سپاهی جرار کار
بدانخدمت منجر شده که موازی یکهزار تن از احاد لشکر ایران به نگاهبانی
آن سرحد و محافظت در بند و سد اشتغال میدارند و این سد را
پارسیان در بند خرز و در بند آهنین و ترکان دیمور و قابور و
بعربی باب الابواب و باب الاآلان گویند مرفوع بچه استناد
در باب بهزاد عملدار که درین پیشه استاد ست فرموده اند که همه
تدبیرات او درهم و مختل شده و تمام مهام عملش ضائع و مهمل گردیده
توقیع بمار سیده که سر تا سر روزگار را تبرش به بیجا صلی میگذرد
و همه عمر ناقصش در مستی و بیخبری مامور سر سری سپری میگردد
مرفوع برزبان حقیقت بیان از چه راه رفته که بهرهٔ فلان مخلشم
از مال و جاه خود بعینه بهرهٔ اشجار و نباتات ست از برق خلب یعنی
برق ابر بی باران توقیع چه مستحقین را از مال و جاه خود منع نماید

ببنای السد بین آدرین
دو دیوار ۱۲
در بند بر وزن و زند
نام قلعه ست
گذرگاه و در بار
دارا بند بفتح اول
و بیگاه بمعنی بیجا
بالفتح جمع قوافل
شمال بالفتح با دو ست
دست چپ
بر وزن فرمان
بر وزن و زند
بر وزن و زند
بر وزن و زند

برسالار این سپاه نهاد ندی و او را رخصت جلوس
نیم تخت پوشیدن نیم تاج داد ندی تا مگر انیمعنی باعث اعتبار
او گردد و دوست و دشمن از و حساب دیگر برگیرند و ازین رو
او را ملک السریر و آن ملک را بلاد السریر خوانند و در نوبت خسرو
نوشیروان چون کار عدم توفیر خزائن بانتهار سید و معامله از چاره
سازی تدبیر در گذشته باضطرار کشید در نزدیک بود که ازین جهت
چشم زخمی بکمال بهاء و جمال ملک رسد و کار اولیاء دولت از بلند نامی
بدشمن بکامی گراید بنا بر منطوق اهل الدول ملهمون بدلالت الهام در باب
ساختن سدّ این ولایت هدایت یافت و بزعم مجوس سروشی
یعنی فرشته او را این تعلیم نمود چنانچه از مخفل تقطاع جبال گزکان
تا دریای خزر هر جا خنه و گذرگاهی بود با لواح سنگ رخام
تراشیده برآورد ند و صارج آنرا با دویه لازقه مخلوط و ممزوج
ساخته الواح را بمیخهای آهنین گران سنگ بهم دوخت ند و جا بجا
ارزیز و سرب گداخته نیز بکار برد ند و اساس سد را بآب سانیده
از انجا برآورد ند و منتهای آنرا از سمت بحر زیاده از یک میل میان
دریا برده از فعر آن بروی آب سانید ند و آن سدّ را در مرتبه
استحکام داد ند که توهم بیخبران راه اشتباه آن لبد یا جوج

ای در وقوف در جایگاه خود ۱۲ ملک بفتح اول ۱۲ دلگشای با پادشاه ۱۲ م مهلوزن بیم یعنی تخت ۱۲ م بیم ۱۲ م بادشاهی ۱۲ م بلاد بکسر یا و ضمه ۱۲ م جمع بلده بفتحتین بمعنی شهر ۱۲ م نوبت وقت ۱۲ م پیرنی کار سخت و مصیبت بکسر اول ۱۲ م نوفیر فتح اول و کسر ثالث بمعنی بسیار شدن ۱۲ م معاملہ بفتح و فتح ثالث باهم گل کردن ۱۲ م تدبیر بروزن تمثیل بمعنی اندیشیدن ۱۲ م اضطرار بکسر اول بمعنی اختیار ۱۲ م آزار و نقصانست کز سبب دین بدین بمعنی ازدم و نم تفسیر کردن کسی را و وقر بفتح اول و ثانی بمعنی بار گران ۱۲ م

توقیعات کسری ۱۰

بهمرسد و عرب بعجالا ماده خواند بهرام بفتح بکسر و ضم ۱۲ م بهرام بفتح بکسر و ضم ۱۲ م دشمن کامی کامروائی موافق خواهش دشمن ۱۲ م منطوق مفعول از نطق بمعنی سخن ۱۲ م ملهمون الهام کرده شده گانند و الهام بر بکسر دل افکندن و فطانت بفتح زیرکی ۱۲ م ارزیز بفتح بنیاد ۱۲ م سرب بفتح اول و ثانی ۱۲ م

وبین السدین بجهت تردد کاروان تجار و آمد و شد مردم آن دیار
بمقدار دو تیر پرتاب کلان فاصله گذاشته دروازه در خور آن از آهن بران
نصب نمودند چنانچه هر گاه قافله از دشت ترکان و بلاد تاتار و
سائر اقطار شمال بایران آیند یا از ایران بدانسمت توجه نمایند دروازه
را بکشایند و بعد از مرور قوافل باز مقفل نمایند چنانچه اکنون نیز
طریقه مسلوک هست و از انوقت باز بجای صد هزار سپاهی جرار کار
بدا سخد منجر شده که موازی یکهزار تن از احاد لشکر ایران به نگاهبانی
آن سرحد و محافظت در بند و سد اشتغال میدارند و این سد را
پارسیان در بند خرز و در بند آهنین و ترکان دیمور قابور و
بعربی باب الابواب و باب الابلان گویند مرفوع بچه استناد
درباب بهزاد عملدار که درین پیشوه استاد است فرموده اند که همه
تدبیرات او درهم و مختل شده و تمام مهام عملش ضائع و مهمل گردیده
توقیع بمار سیده که سر تا سر روزگار را تبرش به بیحاصلی میگذرد
و همه عمر ناقصش در مستی و بیخبری مامور سر سری سپری میگردد
مرفوع برزبان حقیقت بیان از چه راه رفته که بهرهٔ فلان مخلشم
از مال و جاه خود بعینه بهرهٔ اشجار و نباتات است از برق خلب یعنی
برق ابری باران توقیع چه مستحقین به از مال و جاه خود منع نماید

بینا السدین بجهت تردد کاروان تجار و آمد و شد مردم آن دیار
بمقدار دو تیر پرتاب کلان فاصله گذاشته دروازه در خور آن از آهن بران
نصب نمودند چنانچه هر گاه قافله از دشت ترکان و بلاد تاتار و
سائر اقطار شمال بایران آیند یا از ایران بدانسمت توجه نمایند دروازه
را بکشایند و بعد از مرور قوافل باز مقفل نمایند چنانچه اکنون نیز
طریقه مسلوک هست و از انوقت باز بجای صد هزار سپاهی جرار کار
بدا سخد منجر شده که موازی یکهزار تن از احاد لشکر ایران به نگاهبانی
آن سرحد و محافظت در بند و سد اشتغال میدارند و این سد را
پارسیان در بند خرز و در بند آهنین و ترکان دیمور قابور و
بعربی باب الابواب و باب الابلان گویند مرفوع بچه استناد
درباب بهزاد عملدار که درین پیشوه استاد است فرموده اند که همه
تدبیرات او درهم و مختل شده و تمام مهام عملش ضائع و مهمل گردیده
توقیع بمار سیده که سر تا سر روزگار را تبرش به بیحاصلی میگذرد
و همه عمر ناقصش در مستی و بیخبری مامور سر سری سپری میگردد
مرفوع برزبان حقیقت بیان از چه راه رفته که بهرهٔ فلان مخلشم
از مال و جاه خود بعینه بهرهٔ اشجار و نباتات است از برق خلب یعنی
برق ابری باران توقیع چه مستحقین به از مال و جاه خود منع نماید

برسالار این سپاه نهاد ندی و او را رخصت جلوس
نیم تخت پوشیدن نیم تاج و او ندی تا مگر اینمعنی باعث اعتبار
او گردد و دوست و دشمن از و حساب دیگر برگیرند و ازین رو
او را ملک السریر و آن ملک را بلاد السریر خوانند و در نوبت خسرو
نوشیروان چون کار عدم توفیر خزائن بانبهار سید و معامله از چاره
سازی تدبیر در گذشته باضطرار کشید در نزدیکی دکه ازین جهت
چشم زخمی بکمال بهاء و جمال ملک سد و کار اولیاء دولت از بلند نامی
بدشمن بکامی کشد بنا بر منطوق اهل الدول ملهمون بدلالت الهام در باب
ساختن سد این ولایت هدایت یافت و بزعم مجوس سروشی
یعنی فرشته او را این تعلیم نمود چنانچه از مخفل تقطاع جبال گزگان
تا دریای خزر هر جا خنه و گذرگاهی بود با لواح سنگ رخام
تراشیده برآوردند و صاروج آنرا بادویه لازقه مخلوط و ممزوج
ساخته الواح را بمیخهای آهنین گران سنگ بهم دوختند و جا بجا
ارزیز و سرب گداخته نیز بکار بردند و اساس سد را بآب سانیده
از انجا برآوردند و منتهای آنرا از سمت بحر زیاده از یک میل میان
دریا برده از قعر آن بروی آب سانیدند و آن سد را در مرتبه
استحکام دادند که تو هم بنجیر ان راه اشتباه آن سد یاجوج

ای در وقوف در جا شیشه ۱۲ ملک بفتح اول ۱۲ دکم بکاف پادشاه ۱۲ م ۱۲ نهادن بکسر میم یعنی تخت ۱۲ م ۱۲ نهم ۱۲ بادشاهی ۱۲ م ۱۲ بلاد بکسر باء موحده ۱۲ جمع بلده بفتحتین یعنی شهر ۱۲ م ۱۲ نوبت وقت ۱۲ م ۱۲ پیچ تری و کار سخت و مصیبت بکسر سین ۱۲ م ۱۲ نوشیروان بفتح اول و کسر ثالث ۱۲ م ۱۲ شدن ۱۲ م ۱۲ بایم عمل کردن ۱۲ م ۱۲ تمثیل بمعنی اندیشیدن ۱۲ م ۱۲ تدبیر بروزن تقدیر ۱۲ م ۱۲ اضطرار بکسر اول بمعنی بیچارگی ۱۲ م ۱۲ چشم زخم بضم چاء و سکون شین معجمه آزار و نقصانست که بسبب چشم بد بین بعینی ازدم و نم تعبیر کردن کسی را ۱۲ م ۱۲ بلند نامی ۱۲ م ۱۲ بدشمن بکامی ۱۲ م ۱۲ منطوق ۱۲ م ۱۲ اهل الدول ملهمون بدلالت الهام ۱۲ م ۱۲ سروش بضم سین و سکون راء و ضم واو و شین معجمه ۱۲ م ۱۲ تقطاع جبال گزگان بضم تاء و کسر طاء ۱۲ م ۱۲ بهم ۱۲ م ۱۲ لواح بفتح لام و تشدید واو و حاء مهمله ۱۲ م ۱۲ سنگ رخام سنگ سپید و نرم ۱۲ م ۱۲ صاروج بضم صاد و سکون راء و ضم واو و جیم ۱۲ م ۱۲ لازقه بفتح زاء ۱۲ م ۱۲ بمیخها ۱۲ م ۱۲ بدوختند ۱۲ م ۱۲ ارزیز و سرب ۱۲ م ۱۲ اساس بفتح همزه ۱۲ م ۱۲ بقفع بنیاد ۱۲ م ۱۲ میل بکسر میم و سکون یاء ۱۲ م ۱۲ بمیان دریا ۱۲ م ۱۲ بروی آب ۱۲ م ۱۲ سد را در مرتبه استحکام دادند ۱۲ م ۱۲ بنجیر ۱۲ م ۱۲ اشتباه ۱۲ م ۱۲ سد یاجوج ۱۲ م ۱۲

۱۰ توقیعات سکسر

بجمع سد و عرب بعد الالف خاء معجمه و زاء معجمه خوانند ۱۲ م ۱۲ بهمرسد بفتح بهاء موحده و ضم میم و سکون راء و سین مهمله ۱۲ م ۱۲ دربند بکسر باء موحده و سکون راء و فتح دال مهمله و ضم باء موحده ۱۲ م ۱۲ دشمن شکن ۱۲ م ۱۲ مهابلیری ۱۲ م ۱۲ منطوق ۱۲ م ۱۲ مفهوم از نطق بمعنی مفعول ۱۲ م ۱۲ ملهمون الهام کرده شده گانند و الهام بر انگیختن دل باشیاء و خاطر نیکو ۱۲ م ۱۲ انداختن در دل ۱۲ م ۱۲ انگیزیدن بفتح زاء ۱۲ م ۱۲ خدای تعالی ۱۲ م ۱۲ فرشته بتاء مثناة فوقانی ۱۲ م ۱۲ خوانند ۱۲ م ۱۲ سکون بضم سین و کاف ۱۲ م ۱۲ مخفف ۱۲ م ۱۲ بفتح اول و کسر ثالث ۱۲ م ۱۲ سکندر ۱۲ م ۱۲ ذوالقرنین ۱۲ م ۱۲ فرهنگ بفتح فاء و ضم هاء ۱۲ م ۱۲ معاد خاسکه ۱۲ م ۱۲ کشف اللغات

نسخه ایست که ۱۲ م ۱۲ در ۱۲ م ۱۲ سد ۱۲ م ۱۲ ذوالقرنین ۱۲ م ۱۲ است ۱۲ م ۱۲

بوفاترین وعده از وعود خرسند و خوشنود سازند انتهی

حدود آن سرزمین که صعب ترین ثغور و مخوف ترین ذیاهای مشهور کشور ایران ست کثرت احتیاج هست به بسیاری یاسبانان چه آن محال مداخل هجوم طوائف نامعدودهٔ خرز و اصناف نه حساب سقلاب وغیرایشان ست از روم و روس و توقاے تاتار و چرکس و مردم سفین و بلغار و دلبه و ماجار و اهل دشت و قفجاق و بلاچاچے و ترخان و منکار و قوهق و قبطان و گروه لزکیان که کوهسار ایشان بداغستان لزکی معروف ست این طائفه وغیرایشان چون طوائف یاجوج از حد حصر و عد بیرون اند لهذا سائر مخازن و ذخائر ملوک ایران باخراج آن مملکت از بیم تاخت و تاراج این گروه خرج نگهبانے و صرف نگاهداشتن این رخنه گاه می شد چنانچه از مبادے روزگار رکیان و خسروان تا آغاز عهد ملک داد گر نوشیروان انگشت هرگز از مواخزی صد هزار مرد کارزار تمام سلاح بیکم و کاست خالی نمی بود و غایت اهتمام ملوک ایران درین باب بمثابه بود که نام شاهی

ذکر بناے شهر ابرقوه گرشتن
در زمستان ماه مرگ
خرز نفع خانه
بسکون راء مهمله و فتح زاء معجمه و سکون نون و غین معجمه
مستقلاب بفتح سین
معدود بسکون نون و فتح دال
آخر باء موحده و سکون قاف
بعد از واو مهمله و بعد از الف باء موحده
سقلاب اول و فتح قاف ثانی و سکون لام و فتح باء موحده و الف و باء موحده
دیگر بفتح دال و کاف و سکون واو و فتح قاف

پشیمانی و بدسگالی مرفوع چون کثرت مصارف و مخارج
حراست باب آلان و قلاع و معاقل متعلقه بدان خاصه حصون و
ثغور و دست آن استیفاء اموال خزائن نموده چندانکه بقیه
آن ذخائر به نیمه طلب بعضی از عساکر اصلا وفا نمیکند چه جای همه
ازین رو رای شاپور موبد موبدان بدان قرار یافته که این قلیل
که بعلت کثرت قلت از کم بغایت کمتر ست بصیغه صله بدیشان
واصل سازند و همگی را بوعده توفیه حقوق در سر سال نو نوید و
دهند این مصلحت بنا بر حصول حسن ثنا و ذکر جمیل نسبت باصلاح
دولت شهریار و نظر بحال و مآل جنود نیکو موقع ترست از اخذ
ارزاق ناقص توقیع رسلے خسرو آرای موبد
موبدان درین باب بغایت نیکو و قرین صواب ست
چه مقدار صله هرچند بسیار کم باشد باعث کثرت
تمهید اساس شکر و سپاس علت قلت شکوه و گله میشود
و مقرری عساکر هرگاه وافی و وافر نباشد موجب شکایت و
علم رضا بل منتج کراهت و بغضاء میگردد و اکنون بر موجب صواب دید
موبد بقیه خزائن را بر همگی آن افریق تقسیم و تفریق نمایند و همگنان را به استیفاء
جملگی زر طلب خود در زود ترین وقتی از اوقات و نزدیک

فرموده خرد محکوم و فرمان بر فلان کهتر شده با وجود آنکه
بر دو حاکم و فرمانروا بوده توقیع بسبب آنکه تصدی اعمال
اورا مست ساخته و باستظهار آن ازمانیز اظهار غنا مینماید انتهی
تقریر این توقیع آنست که تولیت و ولایت پس از پستی پایه سرمایه
خودپرستی او شده و قلت فراخ دلی بعد از کثرت تنگدستی علت
زیاده سری و بدمستی او گردیده چندانکه بسبب تنگی ظرف
قدرت و تنگی حوصله طاقت فرط غنای خود را که انظرف اغنای
ماست سرمایه استغنا از ما ساخته لاجرم بجرم این جرأت بر موجب
وجوب تنبیه غافل عقوبت او باعلاء سافل تجویز فرموده زیردست
آن فرومایه را زیردست او نموده ایم مرفوع بچه سبب در
معرض بیان حقیقت حال مردم فرمودند که فلان نیکو محضر سزاوار
غایت مراتب عنایت و اعلی درجات رعایت ما شده چنانچه
فلان بداختر مستحق اسفل درکات بی لطفی و نامهربانی ما گردانند
توقیع بسبب آنکه هر دو در غایت مرتبه نصیحت و غش اند انتهی توضیح
این ابهام بدینوجه است که نزد ما بتحقیق پیوسته که این وفاق آئین
که خواهان دولت ما و دولت خواهان ماست در کمال مرتبه
بهبود جوئی و خیر پژوهی ست و آن نفاق سرشت در اقصای ما

استظهار باتکاء کردن
خودرای بمعنی خودسر
بی نیاز و بالفتح و الهمزه کافی
دکتابت مراد کاتب
بی نیاز و بالفتح و الهمزه کافی
بود بمعنی او و حاکم گردیده
دبیرین باعث شده

بی نیازی و بالفتح و الهمزه کافی
بود بمعنی او و حاکم گردیده
دبیرین باعث شده

باتکاء کردن بر چیزی
در اوراد شده بمعنی
بستظهار فلان است
اعلاء بالکسر بلند گردانیدن
بلند گردانیدن بالکسر
بلند گردانیدن بالکسر

بلند گردانیدن بالکسر
بلند گردانیدن بالکسر

ملا بالکسر بلند گردانیدن

جواهر خانه سرکار شهریار رسیده توقیع ثقات ما را بزشتی کردار
نسبت نباید داد و بر رای ما اعتراض نباید کرد انتهی توجیه این توقیع
آنست که مادام که از متکفلان اشغال جلیله سرکار خیانتی سر نزند که
در اثبات آن از فرط ظهور تبیین بینه و یمین نیازمند نباشد بمحض زن
و تخمین متعرض هتک عرض اهل اعتماد ما نگردند و دقیقه از دقائق
اعتراض بر رای دانش آرای ما بیوجه وجیه روا ندارند مرفوع
موجب امر شهریار برسوا نمودن فلان در انجمنهای شهر و دیار و ریختن
آبروی او بسرزنش مرد و زن در هر کوی و برزن چیست توقیع
آن کم خرد از زیاده سری که لازمه بدگوهریست با وجود قلت سرمایه
احتشام از زی خدم و حشم برآمده بلباس اکابر مملکت و اعیان دولت
درآمد و معهذا و ذاک از اینها گذشته آهنگ ترقی بر مدارج افلاک
یعنی دعوی برابری و همسری ما دارد مرفوع بچه وجه ابواب
عنایت و رعایت قلبی و جنانی و احسان و تحسین فعلی و زبانی بر روی
استحقاق و استعداد فلان انسداد یافته توقیع آن نکوهیده اطوار
محاسن و محامد حمیده ما را که پسندیده دوست و دشمن است بنظر
قبول ندیده و لوازم اعظام و اجلال این دولتخانه اقبال چنانچه
حق مقام است بجا نیاورده مرفوع بچه سبب فلان مهتر بحسب

خویش ایمن نیم توقیع ظاهر شد که آن کم دیانت بسیار خیانت بحب
مال دنیا متدین و مفتون است انتهی توجیه این توقیع آنست که هر آنکه
باطنش از دوستی مال مملو باشد ظاهر است که بمقتضای این قضیه حقه
که دوست دشمنان در حقیقت دشمن دوستان باشد هر آینه
مال کارش به دشمنی دوستان خواهد انجامید مرفوع مرزبان فارس
بنابر فرموده شهریار از تختگاه اصطخر صد تن از مردان تناور
کار آزموده برای بندگی درگاه بعد از تکرار امتحان و اختیار
اختیار نموده مدتیست که بدرگاه آمده حاضر اند در باب آنان فرمان
چیست توقیع همگنان را آگاه سازند که خاطر خواه اصلی ما از خدمه
این درگاه محض محبت ته دلی و اخلاص و عقیدت جبلیست نه خدمت بدنی
و پرستاری ظاهری اضطراری و وفور اجور و تفضلات نظر بملاحظه
اینمعنی است انتهی توجیه این توقیع آنست که چون ترتیب رواتب مرسومه و
مواجب مستمره بهمه خدمه و برینقیاس سائر عطایا و مستانفه ما همگی پرستاران
وابسته بحصول وثوق بر علاقه و لای قلبی و وداد باطنی است نه استعمال
جوارح و اعضا و نیرومند باید که دیده و دانسته در بندگی
شروع نمایند و از خسارت انتها پرحذر بوده بدون بصیرت
ابتدا بدین جسارت نکنند مرفوع فلان نسبت خیانت بتحویلدار

وداعی خود از جمیع وجوه و جهات بجهت حمایت و رعایت سپاه و رعیت
بر مراتب جوب افزوده اکنون باید که نامهای ایشان در دفاتر
ثبت نمایند تا بر موجب جزای احسان باحسان مکافات اظهار امتنان
همگنان بر وجه احسن بظهور رسد مرفوع فلان عامل که در بارهٔ او امر
والا به ملازمت دربار صادر شده مدتهاست که از عاکفان درگاه است
در باب عرض حال او بر سبیل تکرار رفع حجاب ادب نموده و تشریف
جواب نیافته و با اینحالت که احوالش استیفاء انواع بدحالی نموده
و استقبالش بدلالت مطابقی مقتضای حال اشراف بر سوء مآل دارد
اعلام موجب التزام درگاه درخواه می نماید لوقیع آن تباه کار هنگام
عمل عامه و فود رعایا و جنود برایا خاصه آنانکه از جور کماشتگان او
بجان آمده مزداو به تظلم میرفتند بر درگاه خود موقوف و محبوس نموده
از اذن دخول محروم و مایوس میداشت لاجرم بجرم این جرأت
و حکم وجوب جزای اعمال با مثال آن مثال عالی بر بنموجب نفاذ یافت
که چندان در درگاه منکوب و محجوب نگه داشته باشند که یاد ایش کردار نابکار
خود که نسبت بزیردستان خویش بعمل آورده از حجاب ما که زبردستان
وی اند دریابد مرفوع خیرخواهان خواهش گاهی برین امر نهان
دارند که در شب گذشته بر زبان مشهریار گذشته که از ظلمان بر نفس خویش

در انام هیچ دقیقه از دقائق سیاست و تدابیر با وجود افراط باقی نماند
که انگشت گرفت و گیر بر حرف تفریط و تقصیر آن توان گذاشت
مرفوع بچه وجه در باب فلان سیاف از جرائم و جنایات بموقف
عرض میرسد در قبول آن توقف مینمایند توقیع نزد ما بتحقیق
پیوسته که پیش او صرف نقد جان عزیز در راه ما بغایت خوار است
و اینگونه پرستاری که مرد کار و شایسته پیکار و نبرد باشد بدینمایه
مکرمت در خور و بدین پایه منزلت سزاوار است مرفوع دولتخواهان
خواهش آگاهی بر موجب عفو بر لوازم عصیان و طغیان اهل روم
دارند توقیع بدلالت اظهار توبه و انابت و ظهور امارات
ندامت و اعتراف صدور عزامت کرامت ما در ضمن بخشایش گناه
بدیشان راه برده مرفوع درینولا جمعی از اکابر بدرگاه والا
آمده سپاس عنایت حضرت باری تعالی در ضمن حصول امن و امان
و آرامش زمین و زمان بمیامن عدل و احسان شهریار در سد رخنه
سرحدها و رفع فتنه و فساد مفسدان و کسر صولت دشمنان و دفع جور
ستمگاران بجای آرند توقیع همانا همگنان میدانند که آنکه بر زمینیان
سلوک سبیل اطاعت ملوک دادگر نیکوکار لازم نموده بر ملوک نیز صرف
تمامی مساعی خود در حراست ایشان واجب فرموده بل در باب توجه اسباب

وآن آسائش نظیر بن افتنان و آزمائش نیست انتهی توجیه و تقریر این مرفوع آنست

که خسروان از همگی فرمانبران جز بدرستی عقیدت و عدم سستی در خدمت و سائر امور

سلطنت با نهایت دانستگی و بصیرت و اطاعت اوامر سلطانی قناعت

نمیکنند حال آنکه گرفتاری رعایا بکار پرستاری ایشان در عین تعب کشی و

رنج برداری و تحمل و بردباری اضطراری مثل رفاه حال و فراغ بال ملوک

نیست چه قیاس حال فارغ بشاغل قیاس مع الفارق ست نزد عاقل

و لا سیان بینهما مصرعه ببین تفاوت ره از کجاست تا بکجا + توقیع عامه

در کمیت بسیار اند و همگی مشترک در یک کار و بادشاهان یگانه و بی همتا و هر یکی

از عامه منفرد اند بهمت خود و همم ما قسمت یافته میانه همگی هموم همگنان و هم

هر یکی از ایشان منقضی میگردد و همم ما بامور ایشان دائمیست و باقیمانده در امور

ایشان با وجود وفور آنها بر ما بقیه از تدابیر که دران خوف تقصیر باشد تبیین این توقیع

علی الاجمال آنست که کافه ناس بحسب عدد بیشمار اند و با وجود اینهمه با همم متعدده

ممد یکدیگر اند در همه کار و بادشاه با وجود یکتائی در ذات جمیع قصدها و نیتهای

خود را منقسم و پراگنده ساخته در تدابیر مهام صوری و معنوی مردم و قصد هر یکی از

همگنان بزودی بسر آید هرگاه مهم و مقصود ایشان بر آید و قصدهای متکثره بادشاه

باعتبار تکثر متعلق که پیوسته باهتمام تمام بانتظام سلک نظام کلی و انصرام

مهام کل باز بسته بفرجام رسیدنی نیست و بسر آمدنی نه چنانچه در باره سرانجام

بیاور مفسدان شده از فساد بصلاح و سداد باز آیند و از تباه کاری بشایستگی گرایند
مرفوع بچه موجب فلان از اعیان ملک حسب الامر ملک میرزا و از تلقیب بلقب
سنجی و هندیان گوئی شده توقیع همگی عزیمتها انیمر و از باطل او بیزار من مرزاد و بدون
فکرت و رویت انتهی یعنی چون جمیع عزائم او بمشورت و قصد خصومت را روی دهد
ازین راه ستر امور مقالات او از مقوله محالات و قبیله اوهام و اغلاط باشد فلا تحالها باو گوئی
و هرزه درائی جزو بیگانه حاجت حوالت نزد مرفوع از چه راه فرمودند که بهنگام اشتغال نادرکارها
سر کار فتور و تقصیر روا نباید داشت انتهی یعنی هرگاه مانع اشتغالی از اشتغال ملک و مال مثل رفع شر اعدا
و جبر کسر اولیا اشتغال رود بسبب غفلت ما کار از ارباب تفاعل و تجاهل عارفست قصور و فتور در
بناو اعمال و امور راه نباید داد توقیع بوسطه آنکه در وقت باز پرداختن کار پرداز از تقصیر
سر زنش ننمایم انتهی تا آنکه در حال فارغ بال بسبب جمع متفرقه و تقصیر در شغل تصغیر شان در ضمن
توبیخ و تقریع بدیشان باز نگردد و باعث خلل در طبع اهل و بلاغ عمل همگنان نشود مرفوع
بعضی از خاصه خصائص دارا بکثرت جوائز و عوائد سلطانی انتفاع بمنافع و فوائد مرتبه بر مرتبه
خلافت و نیابت متعلیان عمال دیوانی بغایت بیجا و بوجه میدانند توقیع بوسطه آنکه
اطلاع ما بعلم الیقین پیوسته که همگی این انعام و افضال در سر تا سر روزگار عمر دارا بفائده
یکروزه عام و عمل او که بعالمیان میسر برابر نمی نماید مرفوع عامه رعایا و برایا میگویند که
بادشاه خرسند نمیشود از همگی جهانیان جز بشبات در کار خود و پر بصیرت بودن در امور ملک و مال که
بادشاه در تنهائی فارغ خاطر و راحت بدن ست و رعیت در رعایت تعب مشقت جان و تن

رنج کشیدن

۱۷ توقیعات کسر

بعضی از مقربان حضرت پادشاه عالم پناه
معتمد و دیرینه خدمت و مخلص و خیرخواه
مجبول بر نیکوئی و مفطور بر مردمی و دشمنان را باصلاح حال
میدان تغافل فسیح و در یکدم کار کرد از ایشان بکار آید
غافل نفهمیده
پرداختن کسی فارغ گشتن از کار و علائق
سر زنش ملامت سرزنش و عتاب
توقیعها بالفتح تقصیر کردن
خامت کردن
حرزه
توقیع سر زنش
توقیع
بقیه توقیع
بقیه توقیع
بقیه

چه این حالت که جز بر بدی گوهر و فرومایگی نسبت دلالت ندارد و از روی
یقین او را بر صدور تمرد و طغیان خواهد داشت مرفوع بچه وجه فرمودند که در
باطن صفوت مواطن ما از هیچکس جز فلان کدورتیکه بمرتبه بغض و کینه کشی
کشد نیست توقیع چه مشاهده ما میشود آنچه در باب ما از نفس بداندیش در باطن
خویش دارد انتهی تقریر این تحریر آنست که آنچه آن نفاق پیشه از بدخواهی ما
در مکامن باطن خویش نهفته ظهور آن بگواهی شاهد عادل دل در درجه مشاهده
و معاینه ماست و پیداست که نهاد صافی منشان بالذات اقتضای بغض
تیره درونان میکند مرفوع از چه راه امر والا به پست ساختن قدر و مقدار
فلان محتشم سمت اصدار یافته توقیع آن خودرای خمول و گمنامی خود را
که قبل از شهرت و شادکامی داشت همانا دیده و دانسته فراموش کرده
شیوه مردم ناسپاس خویشتن ناشناس پیش آورده مرفوع سبب عزل
فلان والی از عمل چیست توقیع موجب آن اینست که محال ولایت آن
ناشایسته کار قبل از تولیت او آبادی بایسته نداشت چون تفویض آن شغل بقصد
اصلاح فاسد و ترویج کاسد بدان مفسد شده بود او موجب فرموده عمل نموده صعوبت
عقوبت غضبان ما را بر عصیان خود آسان کرد بلکه بجای استعمال مصالح اعمال مفاسد بکار برده
و در بدل اصلاح افساد بعمل آورد لاجرم بجرم این پایه شرارت مرارت عزل که درباره
عمال هزار باره از آفت شراره در حراقت بیش است در کار او کردیم تا مگر موجب عبرت

عملدار را که از اهل درایت و کفایت نیست بحکم موجب از تولیت همگی کارها
سرکار باز داشته اند توقیع آن لپست فطرت بسبب فکرت از مکاسب
خسیسه که ارتکاب آن ننگ نفوس نفیسهٔ انسانیست اکتساب نموده وطمع
در غیر مواضع که داخل در عمل نیست ادا نیست و بهیچوجه توجه بدان از روی عقل
و شرع روا نیست جایز داشته مرفوع سبب از الت انسان قبیح حالت و علت
قلت قدر و مقدار از فلان معتمد از نزدیکان بساط قرب شهریار بعد از کمال مرتبهٔ
اعتبار و اقتدار حبیب توقیع آن تهی مغز پی سباب بکنت و وسعت تنگ
ثروت که از تنگی ظرف طاقت تنگ مایگان بیرون نباید بنوانائی خویشتن بهیاهای
جسته و بدین روش ناهنجار راه بیراههٔ غوایت پیموده مرفوع باعث مرتبهٔ عالی
باسقاط فلان والی از رتبهٔ خود بمرتبه که از غایت هبوط و انحطاط پایه ازان فروتر
نباشد چه باشد توقیع بدین سبب که با وجود عدم نجابت ذات و جهالت نژاد و
فقدان استحقاق و استعداد ترقی پایه عالی از درجات مفاخر معالی که مرتبهٔ ازان
والاتر بنظر در نیاید بدین بالاتر ازان متصور نگردد و در نظر دانشمندان مرفوع سالار
پاسبانان از موجب عزل مزدوریه نائب خود بقصد استبصار استفسار می نماید
توقیع تولیت عمل موجب طغیان او شده و اینمایه مفسده دلالت بر فساد
مادهٔ اصالت او میکند انتهی توجیه این توقیع بوجه وجیه آن ست که صاحب
مرتبه بنیابت که موجب نسیان احوال گذشته او گشته موهم عصیان او ست

بیفزاید و بعهده فرمان گیرد
نفرض کار سرکار باز
فلان کس معین درشده
وجنسیت فلان کس بعض
آمده او را وجنس عمل
از دیوان ناقصه شد بدیوان
برای امور وارث ۱۲
خلاصه این نفع
آنکه آنکس خیانت پیشه
اختیار کرده که دیگر
پاک از ان عاجز شده
وطمع غیر مشروع عمل آنرا
عقلا مرد آزاد دران میان
بعضی داد و داد را مدیر
سفته در دو اختیار که
بادشاه بود از نیز
بکنت بعضی مرتبه
مرتبه ۱۲ دشمنی
مرتبه ۱۲ دشمنی
مرتبه ۱۲ دشمنی

دانسته و میدانند که دور اندیشی نظر فرجام نگر شهریار که بغور اشیا
فرو دیده اینطور امور را ناپسند خرد خردمندان میداند پس از چه رو
دیده و دانسته خلاف فهمیده و نگریسته عقل تجویز فرموده میشود توقیع چون
آوازهٔ اظهار دلاوری ما در سراسر آفاق اشتهار پذیرد و در انفس دوست
و دشمن افراط صلابت و صولت و کثرت سطوت و مهابت نفس ما قرار گیرد
هر آینه جمعی از بد اندیشان که خاطر ایشان از ما جمعیت داشت از اندیشه
پریشان گشته از ما حساب بیشمار خواهند گرفت و خاطر خیر خواهان که در هر
صورت خواهان خیر میباشند بهمین معنی از کید اینان اطمینان دیگر خواهد پذیرفت
و قواعد دین و قوائم دولت بدو وجه از سر نو استقامت خواهند یافت
مرفوع باعث امر باخراج فلان از زمرهٔ خواص درگاه و اولیاء دولتخواه
چیست توقیع سر اینمعنی آنست که نفائس جواهر اسرار نهانی ما را بخسائس
اموال دنیاء فانی بدشمنان دینی و جانی ما فروخته مرفوع بعلت
کدامین زلت امر والای شهریار صادر شده که فلان محتشم را در انجمنها
شهر و دیار کو بکو موکشان بگردانند توقیع در همگی محافل عوام و
خواص اظهار امر دور از کار آمیزش و معاشرت با ما و خاصان نموده
تا مگر بسبب استحقار نزدیکی و استخفاف نزدیکان با خللهای جانی و مالی
در بناء امور ملکی و مالی راه یابد مرفوع بر موجب فرمان خسرو فلان



عملدار را که از اهل درایت و کفایتست بچه موجب از تولیت همگی کارهای
سرکار باز داشته اند توقیع آن پست فطرت و سست فکرت از مکاسب
خسیسه که ارتکاب آن ننگ نفوس نفیسه انسانیست اکتساب نموده و طمع
در غیر مواضع که داخل در مداخل دنیه او نیست و بهیچ وجه توجه بدان از روی عقل
و شرع روا نیست جایز داشته مرفوع سبب ازالت اسباب قدرت و حالت و علت
قلت قدر و مقدار از فلان معتمد از نزدیکان بساط قرب شهریار بعد از کمال مرتبه
اعتبار و اقتدار چیست توقیع آن تهی مغز پری اسباب مکنت و وسعت دستگاه
ثروت که آنرا تنگی ظرف طاقت تنگ مایگان بر نتابد بتوانائی خویشتن بر ما مباهات
جسته و بدین روش ناهنجار راه بیراهه غوایت پیموده مرفوع باعث امر عالی
باسقاط فلان والی از رتبه خود بمرتبه که از غایت هبوط و انحطاط پایه از آن فروتر
نباشد چه باشد توقیع بدین سبب که با وجود عدم نجابت ذات و اصالت نژاد و
فقدان استحقاق و استعداد ترقی پایه عالی از درجات مفاخر و معالی که مرتبه از آن
والاتر بنظر در نیاید بل بالاتر از آن متصور نگردد در نظر داشت مرفوع سالار
پاسبانان از موجب عزل مزدویه نائب خود بقصد استبصار استفسار می نماید
توقیع تولیت عمل موجب طغیان او شده و اینمایه مفسده دلالت بر فساد
ماده اصالت او میکند انتهی توجیه این توقیع بوجه وجیه آن ست که اصابت
مرتبه نیابت که موجب نسیان احوال گذشته او گشته موهم عصیان اوست

دانسته و میدانند که دوراندیشی نظر فرجام نگر شهریار که بغور اشیا
فرو دیده اینطور امور را ناپسند خرد خردمندان میداند پس از چه رو
دیده و دانسته خلاف فهمیده و نگریسته عقل تجویز فرموده میشود توقیع چون
آوازهٔ اظهار دلاوری ما در سراسر آفاق اشتهار پذیرد و در انفس دوست
و دشمن افراط صلابت و صولت و کثرت سطوت و مهابت نفس ما قرار گیرد
هر آینه جمعی از بداندیشان که خاطر ایشان از ما جمعیت داشت از اندیشه
پریشان گشته از ما حساب بیشمار خواهند گرفت و خاطر خیرخواهان که در هر
صورت خواهان خیر میباشند بهمین معنی از کید اینان اطمینان دیگر خواهد پذیرفت
و قواعد دین و قوائم دولت بدو وجه از سر نو استقامت خواهند یافت
مرفوع باعث امر باخراج فلان از زمرهٔ خواص درگاه و اولیاء دولتخواه
چیست توقیع سر این معنی آنست که نفائس جواهر اسرار نهانی ما را بخسائس
اموال دنیای فانی بدشمنان دینی و جانی ما فروخته مرفوع بعلت
کدامین زلت امر والای شهریار صادر شده که فلان محتشم را در انجمنها
شهر و دیار کو بکو موکشان بگردانند توقیع در همگی محافل عوام و
خواص اظهار امر دور از کار آمیزش و معاشرت با ما و خاصان نموده
تا مگر بسبب استحقار نزدیکی و استخفاف نزدیکان با خللهای جانی و مالی
در بنای امور ملکی و مالی راه یابد مرفوع بر موجب فرمان خسرو فلان

طریق اطاعت ملوک امری دیگر نیست مرفوع بچه وجه فرمودند
که از زبان فلان قلت و کمینگی او دانسته میشود انتهی از چه رو در
معرض بیان حالات مردم فرمودند که کمی پایه گوهر و کوتهی مایه نظر
فلان از بسیاری سخن بیصرفه و درازی زبان دو پیداست توقیع
بواسطه آنکه بزبان خود اظهار نموده آنچه ما در پرده بدان امر کرده بودیم
به حجاب دربار در باب حجاب او انتهی یعنی آنچه در باب او بحجاب دربار گفته
بودیم از منع در دربار بنا بر کمی بصیرت و بصارت برمان خود در هر انجمن
اعلان و اظهار آن نموده مرفوع نظر بچه مصلحت فرمودند که اغماض
عین در باب فلان شایستگی ندارد انتهی تفصیل این مجمل آنست که تغافل
و تجاهل عارفانه در حق فلان بطالت کوش جهالت کیش سودی ندارد
و چشم پوشی که نزد بصارت اهل بصیرت دور اندیش انفع ادویه اصحاب
فساد است و انبه انتباهاتست او را اصلا بصلاح نمی آرد توقیع بواسطه
آنکه علم او بعلم ما بنفاق او حاصل است انتهی توضیح این ابهام آنست که سبب
حکم بعدم اصلاح حال فاسد آن مجموعه مفاسد اطلاع اوست بر اطلاع ما بخبث جبلی و
نفاق دلی او مرفوع از سبب مبارزت شهریار با دشمن بنفس خود سوال میرود توجیه
این مرفوع آنست که چون دانایان درگاه افراط میل و انحراف خسرو از استقامت صراط
حزم و احتیاط باعتساف بیراهه تهور و تجاسر از راه عاقبت بینی بغایت بعید

منهی که انهاء اخبار و ابلاغ وقائع فلان ناحیت بدو مفوض بود شگفت
بکسر خبر دادن ۱۲ رسانیدن ۱۲ حالات ۱۲ طرف ۱۲ سپرد ۱۲
نباشد که درین زودی محتاج بدان شود که دیگری در بارگاه ما نام
او برده خبر او بعرض ما رساند توقیع ازین راه که طریق اخبار از ما
مسدود ساخته انتهی توضیح معنی این توقیع آنست که صاحب برید یعنی
فرستنده رسول ۱۲ ص
منهی مذکور از روی پست رائی و کوته اندیشی از بیم یا امید بولات و
جمع والی ۱۲
عمال ولایات و اعمال متعلقه بشغل چندان مسامحت و مساهلت
جمع عامل ۱۲ جمع ولایت ۱۲ عملدار بها ۱۲ آسان گرفتن کار و نرمی کردن ۱۲
بکار برده و تا حدی تقدیم خدمت ابلاغ اخبار را بتاخیر انداخته که راه
پیشرفت کار را بر خویشتن نیک تنگ ساخته چنانچه رفته رفته سر رشته
بسیار ۱۲
آمد و شد روزنامهاء اخبار آنسمت انقطاع پذیرفته چندانکه کارش
بمعنی آمدن ۱۲ طرف ۱۲
بدانمقام کشید که بجای او منهی دیگر باید تا مگر خبر او بدرگاه والا ابلاغ
مخبر ۱۲
نماید مرفوع بکدام دلیل اکثر اوقات میفرمایند که ملوک را در هر باب
طرق و ابواب مختلفه میباشد و راه رعایا من جمیع الوجوه واحد است
توقیع بواسطه آنکه راههای آرای ملوک در تدابیر پراگنده است
جمع رای ۱۲
بر موجب افتراق اسباب صلاح و سداد رعیت و غایت رعیت غیر از
از یکدیگر جدا شدن ۱۲ ک راستی و کار ۱۲ ک
طاعت چیزی نیست انتهی توجیه این توقیع آنست که طرق امور سلطنت
از روی تعدد و تکثر وجوه تدبیر ملکی و مالی و تشعب و تفنن جهات سیاست
رعیت و سپاهی همانا غیر متناهی است بر سبیل همگی رعایا و برایا سوای سلوک

متعلقه بشغل صفت ولایات و اعمال
و مراد از شغل عهده اخبار یعنی خواه از
خوف عاملان محال و پرگنها که عهده اخبار
اینجا بدو مفوض بود یا از امید وصول چیزی
از ایشان سستی در کار خیر رسانی بعمل
در آورده چندانکه حاجت بدان افتاد که دیگری را
بر او مسلط گردانیم تا اخبارش نگارد ۱۲ قد
سر رشته بکسر رای قرشت کنایه از مدعا
توقیعات کسری ۶۶

طریق اطاعت ملوک امری دیگر نیست مرفوع بچه وجه فرمودند
که از زبان فلان قلت و کمینگی او دانسته میشود انتهی از چه رو در
معرض بیان حالات مردم فرمودند که کمی پایه گوهر و کوتهی مایه نظر
فلان از بسیاری سخن بیصرفه و درازی زبان دو پیداست توقیع
بواسطه آنکه بزبان خود اظهار نموده آنچه ما در پرده بدان امر کرده بودیم
به حجاب دربار در باب حجاب او انتهی یعنی آنچه در باب او بحجاب دربار گفته
بودیم از منع در دربار بنا بر کمی بصیرت و بصارت برمان خود در هر انجمن
اعلان و اظهار آن نموده مرفوع نظر بچه مصلحت فرمودند که اغماض
عین در باب فلان شایستگی ندارد انتهی تفصیل این مجمل آنست که تغافل
و تجاهل عارفانه در حق فلان بطالت کوش جهالت کیش سودی ندارد
و چشم پوشی که نزد بصارت اهل بصیرت دور اندیش انفع ادویه اصحاب
فساد است و انبه انتباهاتست او را اصلا بصلاح نمی آرد توقیع بواسطه
آنکه علم او بعلم ما بنفاق او حاصل است انتهی توضیح این ابهام آنست که سبب
حکم بعدم اصلاح حال فاسد آن مجموعه مفاسد اطلاع اوست بر اطلاع ما بخبث جبلی و
نفاق دلی او مرفوع از سبب مبارزت شهریار با دشمن بنفس خود سوال میرود توجیه
این مرفوع آنست که چون دانایان درگاه افراط میل و انحراف خسرو از استقامت صراط
حزم و احتیاط باعتساف بیراهه تهور و تجاسر از راه عاقبت بینی بغایت بعید

منهی که انهاء اخبار و ابلاغ وقائع فلان ناحیت بدو مفوض بود شگفت
بکسر خبر دادن ۱۲ رسانیدن ۱۲ حالات ۱۲ طرف ۱۲ سپرد ۱۲
نباشد که درین زودی محتاج بدان شود که دیگری در بارگاه ما نام
او برده خبر او بعرض ما رساند توقیع ازین راه که طریق اخبار از ما
مسدود ساخته انتهی توضیح معنی این توقیع آنست که صاحب برید یعنی
فرستنده رسول ۱۲ ص
منهی مذکور از روی پست رائی و کوته اندیشی از بیم یا امید بولات و
جمع والی ۱۲
عمال ولایات و اعمال متعلقه بشغل چندان مسامحت و مساهلت
جمع عامل ۱۲ جمع ولایت ۱۲ عملداریها ۱۲ آسان گرفتن کار و نرمی کردن ۱۲
بکار برده و تا حدی تقدیم خدمت ابلاغ اخبار را بتاخیر انداخته که راه
پیشرفت کار را بر خویشتن نیک تنگ ساخته چنانچه رفته رفته سر رشته
بسیار ۱۲
آمد و شد روزنامهاء اخبار آنسمت انقطاع پذیرفته چندانکه کارش
بمعنی آمدن ۱۲ طرف ۱۲
بدانمقام کشید که بجای او منهی دیگر باید تا مگر خبر او بدرگاه والا ابلاغ
مخبر ۱۲
نماید مرفوع بکدام دلیل اکثر اوقات میفرمایند که ملوک را در هر باب
طرق و ابواب مختلفه میباشد و راه رعایا من جمیع الوجوه واحد است
توقیع بواسطه آنکه راههای آرای ملوک در تدابیر پراگنده است
جمع رای ۱۲
بر موجب افتراق اسباب صلاح و سداد رعیت و غایت رعیت غیر از
از یکدیگر جدا شدن ۱۲ ک راستی و کار ۱۲ ک
طاعت چیزی نیست انتهی توجیه این توقیع آنست که طرق امور سلطنت
از روی تعدد و تکثر وجوه تدبیر ملکی و مالی و تشعب و تفنن جهات سیاست
رعیت و سپاهی همانا غیر متناهی است بر سبیل همگی رعایا و برایا سوای سلوک

متعلقه بشغل صفت ولایات و اعمال
و مراد از شغل عهده اخبار یعنی خواه از
خوف عاملان محال و پرگنها که عهده اخبار
اینجا بدو مفوض بود یا از امید وصول چیزی
از ایشان سستی در کار خیر رسانی بعمل
عمل آورده چندانکه حاجت بدان افتاد که دیگری را
برو مسلط گردانیم تا اخبارش نگارد ۱۲ قد
سر رشته بکسر رای قرشت کنایه از مدعا
توقیعات کسری ۶۶

بیم وصول آن باعمال خود از خیانت عمال امیدواران اعمال داشتید
بسبب بیمروتی در بارهٔ ایشان مبادا از آن اعمال بشما راجع گردد یعنی
عواقب و خیمهٔ آن بشما سرایت نماید و در صورت نسخه علی همانا معنی این
باشد که ظلم مظنون که خوف سریان آن بشغل مذکور داشتند مبادا
بهمان شغل باز گردد یعنی شامت حرمان اهل رجا بسبب احتمال اصابت خطر
خسران بفروغ آن شغل مبادا یکباره اصل آن شغل را بزیان آرد مرفوع
بچه دلیل فرموده اند که متکفلان اشغال ملک و مال چون مخزن اموال
خویشتن را از وجود خیانات آگنده سازند گویا معدهای خود را از سموم
انباشته باشند توقیع بجهت آنکه بقاء آن مال و بقاء حیات آنها بمقدار
بقای حاجت باشد بدانان انتهی تبیین این توقیع ابهام تضمین آنست
که کارفرمایان آن اعمال که خیانت در حق ایشان روا داشته اند
بر نفس و مال آن خائنان چندان ابقا کنند که بدیشان محتاج باشند
و چون بی نیاز شوند هر دو را بمعرض تلف آرند چه شامت این
بدان آنست که چنانچه مدتی باید که زهر در معده بپاید تا آنگاه که اثر آن
پدید آید همچنان عدم تاثیر سم خیانت در مال و نفس خائن او بقاء آن
بمقدار مدت نیازمندی باشد بدو تا آنگاه که وقت استغنا ازو
در آید در حال اثر خود ظاهر نماید مرفوع بچه رو فرمودند که فلان

باعث تغیر رای شهریار از خوشنودی و رضا بکراهیت بغضها در بارهٔ
فلان عملدار چنانچه از مخائل کردار و گفتار ملک آشکار میگردد جلیست
توقیع آن بیکاره در هنگام تفویض اعمال همواره بتقدیم معذرتهای
نادلپسند اقدام می نماید مرفوع مکرر بزبان حقیقت بیان شهریار
میرود که سزاوار دانا آنست که بر امثال و اشباه خود چون بغضب
بادشاه درآیند بهیچ وجه شماتت روا ندارد توقیع موجب این امر منکر
بهنگام وقوع در مثل این بلیه شماتت دیگران در بارهٔ او بموقع خود
نباشد و بدین سبب مصیبت و چندان نگردد مرفوع بچه موجب شهریار
انکار منکر آن تشریف تقدیم خسروان را در حق جمیعکه شرف ماضی و مجد
قدیم ندارند منکر و ناپسندیده میشمارند توقیع درین امر مطمح نظر
دور نگر ما آنست که در مادهٔ امتیاز پدران ایشان بتشریف زیاده
ملامت بآبا ما باز نگردد و پیش از انکه جلالت پیشینیه و اصالت دیرینه
داشته باشند مرفوع همواره در مجاری کلام بر زبان خسرو
جاری نباشد که ستم نومیدی بر امیدواران تقدیمی اعمال و اشغال خود
روا ندارند توقیع بواسطهٔ آنکه ظلم ازان شغل باز نگردد انتهی و در بعضی
از النسخ بجای لفظ عن درین توقیع لفظ من جمع الظلم من الشغل لفظ
علی واقعست و بنا بر نسخهٔ اولی ظاهر امراد آن باشد که جوری که نیم

بغضها بر بالغ و الم
وتخم نخوت و کبر
محائل بالغ جاکیان
و آثار و علامات مفتخر
خلاصه اثر
بادشاه ادلال از فلان
عملدار رافتی چوشنود
بود و بعهده او آزرده
شده اند و دشمن پندارند
چنانچه از ظلم و افعال سیاه
بیت
بالغ شادشدن بکردیسیک
و بیم و خوش شادشدن
سبب از شماتت منع فرمودیم کرمبادا بهمگاه
او در بلا بمثل بلا امثال خود گرفتار آید دیگران
شماتت او نمایند
دشمن سلاطین کسانرا گویند که بزرگی آنها نمی
توقیع
کاسکاره
بالغ افتادن
بزرگ گردانیدن
پدران
بزرگ
پیشینیان
تا باز نگردد
کار

انواع استظهار و اعتضاد و سزاوار کمال اعتبار و اعتماد باشد

مرفوع مهرک از بندگان قدیم الخدمت برعم خود استیفای همگی حق خدمت

دیرینه نکرده باوجود آنکه شهریار در ادای حقوق خدمات خدمه بر عامه

ملوک خاصهٔ آباء عظام تقدیم دارد **توقیع** چون مهرک بنا بر اعتماد

بر عماد خدمات سابق نهاده باوجود تقصیر خدمت در زمان لاحق

حق بندگی ناکرده نیز میخواهد هر آینه برای تنبیه او و سائر مقصران

مرسوم او را دیگر پرستاران که در هیچ حالی جای خود را در پرستاری

خالی نمیگذارند نامزد فرمودیم **مرفوع** بچه دلیل بر سبیل تکرار میفرمایند

که وفاء ملوک بعهود خویشتن همیشه ظفرست بر دشمن **توقیع** چه غدر که

ضد وفاست موجب عدم وثوق اولیای دولت بموالات میشود

وجدوجهد اعداد در محاربه بسبب نومیدی از مصالحه دوچندان میگردد

و یک تن کوشنده با امیدواری بهتر ست از جمعی کثیر ناس باوجود

یاس انتهی بنابرین مقدمات فنای بادشاهان باعث تضاعف اعتماد

دوستان بر ولاء و داد خواهد بود و علت اطمینان قلوب همکنان

به ثبات اساس مصالحه و معاهده موجب قلت کوشش

دشمنان خواهد شد و این دو صورت غلبه ظن بر روی

شدن فیروزی نتیجه بخشد **مرفوع**

قبیح که در حقیقت قبیح آرایند ازان غافل اند که اینگونه صلاح محض
فساد ملک و عین عیب و شین ملوک ست مرفوع فلان سپه سالار
از سلوک شاهراه اطاعت شهریار بانحراف عصیان و اعتساف
طغیان مایل شده توقیع همانا از شقاوت نصیب که نصاب
نقص اطاعتش بکمال رسیده مواد سعادت آسمانی بانقطاع پیوسته
مرفوع شگون گیران هنگام بازگشت بر خیل آزاد سپهبد که سر خیل
بندگان نیکو عقیدت ست طغیان ماده عصیان زیاده بدو منسوب
دارند توقیع اگر اکثری از صحت این خبر باشد هر آینه سپهبد بشامت
خاصیت نیت بدهم بر دست یکی از زبردستان خویشتن بسیف مسلول
بغی خود مقتول خواهد شد مرفوع برخی از اهل بصارت نافذ و بصیرت
نافذ اختصاص دادن فلان ناآزموده باطن را بدون امتیاز ظاهر بترقی
مراتب خواص مقربان درگاه دور از راه میدانند و حال آنکه در زمان
ماضی بعهد قباد ازو خرسندی و رضامندی نداشتند بلکه ناایمن و
هراسان بودند توقیع این ستوده سیرت آزموده سریرت در عهد
قباد حق بندگی خداوند خود در لباس رعایت صلاح دولت و پاس
ناموس ملک و ملت ادا میکرد و باظهار دوری و معنوی و صوری از ما بید
ما تقرب میجست و ازین دست آزاده مردی زاده درخور انواع

تجارتش رایج آید و کفه ترازویش راجح نماید مرفوع جمهور عوام عموم
سماحت کف جواد ملک که خواص و مزایا دان مستوفی راحت
سائر رعایا و برایاست مشرف بر اوائل درجه اسراف میدانند
توقیع همانا معلوم این مساکین نیست که بهر آنکه مستحق را از خود
محروم گذارد نه او مالک آن مالست و نه آن مال برای او بهره از ثبات و بقا
دارد مرفوع والی ولایت ارمنیه درخواست موجب کثرت ستایش
ملک در بارهٔ ملوک باستان و باعث ترجیح خسروان عهد ماضی بر
سلاطین عصر باقی مینماید توقیع والی بدانند که هر آنکه بحق ماضی وفا ننمود
در بر گذاشت طرف بزرگان گذشته فرو گذاشت لامحاله در نگاهداشت
حرمت و حفاظ باقی دادار حقوق نعمت ایشان بر دو ثوق نماند و
او را نیز جای چشمداشت رعایت جانب از سائر اقارب و اجانب بعد
از خود نباشد مرفوع همگی اهل شهر و دیار مسامحت شهریار را در بارهٔ
گروه مهبود که بدشمنی دین و دولت منسوبند و بذلت و نکبت عالم بالا
منکوب ناپسندیده می پندارند و در خواه قطع مواد امداد بل التماس
طرد و ابعاد ایشان را از بلاد ایران شهر میدارند توقیع این طائفه
دیرگاه است که درین درگاه در عهده تعهد و بناء تفقد دولت و خسروان بوده
در ظل حمایت و رعایت ما نیز آسوده اند و همانا مستحسنان امثال این آراء

مرفوع فلان عامل باوجود عدم ابتلاے آفت کرے
خودرا ہمانا ازروے حیلہ گرے بناشنوائے
اشتہار دادہ توقیع آن مسکین را درین مادۂ
شقاوت زیادہ اعنے سبکے ثقل سامعہ برخویشتن
پسندیدن بسند است و تادیب و تنبیہ او باوجود
کمال بناہت در بلیۂ اظہار بلاہت بتجویز سفاہت
ناپسند مرفوع فلان قائد از طغیان مادہ عصیان
زائد بکشف قناع ترک طاعت قناعت نمی نماید
بلکہ نغمۂ خارج آہنگ ارادہ بغی و خروج
از پردہ بیرون مے سراید توقیع فرمان نافذ بانفاذ
تا سر آن نافرمان برکہ سرچشمۂ طغیان شور
و شر است اصدار یافت تا باعث سر بر سلتے
سائر بیراہہ روان وادی تباہے گردد مرفوع
چون فلان نائب مہاذریون کاتب دیوان سرکار
بر سبیل تکرار از روی طلب راہ بار در درگاہ شہریار یافتہ
ازین رو مہاذریون گرفتہ خاطر و پراگندہ درون
می ماند توقیع ہمانا مہاذریون دانا میداند کہ مردان

حاجب نعمان ملک عربست که فی نفسه کمال شرافت ذاتی و کرامت
خلقی داشته و گفتار اوست که نَفْسٌ عِصَامٌ سَوَّتْ عِصَامًا
وَعَلَّمَتْهُ الْكِبْرَ وَالْاِقْدَامَا و همانا اشارت بدین معنی حقیقی نموده
حضرت امام برحق و امیر مطلق علی بن ابی طالب علیه السلام آنجا که
فرمود اَلشَّرِيفُ مَنْ شَرَّفَهُ السُّلْطَانُ یعنی شریف آنست که سلطان
او را بسبب شرافت نفسانی او مشرف گرداند و ازین عالم است
گفتار مامون عباسی بقولی عبد الملک اموی نَحْنُ الزَّمَانُ
مَنْ رَفَعْنَاهُ اِرْتَفَعَ وَمَنْ وَضَعْنَاهُ اِتَّضَعَ یعنی ما زمانیم مراد از آنکه
میگویند زمان چنین یا چنان کرد هر کرا ما بلند مرتبه گردانیم رفیع القدر گردد
و آنرا که ما فرو گزاریم وضیع الشان و پست پایه شود مرفوع فلان
بازرگان پیشه در منزل خویش پیروی شیوهٔ نکوهیدهٔ اهل لهو لعب
پیش گرفته چندانکه این امور ناپسندیده را دانسته و دیده از همسایگان
نهان نمیدارد توقیع اگر این اعمال را در جوار باین طریق بجا نیارد جای آن
دارد که همگی مردم برین سبیل باشند انتهی یعنی اگر هر نابکاری از جمله
جهلا و زمرهٔ فجره در عدم اظهار و اجهار فسق و فجور با وجود اینمرتبه سوق
فسوق برو تیرهٔ آن تیره ایام سلوک نمودی هر آینه راه معاقبت
ملوک و ابواب مواخذات ارباب احتساب در همه باب مسدود بودی

اند توقیع آن سست رای پست رویت بسبب تقویت زیاده
در ماده سوء تدبیر کمال ضعف و وهن در بنای پیشرفت کارهای
سرکار راه داده چندانکه از سلوک ناهنجار او مواد توفیر و تکثیر
ارتفاعات عقار و ضیاع و محصولات آن بلاد و بقاع انقطاع پذیرفته
مرفوع عامه در باب تعظیم و تقدیم فلان با وجود عدم باعث ترجیح
و تمییز از قدم نسب و کرم گوهر توقف دارند توقیع چون تشریف
و تمجید جدید سلطانی نازل بمنزله نسب قدیم انسانیست هر اینه
فلان و اشباه او بامتیاز بشرف دیرینه بی نیاز اند انتهی و تتمیم
این مقصد آنست که مراد از افراد این نوع عالی خواص و مزایای
نفسانیست که در حقیقت بمثابه فصل نوع انسانیست چه لطافت
اصل و شرافت نسب فی الحقیقت گوهر مرتب است نه جوهر تمیز
گرامی داشتن ملوک خرد ور خردمندان پرور شایستگان مایه
سرفرازی را بمقتضای فضائل نفسانی و خصائل ملکی و انسانیست نبودن
فلان بن فلان بر مرکز این محیط دایر است مثل سائر کن عصامیا و لا تکن
عظامیا یعنی خویشتن را به نفس عصامی خود که عبارت است از نفس
متصف بکمالات ملکی و انسانی عزیز و گرامی ساز و بمشتی توده
استخوانهای فرسوده یعنی آبای گذشته مناز و این عصام نام

واستقامت و اعتساف شکوه روش او با نزدیک و دور برهان
حسن سلوک و سوء سیاست ملوکست و بر موجب این قضیه مرضیه
خردمندان گفته اند که بروز زیردانا واجبست که چندانکه توانا باشد برای
پاس ناموس دین و دولت و حفظ صورت و نعمت ملک و ملت حریص ظاهر
و باطن خویشتن نماید تا بدین سبب دنیا و عقبی معاقب و معاتب نباشد
مرفوع بچه موجب فرموده اند که لوازم شکرگزاری و سپاسداری
ملوک بسبب دفع انواع آفت و رفع اقسام مکروه از موجبات
مخافت از ایشان بر ذمت همگی رعایا و برایا بوجوب آنست و
اقربیت از اتصال مطلوب و اعطاء مرغوب بایشان توقیع مطمح نظر
حقیقت نگر درین قضیه اینست که از نتایج عطا و جود ثمرات وجود ملوک انچه
در ظاهر و باطن بعالمیان میرسد به اعتبار قدر و مقدار متناهی
و محدود است و انچه از آثار افضال و احسان آشکار و نهان
بادشاهان در ضمن بازداشت مکاره و مصائب و نگاهداشت
آسیب حوادث و نوائب از ایشان بآنان وصول میابد دور
حسن ذاتی و نکوئی واقعی حدی و نهایتی در نفس الامر ندارد مرفوع
بموجب صدور کدامین خیانت پرتو نظر عنایت از فلان وزیر
باز گرفته سزاوار اسقاط از پایه والای وزارت و بالاتر ازانش دانسته اند

دلیل این معنی می نمایند که خسرو فرموده که قوام ملک و دولت بمحض وفور
اموال و کثرت جنود نیست توقیع بدین دلیل که با وجود اموال
و جنود به دین و دانش محتاج اند چه این هر دو مشدد و مؤید ملک اند
انتهی و تقریر این توقیع آنست که بادشاه با وجود حصول اعداد
و اموال بهیچ وجه از استحصال دین و دانش بر وجه کمال مستغنی نیست
چه این دو امر جلیل القدر موسس و ممهد اساس ملک و حافظ و مصلح مزاج
دولت اند از عروض مفاسد و موجب اعادهٔ آن از بنیاد تزلزل و
اعوجاج بصلاح ثبات و استقامت مرفوع بنابر مقتضای
اطاعت امر مطاع شهریار در باب اصدار فرمان متضمن تنبیه و تذکیر مهبود
وزیر که ابواب سوء آداب بحسب ظاهر مفتوح دارد سوال میرود که
فرمان عالیشان بچه مضمون صدور یابد توقیع فرمان نافذ بدین مضمون
انفاذ یابد که مهبود وزیر را بهر وجه سود حال و بهبود عهد استقبال
در دانستن و کار بستن این معنیست که وزرا بمنزلهٔ لباس های ملوک اند
که از خصوصیات آنها به نیک و بد خصائص ایشان قیاس میتوان نمود
انتهی و تبیین این ابهام آنست که پیراستگی ظاهر وزیر نمودار آراستگی
باطن بادشاه ست بزیور ادب ملکی و خصائل ملکی که از دلائل سعادات
فلکی است چنانچه حسن و قبح کردار و گفتار دستور

تبیین یمینه و یمین غنی بلکه از دعوی نیز مستغنی باشند بنابرین صورت
بنصرت در هنگام اخذ عطایا از و بساطت تعریف معرفان و وسیله شفاعت
شفیعان بی نیاز خواهند بود مرفوع در معرض بیان حقایق بنیان
فرموده اند که دعاء حق ملوک عادل اگرچه بظاهر خاص ایشان باشد
در حقیقت شامل عموم رعایا و برایا نیز هست توقیع ازین رو که ما
مانند اراجیم و رعیت مانند اعضا انتهی و تبیین و تتمیم این توقیع مبهم
آن ست که چون زمرهٔ ملوک را دگر و هش گستر اجساد عالم را بمنزلهٔ
ارواح اند و بهمگی رعایا در مرتبهٔ اجزا و اعضاء آن اجساد مقررست
که قیام اجساد بقیام و قوام ارواح منوطست لاجرم دعای کل بعینه
دعای جزو خواهد بود مرفوع بدست آویز کدام رتبه زیاده سری
امر والا در بارهٔ فلان از اعیان دولت صدور یافته که پایه قدر و مقدار
او از انچه هست فروتر آرند و دست قدرت او را حسب المقدور
کوتاه دارند توقیع از ارادهٔ عروج زیاده او برمدارج علیا وصول
مراتب والا که حصول آن و آیه بالا دست نه در خور پایه پست او
و ازین بالاتر آنکه این پایه ترقی بتوسل اظهار تنزل درجات
قدر و مقدار دولت و آداء دعاء تقلل مراتب اقدار اولیاء آن در نظر
پیش پا نگردارد مرفوع غور رسان حقایق اسرار ازروی استبصار استفسا

استفسار یا کسر پرسیدن ۱۲ ک
گواهی دقم گردد
برظاهر یا مشکل محتاج
فرخواهی شان چنان
دولت خواهنده سلطنت
دولت اند یابد
گواهی شان
فایدهٔ این امر
بتوسیم تنبیه ظاهر و بیام
دادخواهی بود سیله دیگران
ملک ازدو
خواهد بود و صورت
و سفارش اهدی فائز الام خواهم گردید
جان پسندد و دیگر خلائق
قیام جم بروح و شوار پس
پادشاه در خلق نباشد پرستار

توقیع

روضهٔ بهبود و سیران ملک و سور و نشاط
آبد و صلاح عالم بقضا از اخبار اسرار
خلق نمود و شاکند و حقیقت
قرار دادن دو بون را جزو خلاف ظاهر است
جزو کل و با العکس
فرض و نفل
دعا
عروج
فرود
تنزل
جمع قدر ۱۲
بیان ۱۲
جمع عطیه ۱۲ تفریح بر گواه شدن ۱۲ تعریف کنندگان و شناسندگان ۱۲
خلق ۱۲
آورنجیته ۱۲
بقضا ۱۲ و بکسر نظام و مدار در اصل ۱۲
سرداران ۱۲
مرتبه ۱۲ غالب ۱۲ لایق ۱۲ قدر ۱۲
تنزل ۱۲
فرود ۱۲
جمع قدر ۱۲

که بر تقدیر بمقتضای قدر مقدور و قضاء ممضی او را امری ناگزیر
رو نماید و نظیر او عملداری کافی متکفل آن شغل خطیر را که تاخیر بر نتابد نیابد
ناچار بجای آن کارگزار شایسته یکچند بناپسندی نیازمند گردد که بسبب
سلوک ناهنجار او که از نقص و زلل خالی نباشد انواع وهن و خلل
در بنای عمل راه یابد مرفوع از کدامین حرکت ناشایسته
فلان سالار خدمتگاران و معتمدان دیرینه استنباط نادولتخواهی شهریار
و خواهش روزگار دولت دیگری از اولیای عهد دولت خسروی
فرموده اند توقیع ازینکه در باب انعقاد امر بیعت ولیعهد دولت و
استحکام عقد کمال مراتب استعجال داشت انتهی یعنی آنست عهد از فرط
سخت روی همواره در باره متانت حبل پیمان ولیعهد دولت و استحکام
عقد عقده بیعت او ساعی و داعی بوده استعجال این رای در نظر عاقبت بین
یا بر سبیل وجوب استعجال تزئین میداد و اینمعنی اگرچه بحسب صورت
بر نیک اندیشی دولت ما و خیرخواهی این دولت خانه پر دلالت دارد
بیک وجه از بدسگالی خالی نیست مرفوع سبب این صدور فرموده
چه بود که ظهور مراتب صفاء عقیدت اولیاء دولت در مرتبه باید که
باظهار آن نیازمند نگردد توقیع ثمره این شجره ثابت الاصل ثابت الفرع
آنست که هرگاه در مقام اثبات آن برخلاف عادت معهود از



که ناقصان بحکم این تسویه گمان فضل بخود برده خویشتن را بقدری
و مقداری می نهند و کاملان ازان ریگذر خود وارسے کرده
تن بکارها در نمیدهند و به ضرورت از غیبی در هر دو صورت
بسے خلل در بناء پیشرفت امور افتاده آبروی کارها بریزد
و رونق از کارخانه روزگار برخیزد و مرفوع ازموجب این امر
سوال میرود که فرموده اند که از لوازم حزم ملک است که چون
کارها بشائستگان اعمال فرمایند باید تا دیگرے که مستوجب
و مستاهل انکارها باشد در خاطر داشته باشند انتهی یعنی بچه وجه
از روی حزم فرموده اند که بر سلاطین و رئیسان از راه حزم واجب
عقلی ست که هرگاه تولیت عملی و ملکی یا مالی بکاردانی تفویض نمایند
برای استظهار پیشرفت آن کار دیگرے را از اهل کفایت و درایت
که باصابت و اصالت رای و رویت اشتهار داشته باشد چنانچه
از روی استحقاق و استعداد متکفل تشغل تواند شد بیشتر در نظر بایه نگه
داشته باشد توقیع چه اگر حادثه روی نماید و کسی نظیر او نباشد
لامحاله کار فرما در آنحالت محتاج گردد برفع وضیعی با تشریف حسینی و
در انصورت بدان ماند که باختیار عقابی از دست دهد و از سر
اضطرار زیبای بجای آن بکف آرد انتهی تفصیل این مجمل نسبت که بر

تربیت یافته اند از بد اندیشی نیکخواهان آن دولت غفلت نمی ورزد مرفوع
از موجب این فرموده که بر ملوک نگاهداری و پاسبانی از اسرار و انفس
خود از اصحاب شره و حرص واجبست سوال نموده میشود انتهی و تقریر
بیان این معروض بدینوجه است که حقیقت پژوهان درگاه درخواه کشف
غطاء خفا از سر این فرموده شهریار دارند که بر عامه ملوک خاصه پادشاهان
جازم لازمست که نقود اسرار مکنونه خویشتن را مانند نفوس نفیسه خود از خداوندان
طبائع خسیسه یعنی ارباب حرص و طمع و اصحاب آز و شره باحتیاط تمام نگاهدارند
توقیع سر این معنی آنست که جواهر اسرار عظیمه ملوک که سر آن باعث حفظ ابدان
و نفوس و اعراض و ناموس همگی اهل آفاق ست از رازهای نهانی سائر
اصحاب انفس کریمه باخفا و اسرار اولی و انسب ست تا بسبب خساست طبائع
آن ادانی بزخارف دنیه دنیای فانی فروخته نگردد مرفوع بچه دلیل فرموده اند
که واجبست که میانه عاجز و کافی در مرتبه موجبات تساوی و تکافو
بعمل نیارند انتهی و تقریر این اجمال آنکه سبیل والیان و الایات آنست که
بمقتضای کاردانی و معامله فهمی عمل نموده نخست بمراتب هر یک
از کارکنان و عاملان بنظر درست درنگرند و میان همگی متکفلان
اشغال از کافی و عاجز و کارگزار و بیکار به مقدار تفاوت اقدار
ترجیح و تفضیل نهاده قطعاً تسویه بکار برند توقیع ازین راه

که پیوسته بر روی همگی رعایا و برایا باز ست برای ایصال مرسومات
مستمره و مشاهرات جاریه احاد حشم و اجناد بتازگی کشاد یابد باید
که بهرهٔ فلان جز بمواعید امید افزا چیزی دیگر نباشد توقیع بواسطه
آنکه او کلام را در مقام کردار جای داده انتهی یعنی چون از آن ناشایسته
مرد در اوان کار و میدان گیر و دار امری جز گفتگوی لاف و
گزاف رو نمیدهد و سوای قول بیجا در مقام فعل امری از و بعمل
نمی آید باید که به سخنان رضا آمود و رجا آمیز خرسند و خوشنود
گردد مرفوع بچه سبب فرموده اند که فلان قدیم الخدمت
سزاوار نهایت مراتب اساءت و بدیست انتهی یعنی فلان بنده
دیرین که پدر بر پدر داغ بندگی بر جبین و کمر پرستاری بر میان
دارد با وجود عدم ظهور عصیان چگونه بسزاواری انواع آزار و
بیزاری برو حکم فرموده اند توقیع بجهت آنکه روح و جسمش پرورده
نعمت و برآورده تربیت ماست و با وجود اینمرتبه احسان از اندیشه
اساءت ما غفلت نمی ورزد انتهی یعنی آنخسران زده ناسپاسی و
کفران که در معنی اشد انواع کفرانست در مقام براءت ذمت همت
از حقوق احسان ولی النعمت حقیقی حق اساءت بجا می آرد و با آنکه ارواح
و اجساد آبا و اجدادش نیز بتقویت نعمت عدل و احسان دولتکدهٔ آل ساسان تربیت

اند که فلان منحوس از روح حق جل و علا بتحقیق مایوس ست توقیع
آن شقاوت کیش همانا باختیار خویش آثار سنگدلی و قساوت نسبت
بسائر عباد بر رافت و رقت ایثار نموده و اینگونه با سعادتمندی
بی شائبه شک و شبهه از امید بخشایش عام آنحضرت بی بهره باشد
مرفوع از چه راه فرموده اند که سبیل متوالیان امور عامه و دواوین
خاصه متصدیان دیوان مظالم آنست که یگان یگان در مجالس احکام
خود از همگنان جدا نشینند و در نواحی نشیمن خویشتن راه هجوم
مردم سیما ظالمان مظلوم نما ندهند توقیع حقیقت این امر حقیقی
آنست که ازدحام در امثال این مقام موجب قطع طریق
و تحقیق اصول و مانع تعمق غور افعال و کنه اعمال و باعث غل
و غش قلوب و اقوال است مرفوع بچه دلیل در معرض بیان حقائق
بر زبان حقائق بیان آورده اند که سبیل خردمندانست که بهیچ جهت
دام فریب و غرور در راه اقران و اشباه خود نگذارد توقیع
بسبب آنکه بر موجب وجوب مکافات بمثل نخست خود در آن دام بیفتد
مرفوع درینباب از اوامر خسروی سوال مینمایند که شایان آنست
که بهنگام تفریق صلابت بر مردم بر فلان تفریق کلام نمایند
انتهی و تبیین این ابهام آنکه هرگاه ابواب عطایای این درگاه

از نفاذ امر بر آنکه فرود پایه است ممنوع داشتیم انتهی یعنی بنا بر وجوب
مکافات انواع جنایات بدکرداران بامثال آن چون از امتثال
مضمون مثال زبردست خود سر باز زده لاجرم ما نیز بدین جریمه عظیمه
امر نافذ او را بر زیردستان خودش از جریان باز داشتیم تا مگر چون
شدت حدت ضعف و وهن پس از قدرت و مرارت عزل بعد از
امارت دریابد بموجب آن از فرمان واجب الاذعان زبردست
خویشتن سر نتابد مرفوع موجب امر بافراط سرزنش فلان دیرینه
معتمد که ابا عن جد در راه آبا و اجداد خسروی بجانبازی زبان زد
خواص و عوام ست توقیع خلط او با اهل ابنا بغضب و سخط
ما و مساهله در امر بطش و قهر ما موجب آن شده انتهی یعنی فرط
معاشرت و آمیزش او با مقهوران و مغضوبان ما که بنفاق منسوب
و بسبب عدم اتفاق منکوب اند اگر خدا نخواسته از سوء مذهب حسن ارادت
ته دلی و کدورت مشرب صفائی مودت باطنی نخاسته باشد لامحاله
دلالت ظاهری بر سهل و سست گیری غائله خشمگینی غضبناکی ما دارد
مرفوع بچه وجه تجویز صدور امر مطاع بایقاع انواع شرور و
ایصال اقسام زکال درباره فلان فرموده اند توقیع بسبب آنکه
خیر جاری و بر دائر ما از سائر اخیار و ابرار باز داشته مرفوع از چه رو فرموده اند

صون در هیچ حال از وجدائی نگزیند محفوظ و محروس گشته
از کبد اعضا در ضمان امان آنحضرت مصون و معون ماند توقیع
بدین دلیل قطعی که بادشاهان عادل بمنزلهٔ ارواح عالم و رعیت
در مرتبهٔ اجساد هر کرا روح از جسد نزع نمایند شکی در موت او نباشد
انتهی یعنی مادام که حضرت آفریدگار جلشانه بحکم حکمت کاملهٔ انتظام
سلسلهٔ نظام عام جهان و جهانیان خواهد هر آینه وجود جهانبانی را
که وسیلهٔ حفظ آن نظام و مایهٔ آرام گیتی باشد بطریق اولی محفوظ دارد
مرفوع علت استحسان امر نافذ باخراج لسان از قفای فلان چیست
توقیع باعث آنست که از زبان ما نقل نموده آنچه ما آنرا نگفته ایم
از آن سخنان که در آن ضرر عالم و فساد رعیت است انتهی
و توضیح این ابهام اینست که آن شر انگیز بسی سخنان دروغ
بیفروغ بر ما بسته که از آن جز ابواب ایصال فساد کلی
بصلاح نظام کل نگشاید و از رسیدن آنها بمسامع فتنه انگیز
بغیر اقسام ضرر عام بخواص و عوام گیتی نه رسد مرفوع
از چه راه امر والا به کوتاه ساختن دست تصرف فلان
والی از تصدی اعمال ملکی و مالی سرکار عالی سمت اصدار یافته
توقیع بسبب امتناع او از نفاذ امر آنکه فراز مرتبهٔ اوست او را

توقیعات

خدیم و سیاست حشم با وجود ابتناد استناد آن بر مبانی کمال وثوق
و اعتماد چیست توقیع بسبب اظهار نمودن او انچه مذموم ست از حد
انتهی و تقریر این معنی بر نهج است که چون تبازگی ناشایستگی او
بسبب بروز مواد بعضی از ذمایم اخلاق نکنه از بغض و حقد و کینه
برتبه ثبوت پیوست هر آینه تفویض خدمات نزدیک خسران مبین
تیره روئی خیزد روان بعد از ظهور آن از راه کار بغایت دور ست
مرفوع در نیولا گردهی از رعایا بدرگاه والا آمده ابواب شکایت
از فلان دهقان گشوده اند که بفرموده قباد خضر نهری که بر اراضی
ایشان میگذرد نموده با آنکه استفاد حق مجرد بهیچ مستوفی نموده اند
بنا بر ادعای وصول کثرت مضرت باراضی مذکوره بدان رانفی ستند
توقیع سلاطین عدالت دین صفت احسان آئین از مواد فوائد عام و
منافع کلی لطائم بسبب مضرت خاص آفت جزئی دست باز ندارند
چنانچه مقتضای حکمت کامله حضرت آفریدگار گیتی جل شانه نظر بعموم
منافع و مصالح عالم و عالمیان بنفخهای بی نهایتی در نهاد آفتاب
بودیعت نهاده اگرچه فی الجمله ضرری تابع وجود فائض الجود آن
افتاده مرفوع بچه دلیل فرموده اند که هر گاه بادشاه داور
دهش گستر از پاسداران نگاهبانان خود جدا ماند هر آینه بعون و صون

مسایکه و مسئله محه فرمودیم مرفوع ازسبب تقدیم فلان بالکینگی
او بزرجمهر با جلالتش سوال مینمایند بجهت آنکه شیوه ستوده ملک و
اشراف و تقدیم ایشانست انتهی و تحریر و تقریر این مرفوع برینوجه
که مقربان درگاه در باب اقدام شهریار بتقدیم فلان ناشایسته
باوجود عدم باعثی و حصول مانع از فرومایگی گوهر و کهپایگی نهاد
و فقدان اصالت و قلت حالت برمثل بزرجمهر حکیم عظیم المحل عدیم المثل
باکمال جلالت و فضل که جای غائت توقف و تاسف ست نهایت
تحیر و تحسر دارند و یا انیمعانی نظر بملاحظه مقتضای شیمه کریمه خسروی
بر داعیهٔ اکرام اهل بیت کرامت مجبول ست اسباب تعجب همگنان در نیامده
زیاده گردد توقیع بسبب اینکه تنبیه معجب سودمندترین دواهاست
انتهی تبیین و تتمیم این توقیع همانا بدین سیاق توان نمود که این باب
در بارهٔ تادیب ارباب عونت و اعجاب انفع سائر ابوابست
و تعجب این گروه دانش پژوه در نیاده بغایت عجیب نجا و غریب سیماست
چه انیمعنی که پسندیده ترین دوار و ار خود پسندیست اگر بفرض محال
جای تعجب خردمندان باشد هر اینه استعجاب از خود پسندی اعجاب
اهل حکمت و ارباب آداب از خویشتن بینی صد چندان خواهد بود مرفوع
موجب منع و ابعاد فلان محتشم قرب درگاه بعد از عزل خدمت یاست

همان یکیست چه با وجود اینکه آن مانع اصل فیضان احسان

وجود است و این قاطع نسل عین اعیان وجود ریا در ظاهر شر

جلی ست و در باطن شرک خفی عیاذاً بالله ولیاذاً الیه منه ومنهما

مرفوع از سبب جرأت و جسارت مجلسیان حضور خسروی

بخسارت صوری و معنوی که عبارتست از غیبت و عیب جوئی

فلان سوال میرود انتهی و تقریر این عرض آن ست که بکدام مایه

استظهار در حضرت شهریار چندین از نزدیکان قباب قرب

درگاه در باب فلان از ارباب اعتبار در بار ابواب نکوهش و

پژوهش عیوب کشوده اند و ازین غریب تر آنکه تمکین همگنان

در صدور این امر دور از کار فرموده اند توقیع بواسطه انحراف

او از استقامت و انحراف ما از حفظ آبروی او انتهی و توضیح

این توقیع مبهم آنکه چون بظهور پیوسته که آن خیانت آئین از

سلوک شاهراه یقین و دیانت و دین انحراف جسته لاجرم بموجب

این جریمه عظیمه ما نیز ترجیح جانب انصراف نظر عنایت و انعطاف

عنان رعایت از جهت حمایت او تجویز نمودیم و از راه وجوب مجازات

بمثل پاداش خیانت او بترک نگاهداشت آبرو و فرو گذاشت

اعنه خوض همگنان در باب تعرض هتک حجاب عرض او مساهله

فرموده بود که هر ساله بموسم حج در همگی مواقف بآواز بلند محاسن پسندیده
و سیر حمیده آنحضرت را بر شمارد و در حق آنحضرت دعا و ترحم کند و بگوید که
کَانَ عَلَیْهِ الرَّحْمَةُ کَذَا وَکَذَا وَقَالَ کَیْتَ وَکَیْتَ وَلَهُ مِنَ الْخِصَالِ
وَهٰذِهٖ وَتِلْكَ و همانا از جمله نتائج و ثمرات این امر ازدیاد رفع
درجات محسنین و حط سیات مذنبین ست چنانچه در اخبار مخبر صادق
صلی الله علیه و آله و سلم وارد ست که شهادت چهل مومن به نکوئی
در حق تباهکاران موجب آمرزش ایشان میگردد مرفوع
موجب حکم جزم باشراف بر سقوط و وقوع فلان بمساقط و مواقع
هلاک و بوار و انتهاء عافیت کار او بدخول نار چه باشد توقیع اینحالت
حقیقت حال و مآل اهل ریا و سمعت ست انتهی و تفصیل این مجمل آنکه
علت حکم قطعی آنست که آن بد عاقبت بسبب قلت متانت رای
درونه و کثرت انطواء باطن بر خبث طویت بدترین حالتی که باعث
خذلان دنیا و خزی دار القرار بل علت ذلت و ضلالت هر دو دار ست اعنی
بریا و سمعت مبتلا و گرفتار ست و در مذهب این نکوهیده صفت که افضح و
اشنع سر تا سر شر و رو ذمائم ست این سیاق خاص خاصه این ضعیف
قوی مسکنت ست اگرچه ربا و ریا و زنا که اشر امور و اضر
اشیا اند در صورت مشترک و لیکن در حقیقت سر این همه شر

توقیع مقصود ما ازین امر خیر انتهاست که تا بقای عمر و روزگار سر آمدن انساب باقیماندگان بل همگی آیندگان از اولاد و احفاد و ما و سایر اعقاب بندگان فرزندزاده ها فرزندان خدای جل و علی در مناسب بما اقتدا نمایند انتهی و ثمره اقتدای ابنا بآباء خود و ذکر خیر گذشتگان آنست که نفوس ناطقه انسانی را بعد ازین پیروی نیشاپور در عالم برزخ خواه در صورت تعلق ببدان مثالی و خواه بدون بفتح پیدا شدن ۱۲ ک چیزیکه میان دو چیز حائل باشد و آنچه در میان دنیا و آخرت باشد ۱۲ تعلق بدان روح و راحت عظیم و لذت و سرور بسیار از ذکر خیر و حسن ثنای ابنا ایشان در باره ایشان دست میدهد چنانچه صاحب نفس قدسی خواص اکمل افراد نوع انسی و اعاظم انبیا صلوة الله تعالی علیهم و اکابر اولیا را بعد از خلع خلعت ابدان و وصول بعالم قدس حصول انس تام بدان میباشد یار گشتن ۱۲ چنانچه حضرت خلیل الرحمن صلوات الله علیه در خلال وصول دعا خود بیرون کردن جامه ۱۲ ک استدعا را انیعنی نموده چنانچه فرقان حکیم بدان ناطقست آنجا که از میان ۱۲ زبان آنحضرت میفرماید وَاجْعَل لِّي لِسَانَ صِدْقٍ فِي الْآخِرِينَ تفسیر این بر بنیوجب بست که بگردان برای من زبان آخر زمانیان را بعد از من بگفتار راست در حق من بحسن وصیت و ذکر خیر و جمیل و آوازه نیکو در دنیا که اثر آن تا روز رستخیز باقیماند و لهذا هیچ امتی از امم نیستند که آنحضرت را دوست ندارند و بر و ثنا نخوانند و به نکوئی یاد ننمایند و همچنین یکی از ائمه انتهاء ۱۲ اهل بیت عظام علیه السلام بمبلغی معین حق یکی از اهل تدین وصیت فرموده

خلیل الله علیه علی نبینا الصلوة والسلام
راجع استهاء بخ ۱۲ مرد و میتهج گردند
بموجب اجابت دعا آنحضرت و اجعل لی ۱۲
سالها فرود ۱۲ ۵۳ یکی از نزدیکان
اهل بیت ۱۲ و از دوازده امام علیهم السلام
در مقابلی که از وصیتداران او وصیت فرموده
که هنگام حج در همان جا کاستاده نهاده باد
بلند خوانند که امام بر شمارد دعا

فرموده بود که هر ساله بموسم حج در همگی مواقف بآواز بلند محاسن پسندیده
و سیر حمیده آنحضرت را بر شمارد و در حق آنحضرت دعا و ترحم کند و بگوید که
کَانَ عَلَیْهِ الرَّحْمَةُ کَذَا وَکَذَا وَقَالَ کَیْتَ وَکَیْتَ وَلَهُ مِنَ الْخِصَالِ
وَهٰذِهٖ وَتِلْكَ و همانا از جمله نتائج و ثمرات این امر ازدیاد رفع
درجات محسنین و حط سیات مذنبین ست چنانچه در اخبار مخبر صادق
صلی الله علیه و آله و سلم وارد ست که شهادت چهل مومن به نکوئی
در حق تباهکاران موجب آمرزش ایشان میگردد مرفوع
موجب حکم جزم باشراف بر سقوط و وقوع فلان بمساقط و مواقع
هلاک و بوار و انتهاء عافیت کار او بدخول نار چه باشد توقیع اینحالت
حقیقت حال و مآل اهل ریا و سمعت ست انتهی و تفصیل این مجمل آنکه
علت حکم قطعی آنست که آن بد عاقبت بسبب قلت متانت رای
درونه و کثرت انطواء باطن بر خبث طویت بدترین حالتی که باعث
خذلان دنیا و خزی دار القرار بل علت ذلت و ضلالت هر دو دار ست اعنی
بریا و سمعت مبتلا و گرفتار ست و در مذهب این نکوهیده صفت که افضح و
اشنع سر تا سر شر و رو ذمائم ست این سیاق خاص خاصه این ضعیف
قوی مسکنت ست اگرچه ربا و ریا و زنا که اشر امور و اضر
اشیا اند در صورت مشترک و لیکن در حقیقت سر این همه شر

توقیع مقصود ما ازین امر خیر انتما آنست که تا بقای عمر و روزگار سرتاسر
باقیماندگان بل همگی آیندگان از اولاد و احفاد با و سایر اعقاب بندگان
خدای جل و علی درینباب بما اقتدا نمایند انتهی و ثمره اقتدای ابنا بآباء
خود در ذکر خیر گذشتگان آنست که نفوس ناطقه انسانی را بعد ازین
نشاء در عالم برزخ خواه در صورت تعلق با بدان مثالی و خواه بدون
تعلق بدان روح و راحت عظیم و لذت و سرور بسیار از ذکر خیر و حسن ثناء ابناء
ایشان درباره ایشان دست میدهد چنانچه اصحاب نفوس قدسی و خواص
اکمل افراد نوع انسی چون اعاظم انبیا صلوة الله تعالی علیهم و اکابر اولیا را
بعد از خلع خلعت ابدان و وصول بعالم قدس حصول انس تام بدان میباشد
چنانچه حضرت خلیل الرحمن صلوات الله علیه در خلال وصول دعاء خود
استدعاء اینمعنی نموده چنانچه فرقان حکیم بدان ناطقست آنجا که از
زبان آنحضرت میفرماید وَاجْعَلْ لِّي لِسَانَ صِدْقٍ فِي الْآخِرِينَ
تفسیر این برینموجبست که بگردان برای من زبان آخر زمانیان را بعد از من
بگفتار راست در حق من بحسن وصیت و ذکر خیر و جمیل و آوازه نیکو در دنیا
که اثر آن تا روز رستخیز باقیماند و لهذا هیچ امتی از امم نیستند که آنحضرت
را دوست ندارند و بر و ثنا نخوانند و به نکوئی یاد ننمایند و همچنین یکی از ائمه
اهل بیت عظام علیه السلام بمبلغی معین در حق یکی از اهل تدین وصیت فرموده

باشد هر آینه بادشاهان را در مادهٔ اعطا رعطایا رمنتی زیاده بر سر سایر
رعایا و برایا نخواهد بود توقیع باعث این انکار نیست که مبادا در
وقت داد و دهش بمقتضای منش انسان اجرا رمادهٔ احسان
زیاده در حق همگنان بسبب گمان عدم شکرگزاری ایشان بر خاطر ما
گرانی کند مرفوع بچه موجب فلان مرد مقبل اقبل ازان که بنفس خود
تحصیل غنا نماید یا عنایت شهریار ابواب اعتبار بر روی روزگار
گشاید در پلهٔ میزان اغنیا سنجیده اند توقیع بواسطه آنکه در مابدیده
بادشاهی میدید پیش ازانکه بادشاه شویم انتهی تقریر این توقیع نیست
که آن سنجیده مرد آزاده هم بروزگار قباد پدر ما با وجود چند بن
شاهزادگان ازروی کمال کارآگهی در ما بنظر استحقاق رتبه بادشاهی
میدید ازین رو مانیز امیر دصائب رای صاحب نظر را که بدیده نمایه گرانی
قدر و مقدار بل بالاتر ازان ارزان نیست در مرتبهٔ اعتبار اغنیا معتبر
میداریم مرفوع منشار الحاق اسم فلان از جملهٔ اعیان و نامداران شهر
و دیار در اعداد اعداو شهریار چیست توقیع آن شقی مدبر پیوسته
از ما بقی عمر ابد پیوند ما و مدت دولت جاوید بی پایان خسرو ان آل ساسان
از همگی اختر شناسان استفسار مینماید مرفوع ثمرهٔ ذکر خیر گذشتگان
و آبا رعظام ایشان خسرو و غیر ایشان بطریق تکرار و استمرار چیست

انسان مخصوص بنیکی
از بسکه شکرگزاری او کند
فرشته در گرو دعا دارد
این احسان را نسبت بکس
کند و از انکه کفران نعمت
بدیده گمان برد
چون حسابی از دیده بگذرد
زیاده بر سر سایر
احسان عطا
آنچه شکر او بر ذمه ما
واجب است
این عنایت را نسبت بکس
بدیده گمان برد
چون حسابی از دیده بگذرد
زیاده بر سر سایر
احسان عطا
آنچه شکر او بر ذمه ما
واجب است
این عنایت را نسبت بکس
بدیده گمان برد
چون حسابی از دیده بگذرد
زیاده بر سر سایر
احسان عطا
آنچه شکر او بر ذمه ما
واجب است

۴۱

توقیعات

توقیع اول کارنگ
صفت کرسی کلس الاول او لا مقتضا الحاق ۱۲
کارنگ کلیه از خبر داد و کارنگاه
کرسی گوید که از حقیقت کارنگاه خبر یابد
در دوم صاحب فرست و نجم زیر گوید
۱۲ اب
استحقاق با کرسی زاد ارشد
صاحب اهم چند قدر خود آنچنین صاحب
موصوف منقبل یعنی بخبت
دراندوه ۱۲ کارنگ
اختر شناسان
نجم و نجوم دان ۱۲ ب
بخشنده نعمتهای کرانمایه سلطان
باقیست دولت آل
ساسانیان کی آخر خواهد شد
پرسش دوستان و جویان
حال ما ۱۲

وازحکم بالغه حضرت امیر المومنین ست علیه السلام لسان العاقل
جمع حکمت ۱۲ زبان عاقل
من وراء قلبه وقلب الجاهل من وراء لسانه یعنی زبان دانا بر انسوی
از پشت دل اوست و دل نادان از پس زبان او ۱۲
دل او واقعست و دل نادان بر انسوی زبان او و مراد آنست که
زبان عاقل تا سخن بر دل عرض نکند و رخصت تکلم نیابد بحرکت جرات
ننماید و دل نادان برخلاف آنست یعنی بی مشورت خرد هرچه از نیک و بد
گفتن را نشاید بر زبان خداوندان آید تا صلاح وقت از میان رود
و کار بزیان گراید درینباب از آثار ارباب صدق اخبار و عصمت
میکند ۱۲ اخبار صاحبان ۱۲
کردار و گفتار واقعست بدین مضمون که هر بامداد زبان بسائر جوارح
و اعضا خطاب مینماید که کیف حالکم بخیر انتم ام لا یعنی چونید و چگونه آید
احوال شما بموجب خیر ست یا نه همگی بیکزبان گویند که حال قرین خیریت
و عافیت ست اگر تو بگزاری و موافق این معنی ست خبر ماثور که لسانک کلب
عقور ان اطلقته قتلک یعنی زبان تو سگیست درنده اگر او را رها کنی
سگ درنده ۱۲
ترا بکشد و همانا حکیم خاقانی شروانی همین معنی را عقد نموده رباعی

تیغیست زبان کشیده در کار — زین تیغ کشیده سر نگهدار
خاصه که زبان سگ گزنده است — در حبس دهان از آن فگنده است

توقیع سبب انکار شهریار این معنی معروف را که عامه معتقدان
مشهور ۱۲
معتقد آنند چیست که هرگاه قسمت ازلی باعث فیروزی بر روزی مقرر باشد

آنست که آن زیانکاره زینهار خواره پیوسته در مقام استشاره از
متن صراط مستقیم رای صایب کناره گرفته و همواره از هنجار استوار
رویهٔ صادق بیکسو رفته و پیروی راه راست درست رفتار آن یعنی
مستشاران موتمن را از دست داده در راه زنی خیره دارین اهل استخاره
مدار بر سلوک سبیل قاطعان طرق نهاده **مرفوع** بچه وجه امر عالی بکندن
ابواب منزل فلان والی صادر شد **توقیع** بسبب حبس نمودن او رسول
ما را در درگاه خود انتهی یعنی چون آن مخلوع السعادت فرستاده درگاه
خسرو را چندین گاه در دروازه ادبارخانه خود موقوف و محبوس داشته بود
بلکه از امید بار وصول و راه دخول محروم و مایوس گذاشته درینصورت
از روی وجوب مکافات بمثل پاداش جسارت آن بی بصیرت سفیه
بدینمایه تنبیه ضرورتست **مرفوع** بر زبان حقیقت بیان رفته که فلان
بسیار گوی زود باشد تا عثرت زبان که لازمهٔ کثرت گفتارست او را در
ورطه های بی پایان افگند **توقیع** بسبب گردانیدن او زبان خود را با هوای خود
انتهی تقریر این توقیع آنست که آن مرجوم که از قسمت شهامت و نباهت همانا محروم است
و بفرط سفاهت و بلاهت موسوم پیوسته کشش همت پشتش بسمت جاذبهٔ طبع
منجذبست و تصرف تقلب قلبش با گردش اقتضای نفس و خواهش منش متقلب و پیداست که
بازگشت صاحب اینحالت سوای اقتحام مخاوف و از نظام مهالک نباشد

وبمشورت عقل صلاح اندیش مصلحت خود در فرو گذاشت پیروی
رویت ورای دانش آرای ما دیده پیداست که گزند نسبت اینگونه فرزند از
تناول ادویه مضره و سموم مهلکه در پیش بل از وجه سمیت بیش است و پیوستن
بامثال او از خویش و پیوند در مرتبه قطع پیوند خویش مرفوع از چه راه
تشخیص فرموده اند که فلان شخص موسوم بخداجوئی بوده بسمت توحید
متسم نخواهد بود توقیع ازین رو که هر آنچه بسمع او میرسد بدان ایمان می آرد
انتهی و تبیین این ابهام آنکه اینگونه مردی نادان که برفع شبهات
اهل نزاع و جدال توانا نباشد و هر آنچه از دروغ و راست و جائز و
ناروا مسموع او گردد بدون رد و قبول و تردد و توقف آنرا در عداد بود بی معدود
دارد و بی تحقیق و تمیز نیک و بد آن بدان گرو گردد و هر آینه از معاشرت
معاشر محال گو ضلال جو گشته از سعادت اقرار توحید بشقاوت
انکار آن گراید بلکه زود باشد که از طریق اعتقاد بمبداء وجود و
ایجاد و منتهای مصیر و معاد خود عود نموده خویشتن را از
سعادت دارین بی بهره نماید مرفوع دولتخواهان دربار از موجب
صدور امر والا در باره دور نمودن فلان از حضور بارگاه بل از
نزدیکی درگاه درخواه مینمایند توقیع بسبب آنکه از روی خیانت
از راه رای درست بجانب خدعه و فریب مائل شده انتهی و بسط این معنی آنست

ارباب اخلاص درگاه در باب دولتخواهی او براستی گواهی میدهند
بصدور پیوسته توقیع دشمنی خدا از مخائل گفتار و کردار او آشکار
است و چون عداوت صانع مستلزم عداوت مصنوعات اوست
درینصورت لازم ست که مخلوقات را نیز دشمن باشد و دشمنی خلق
خدا بطریق اولی دشمنی بادشاه را که حافظ و حارس ایشان است
ملازم دارد مرفوع فلان درون خراب بیرون آباد که از درگاه ما
برای تحقیق حقیقت تظلم دادخواهان بنواحی بلاد رفته بود بر موجب
شهادت ثقات بتحقیق پیوسته که بعلت قلت دیانت و کثرت اخذ
رشوت اغماض عین از زلت ظلمه نموده و بسبب اخفای ستمهای گوناگون
اینگونه بیداد ظاهر بتازگی بر مظلومان روا داشته توقیع آن سست
دین بیدیانت در دار دنیا از طرف ما بکشتن سخت سزاوار است
و در آخرت من جانب الله بغایت مستحق عقوبت بیشمار و خلود نار مرفوع
بچه موجب فرموده اند که نسبت ملکزاده نرسی بما نسبت دواهای
مضرت رسانست به بدن انسان توقیع بجهت بیرون رفتن او
از متن جادهٔ رضای ما و جدائی گزیدن از پیروی هوای ما انتهی و
تقریر این توقیع آنست که چون بموافقت و موالات هوای طبع خود که
مخالفت حکم خرد را لازم دارد از راه متابعت مقتضای رضای ما دوری گزیده

و مزارع که از چهار سو بدان ناحیه پیوسته داخل اعمال سابقه او نمایند
تا مگر لواحق مذکوره را در معموری بمعموره مذکوره ملحق گردانیده بتقویت
حسن عمل او رعایای همگی اعمال قوی حال و سائر عمال فارغ البال باشند
مرفوع بسبب کدامین جنایت جانی یا خیانت مالی امر و الا باستیصال
فلان والی و استیفاء اموال او بر وجه مستوفی در کمال
کنجکاوی و استقصا صدور یافته توقیع بموجب عقل و
شرع بر سلاطین ذوی الاقتدار بحکم وجوب اضاعت منکر و اشاعت
معروف واجبست که همگی همت بر مقتضای صلاح عام و نظام تام
مصروف داشته اموال خاصه خود و عامه مردم را از فساد
عالم بسوی صلاح آن صرف نمایند انتهی یعنی در صورتیکه بقای
اموال در دست اصحاب نفوس شریره موجب فناء آرام انفس
و خلل بناء نظام آفاق گردد بر ارباب نفوس خیر از باب وجوب
دفع ضرر متیقن یا مظنون ضرورست که آن بادی شرور را از
تصرف در آنچه از مبادی آنست باز دارند و سرمایه فساد او را
در مصارف صلاح عامه خاصه حفظ حوزه ادیان و پاس ناموس
نفوس و ابدان صرف نموده همگی را بشایستگی تمام باصلاح نظام جملگی
باز آرند مرفوع از چه راه حکم جرم بعداوت فلان که همگی ارباب

ارباب اخلاص درگاه در باب دلتخواهی او براستی گواهی میدهند
بصدور پیوسته توقیع دشمنی خدا از مخائل گفتار و کردار او آشکار
است وچون عداوت صانع مستلزم عداوت مصنوعات اوست
در اینصورت لازم ست که مخلوقات را نیز دشمن باشد و دشمنی خلق
خدا بطریق اولی دشمنی بادشاه را که حافظ و حارس ایشان است
ملازم دارد مرفوع فلان درون خراب بیرون آباد که از درگاه ما
برای تحقیق حقیقت تظلم دادخواهان بنواحی بلاد رفته بود بموجب
شهادت ثقات بتحقیق پیوسته که بغلبت قلت دیانت وکثرت اخذ
رشوت اغماض عین از زلت ظلمه نموده وبسبب اخفای ستمهای گوناگون
اینگونه بیداد ظاهر بتازگی بر مظلومان واداشته توقیع آن آنست
دین ببدیانت در دار دنیا از طرف ما بکشتن سخت سزاوار است
ودر آخرت من جانب الله بغایت مستحق عقوبت بیشمار و خلود نار مرفوع
بچه موجب فرموده اند که نسبت ملکزاده نرسی بما نسبت دواهای
مضرت رسانست به بدن انسان توقیع بجهت بیرون رفتن او
از متن جاده رضای ما و جدائی گزیدن از پیروی هوای ما بانتهی و
تقریر این توقیع اینست که چون بموافقت وموالات هوای طبع خود که
مخالفت حکم خرد را لازم دارد از راه متابعت مقتضای رضای ما دوری گزیده

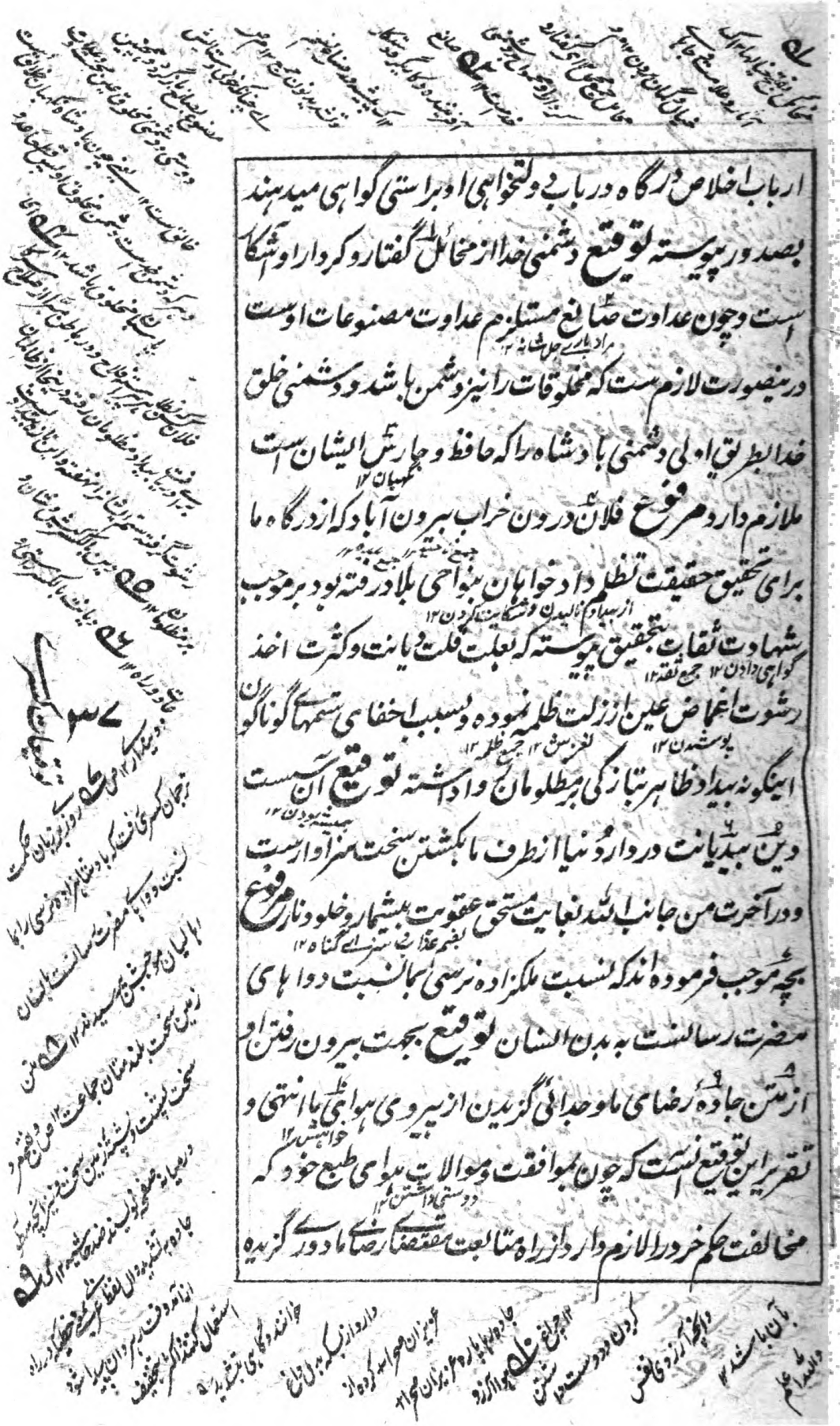

و مزارع که از چهار سو بدان ناحیه پیوسته داخل اعمال سابقه او نمایند
تا مگر لواحق مذکوره را در معموری بمعموره مذکوره ملحق گردانید بتقویت
حسن عمل او رعایای همگی اعمال قوی حال و سائر عمال فارغ البال باشند
مرفوع بسبب کدامین جنایت جانی یا خیانت مالی امر و الاستیصال
فلان والی و استیفاء اموال او بر وجه مستوفی در کمال
کنجکاوی و استقصا صدور یافته توقیع بموجب عقل و
شرع بر سلاطین ذوی الاقتدار بحکم وجوب اضاعت منکر و اشاعت
معروف واجبست که همگی همت بر مقتضای صلاح عام و نظام تام
مصروف داشته اموال خاصه خود و عامه مردم را از فساد
عالم بسوی صلاح آن صرف نمایند انتهی یعنی در صورتیکه بقای
اموال در دست اصحاب نفوس شریره موجب فناء آرام انفس
و خلل بناء نظام آفاق گردد بر ارباب نفوس خیر از باب وجوب
دفع ضرر متیقن یا مظنون ضرورست که آن بادی شرور را از
تصرف در آنچه از مبادی آنست باز دارند و سرمایه فساد او را
در مصارف صلاح عامه خاصه حفظ حوزه ادیان و پاس ناموس
نفوس و ابدان صرف نموده همگی را بشایستگی تمام باصلاح نظام جملگی
باز آرند مرفوع از چه راه حکم جرم بعداوت فلان که همگی ارباب

عدم لیاقت انکار و نزول آن از مراتب منزلت و مقدار او
در لباس اظهار تجلد و اقتدار امتناع مینماید مرفوع
فرمان تا قد خسروی در بارهٔ فلان سالار بآمدن در بار انفاذ
و اصدار یافته بود و او ببهانهٔ تثاقل احمال و تکاثل
اثقال از قیام بنهوض تقاعد مینماید و ازین راه راهی شدن
و آمدن برو سخت دشوار می آید توقیع اگر آن سبکسر
بعذر کثرت حواشی و گرانی اسباب غواشی
و مؤنات تکاسل و توانی مینماید و حرکت بهمگی
علائق برو عظیم ثقیل می آید ما ببعضی ازو اکتفا
می نمائیم و بار سنگین از دوش او برداشته
بسر تنها ازو قناعت میفرمائیم مرفوع عامل اعمال
قومس در توفیر خوارزم جد و اجتهاد و تکثیر مواد
عمارت و زراعت آن بلاد بذل مساعی جمیله مبلغی
رسانیده که محصول ارتفاعی را از قرار مقدار معمول
سائر فصول مضاعف گردانیده توقیع دم نقد مبلغ
پانصد هزار درهم بصیغهٔ صله این خدمت ستوده بآن کار آزموده
واصل سازند و برسم تضعیف بر مرسوم مقرر او بیفزایند و همگی قری

آزموده روش از خواص معتقدان درست اخلاص ماست توقیع
سر این گفته آنست که پیوسته ما را بر عیوب نهفته ما در پرده اطلاع میدهد
و در ازاله آثار آن زیاده بر توان و امکان لامحاله میکوشد و تا غائله
تبعات و لوازم آن در دارین بما نرسد آنرا از دشمن و دوست و نزدیک
و دور حسب المقدور می پوشد مرفوع چه چیز میان فلان نیکو شمائل
و نازش و اذلال او حائل آمده که بسبب آن اختلال بعد و ربنای
قربش راه یافته توقیع فرط اذلال او موجب ملال ما آمده انتهی
و توضیح ابهام این توقیع وقیع آنست که نازش زیاده بماده امتیاز
که سرمایه ناز او بود باعث افراط کاهش در مراتب خواهش ما بدو گردید
چنانچه در امثال سائر واقع ست کثرة الادلال داعیة
الاملال آری نمک بسیار شوری بار آرد و نزدیکی مفرط دوری
ثمره بخشد مرفوع بچه استناد فلان سالار را با وجود ظهور کمال مرتبه
اطاعت و انقیاد معهود در اعداد اهل عصیان و عناد معدود
داشته اند توقیع چه آن سست رای که از فرط سخت روی
با کمال ضعف و ناتوانی و نهایت تن آسانی و توانی دعوی
جلادت جبلی و نجدت طبعی میکند از انصرام کارها که از عهده اهتمام
او شود تن باعتراف عجز ور نداده خود را از قبول امر مطاع بهانه

بوصول نرسید بصیغهٔ صله بدو واصل سازند مرفوع فلان لشکری
که از غایت دلاوری در کارزارهای مخوف خویش را بر قلب صفوف
دشمن زده آثار تجلد بظهور می آورد و لوازم نجدت بکار می برد درینولا
بعادت معهود در معرکهٔ حرب اتراک مظان هلاک رفته بقتل آمد
توقیع نخست مبلغ پنجاه هزار درهم نقد برسم اقامت ماتم بایتام
او رسانند و مرسوم مستمر او را بریشان مقرر دارند اگر از اولاد و
احفاد مانده باشد والا بخویشان و پیوستگان او واصل سازند
مرفوع موجب امر بنهی و نفی فلان منهی از شغل آنها و اخبار
و قرب دربار چیست توقیع باعث آنست که اسماع ما را بحرف
سعایت آمیز در تعب استماع انداخت و نیتهای ما را بر مردم فاسد
ساخت انتهی و تقریر توقیع آنست که سرتاسر اخبار آن تهی مغز
پرگفتار که بسبب فرط دروغ سگالی از فروغ احتمال وقوع خالی
افتاد و از غایت سبکسری او بی اصل و سرسری رو داده بر سامعهٔ ما
گرانی نمود چندانکه از تواتر استماع خرافات بیحاصل و ترهات باطل
در حق دور و نزدیک و بد و نیک کار بدانحد کشیده بود که خدا
نخواسته نیت خیر بنیاد ما را در بارهٔ بلاد و عباد از صلاح بفساد
باز آرد مرفوع بچه استحقاق فرموده اند که فلان ستوده منش

بر همین معنی جاری باشد که عبد خود را با اغرا و الجاء تمام بر قتل مردم مجبور
دارد درین صورت قتل او بنا بر وجوب دفع ضرر و فساد از بلاد و عباد بر
امام لازم است مرفوع موجب عزل فلان از تصرف در اعمال
دیوانی و اشتغال ملک و مال سلطانی چیست توقیع درینولا ظاهر
شد که برو بازگشت ودیعتها گرانست ازین سبب سبک آمد بر ما انتزاع
اعمال ازو انتهی و توضیح این توقیع مبهم آنست که چون رد ودائع و امانات
بارباب آنها نزد او متعسر بل متعذر است لاجرم تولیه اعمال دیوان
که در معنی حکم ودیعت دارد ازو استرداد شد تا مگر ازین استعادت
که بر ما بغایت سبک و آسانست و برو بسیار دشوار و گران بود
بسعادت اعادت ودائع عادت نماید مرفوع فلان عامل باقیدار
که جز بقایای سرکار چیزی از اشیاء دنیاء فانی باقی ندارد
محصلان دیوان کار تقاضا چون نفس برو تنگ گرفته اند
توقیع ارباب دیانات و ادیان برخلاف کاوش دور از کار
اصحاب کفایات سرکار دیوان در تحقیق حقیقت حال او
در وجود و عدم مال و منال تفحص شافی و کافی بجا آرند اگر مرفوع
سمت وقوع داشته باشد از مطالبه درگذشته بحال خودش
گذارند و از خالص اموال خالصه ما موافق همان مبلغ که ازو بوصول

وکارکنان خود میداند توقیع عذر او بوجوه عدیده غیر موجه و نا پسندیده
ست وچگونه معذرت قاتل در باب مقتول بجوالت فعل خود بالۀ
قتل مقبول ارباب عقول تواند بود انتهی وحاصل این توقیع وقیع
مطابق منطوق بعضی از احادیث طریقۀ اهل بیت علیهم السلام
است چنانچه از امام ائمۀ انام امیر المومنین علیه السلام روایت
شده که در باب غلامی که بموجب فرمودۀ صاحب خود شخصی را بقتل
آورده بود که وَهَلْ عَبْدُ الرَّجُلِ اِلَّا کَسَیْفَتِهٖ یُقْتَلُ
السَّیِّدِ لِیُسْتَوْدَعَ الْعَبْدُ السِّجْنَ یعنی آیا نیست غلام مرد الا
مانند شمشیر او سید او را قصاص نموده غلام را محبوس سازند و
در روایتی بجای لفظ الا کسیفه الا کعصاه وارد شده و از حضرت امام
ناطق بحق جعفر صادق علیه السلام نیز منقول است که سید را بجای عبد
قصاص ننمایند ولیکن معمول فقها بنا بر ظاهر حکم کتاب حیث قال
الله تعالی اَنَّ النَّفْسَ بِالنَّفْسِ خلاف نیست چه ظاهر ست که مراد
ازین نفس نفس قاتل و مباشر ست نه امر و همچنین اخبار متعدده از جمله روایات
حضرت ابی جعفر ست علیه السلام که عبد ما مور بالقتل آرند و سید آمر را
محبوس ابدی نگاهدارند و از روی تاویل هر دو خبر سابق را
برین معنی حمل کرده اند که مراد ازین امر نیست که عادت او

ازان برآورده و رشته بجای آن گذرانیده بمحافظت تمام از میخی
درآویزند و باز چون بدان نیازمند شوند از روی عزت فرود آورده
دسته بجای علاقه نصب نمایند و باحتیاط بسیار کار فرمایند اکنون چندیست
که با من این شیوه معمول و این طریقه مسلوک میدارد تا گردون گردان
چگونه خرامد و کار روزگار بکجا انجامد اما الی عز و ملک و اما الی ذل
و هلک مصرعه تا در میان خواسته کردگار چیست مرفوع
انکار مذهب فلان ستوده سیما بچه سبب بر زبان صدق بیان رفته
توقیع آن آراسته ظاهر نکوهیده باطن خویشتن را به تحصیل خوشنودی
خوشنود ساخته و قطعاً باستحصال سرمایه خرسندی و رضامندی
خداوند و مولای ما بندگان حق جل و علی نظر نینداخته مرفوع بچه
علت امر والا باسقاط فلان از درجه علیای عدالت صدور یافته
توقیع بما رسید که در اقامت قواعد انصاف از شاهراه قویم
استقامت بیکسو انحراف میجوید و در تحقیق اصول قضا با طریقه
افراط حمیت و عصبیت که موجب فور اخفا و ابهام حقایق امور است
می پوید مرفوع مرزبان صفاهان معذرت خواهان بدرگاه آمده
براءت ذمه خود از سایر گناهان که بدان مواخذه و مطالب است
دعوی مینماید و هر آنچه از نیک و بد بدو نسبت میدهند از منسوبان

می آورد و بدین دست آویز متین سر رشتهٔ اشتداد وثائق و
پیمان بدست میگرفت و چون او مطلق العنان شده بدفع همگنان
نامزد میگشت اهل خلاف بمجرد استماع اسم او اعنة انصراف انعطاف
داده بوادی گمنامی و ناکامی شتافتند و هر بار که کار بسرداری او
بر حسب دلخواه بپایان می آمد دیگر باره حریفان نادولتخواه بر سر
چشمکزنی و تحریک رفته چندان محرک سلسلهٔ بدگمانی او میگشتند که
ازان عالم خردمندی را که در فنون تدبیر و سیاست متعلقه بوزارت
ثانی معلم اول می شایست مجنون آسا مغلول و مسلسل میداشت مجملاً
چون این حرکت ناهنجار بشامت نفاق نادولتخواهان که خود را خواهان
دولت او وا می نمودند چند دفع اتفاق افتاد و این امر منکر مکرر
رو بداد وزیر فقید المثال عدیم النظیر بر سبیل ضرب المثل در سوق کلام
بر زبان راند که سلوک این عزیز که از دلالت اهل ضلالت راه هدایت
و طریق تحقیق برو مسدود است و ازین راه خود را در سلک ملوک
حازم منخرط میداند با من از روی درستی مثال آینهٔ معاینهٔ حال
دهقانان این کشور است با تبر هیزم شکنی که بهنگام احتیاج در
موسم گرما بجهت تهیهٔ مایحتاج زمستان و سائر فصول در نگاهداشت
و احترام آن اهتمام تمام مبذول داشته بکار در آرند و بعد از فراغ دسته

که چون بعد از ارتحال یوسف خان پدر یعقوب خان مزبور میانهٔ او و
ابناء اعمامش معامله از وفاق به نفاق انجامید و بدان سبب کار
امرا نیز از اجتماع با فتراق و شق العصا و خلاف و شقاق کشید
و مدار کار بی پرکار او از مدار ادر گذشت و مواقع خرق که رتق آن
از احاطهٔ دائرهٔ امکان بیرون بود بر رافع فراخ گشت ناچار
از مواسات بتنگ آمده بر سر تهیهٔ جنگ رفت بالجمله از طرفین بخیه
اظهار مضمر بر روی کار انداخته کینه نهفته آشکار و فتنه خفته بیدار ساختند
و در مابین بسی محاربات وقوع یافت و اهل وفاق با آنکه از ابطال
رجال بودند بحکم الحرب سجال گاه غالب و احیاناً مغلوب میشدند
و چون یعقوب خان در مبدء امر از وزیر خویش بسبب سعایت نادولتخواهان
بد اندیش کمال تفرقهٔ خاطر و تشویش اندیشه داشت و بعلت نفاق
مشتی منحوس از همدستی اتفاق آن مردانه مرد فرزانه محروم و مایوس
شد چندانکه عاقبت از فرط غلبه توهم بیجا از جا در آمده ازین دست
وزیر سعادتمند را یکچند نظر بند و چندگاه در بند محبوس نگاه داشت
و هر دفعه که عرصهٔ جنگ بر وی تنگ میشد میدانست که اگر پای او در میان
نباشد یکباره کار از دست میرود از روی اضطرار باطلاق او
ملتجی شده ایمان غلاظ و شداد از طلاق و اعتاق بمیان می آورد

در های حاجات عموم سپاه و رعیت بل نمودن راه عرض نیاز
خصوص اولیای دولت ست بسوی درگاه اعدای ملک و ملت
مرفوع مرزبان ولایت همدان بگمان عدم زلت از علت
عزل بقصد استبصار استفسار مینماید توقیع
مردان کار و مردمان عملدار بمنزله آلات حرب و ادوات
پیکار اند که بگاه بیکاری همگی را در نیام جاداده باهتمام تمام
نگاه دارند تا انگاه که متقاضی مصلحت وقت صواب بینند بکار آرند
و بدین مثابه اعمالرا بمقتضای صلاح حال در ساحت اعتزال
استراحت جاداده در نکو داشت همگنان فروگذاشت ننمایند
و در صورت ضرورت استعجال مستظهر و مستمال ساخته در کمال
اشتمال اکرام و احترام کار فرمایند و هر دو صورت جای
التزام شکرگزاری و خرسندی ست نه مقام عدم خوشنودی و
دشکایتمندی انتهی و نظیر حاصل توقیع مذکور ست قصه دستور
صائب تدبیر و صاحب خامه و شمشیر محمد بیگ وزیر یعقوب خان آخرین
والیان کشمیر که زمینداری آنسر زمین آسمان نشان از وکلای
بادشاه فلک جاه خورشید شان مالک رقبه گردنکشان جلال الدین
محمد اکبر بادشاه صاحبقران انتقال یافت و سر حلقه ازان انتست

۷۵ در زبان حاکم و میر بعد
و صاحب طرف مالک
زمین و زمینداری و کوهپایه
و دشت متعلق ۱۲ یعنی
حاکم همدان نفرستادن و قصد
کردن او من نفرستادن و قصد
ارتکاب سبب زلت و لابت
تا خود را عمر کرده ۱۲ سلک
پیکار نفع ۱۲ ای بیکاری
جنگی و مصالح ۱۲ سلک
ارادہ ۱۲ سلک
دربار ۱۲ سلک
دوسیه توقیع ۱۲ سلک
استعمال ۱۲ سلک
کار ۱۲ سلک
آن ۱۲ سلک
۲۷ توقیعات کشمیر
توقیع نوازش نامه میان سرای و میرآتش
۷۵ اعزال یکسون و گوشه گرفتن ۱۲
۷۵ استراحت آسودن و بهره بردن راحت
طلبیدن ۱۲ سلک ۷۵ لب لباب بن خطاب
مستظهر قوی شدن ۱۲ غلامان کاردان
بمنزله آلات جنگ اند پس چنانکه آنها را
بعد فراغ از محاربه با حفاظ تمام در میدان
دارند هم چنین این گروهم را در گوشه آرام
وقت بیکاری نگاه دارند
وقت کار بعزت تمام برآورده
کار معتمل ۱۲ ایشان تفویض
نماینده و این مقام
شکایت گاه شکایت
دم ادا زدن ۱۲ در صورت
در بیکاری نگاه داشتن
با حفاظ است و وقت
کار برآوردن با کرام تمام
۱۲ والله اعلم بالصواب
۱۲ منه

برده انتهی یعنی پیش از آنکه راه استغاثه ببارگاه کشوده از ما شکایت
نماید بدرگاه خدای عز و جل از ما شکوه بیوجه نمود و پیداست که اینگونه
کردار دلیل عجز و ضعف مرد و نمودار عدم معرفت راه چاره و شناخت
روی کار است مرفوع بچه موجب فرموده اند که بر بادشاهان عالیشان
واجبست که ترحم ایشان بر کافهٔ مردم عموم داشته باشد و در بعضی
از احیان حجاب ایشان شدید نباشد انتهی و تقریر این مرفوع آنست
که عنایت عام و رافت خاص ملوک در طریق حسن سلوک
با عوام و خواص اقتضاء آن دارد که در همه حال دیر بار و دشوار
حجاب نبوده گاه گاه همگنان را بفور مامول و رخصت وصول درگاه
اختصاص بخشند تا بحکم وجوب تسویه که مقتضای عدل و احسانست
سهولت بار بر اهل قرب و بعد یکسان شده دشواری خروج
و دخول بر همگنان آسان گردد و راه یافتن درویشان و مردم
پریشان ببساط قرب ایشان دشوار و دور از کار نباشد توقیع
بجهت آنکه منع مردم بار طلب از درگاه ملوک همانا رو براه ساختن
امانی و آمال همگنانست بسوی دشمنان انتهی و توضیح این ابهام آنست
که از جانب ملوک ابواب آسانی رخصت وصول درگاه دخول بارگاه
خود بگاه بار بر روی محتاجان برفع حجاب بستن همانا کشودن درهای

نمیدارند و وهن تزلزل را در بنای ثبات عقیدت جای نداده
اندیشه را از رهن تفرقه برمی آرند مرفوع از سبب واگذاشتن
نگاهداشتن اولاد ذکور سوال مینمایند انتهی یعنی عدم پرداخت
شهریار بشاهزادگان با وجود استعداد و استحقاق تربیت خداداد
چنانچه شایان مرتبه ایشان است جای تعجب و تحیر خیر اندیشان است
خاصه فروگذاشت در منع از مخالطت و معاشرت عامه فرومایگان
که نهی ازین امر ناشایان از همه بیشتر ناگزیر وقت حال و مآل در و بایست
عهد استقبال ارباب دولت و اقبالست توقیع تا تجربه زمانه
نموده احوال روزگار باز شناسند انتهی و توضیح این ابهام آنست
که ملکزادگان را در غیر اینحالت تجربه اوضاع و احوال زمان و زمانیان
رو نمی نماید و آزمایش نهان و آشکارا بنای روزگار که معرفت
آن عموم اهل دول خاصه اولاد ملوک را بغایت در کارست
جز بآمیزش اصناف مردم بر اختلاف طبایع همگنان از فقیر و غنی
و ضعیف و قوی دست نمیدهد مرفوع بچه موجب فلان محتشم را
بضعف و وهن قوت و قدرت و سستی رای و پستی فطرت منسوب
داشته اند و بدین سبب او را مخذول و منکوب واگذاشته توقیع
ازینکه قبل از شکوه نمودن بما از ما شکایت بسوی خدای تعالی

توقیع تا مراسم دولتخواهی اهالی آن صوب حوالی زیاده گردد و
از والیان آن حدود دراز دستی کمتر رو دهد مرفوع بچه وجه
امر عالی نافذ بر خلاف سابق در بارهٔ منع بار فلان فقیه از
انجمن مشورت و اطلاع بر اسرار نهفتنی دولت نفاذ پذیرفته
توقیع ازین رو که هوا را بر رای خود مسلط ساخته انتهی و تبیین
این معنی آنست که چون آن بیهوده رای بیرون آرای بر خلاف
نمود ظاهر مغلوب نفس قاهره بوده و مقررست که این صنف
از مردمان نامردم که سلطان هوای طبع بر رای خرده گرای
ایشان غالب میباشد هر آینه قرار داد رویت همگنان خطا و
غلط آید و بهیچوجه صلاح خیر اندیش اینان اطمینان را نشاید مرفوع
سبب مرحمت اقطاع ابد و سیورغال سرمد بهر یک از پرستاران
خاص با وجود تواتر انعام عام و جریان مرسوم مقرر چیست توقیع
تا در نفوس همگنان جای گیرد که اولاد و اعقاب ایشان را در حیطهٔ
حمایت و حوزهٔ رعایت خواهیم داشت انتهی یعنی هرگاه این
دقیقهٔ جلیله در متخیلهٔ همه از اقرار واقع استقرار یابد که در هیچ حال
از بازماندگان ایشان غافل نخواهیم بود هر آینه از رهگذر احوال
منسوبان و خویشان خویش خاطر اخلاص اندیش دستخوش تشویش نمیدارند

یا باکراه بر متابعت آثار حق داشته بران ثابت قدم سازد چندانکه
همگی در همه گاه بمیل حق مائل باشند و از تقلب بجانب باطل اجتناب
نموده از پیروی حق سر بر نتابد **مرفوع** قلت وعدهٔ ملک
با وجود کثرت عطا بموجب کدامین علت ست **توقیع**
بادشاه صاحب خزانه که او را از هیچکس خوف و از هیچ
جا رجا نباشد باید که وعده کم کند و عطا بسیار نماید انتهی
یعنی سزاوار رتبهٔ بادشاهان صاحب اقتدار آنست که
کم وعده و بسیار عطا باشند چه تجویز دادن وعود در صورت
عدم اسباب دهش فی الحال می باشد با وجود امید حصول
در عهد استقبال یا بیم موانع جود و این هر دو معنی در صورت
استقلال شهریاران و استحصال عدت و آلهٔ دولت
و اقبال ایشان مفقود بلکه ممتنع الوجود ست **مرفوع**
بچه وجه سمت مقصد را در جملگی لشکرکشیها و نهضتها از
همگی معتمدان نهفته میدارد **توقیع** بجهت آنکه مادهٔ خوف
و رجا در همگی اطراف و ارجا از جمیع وجوه و جهات زیاده گردد
مرفوع از چه راه در بعضی از اسفار اعلان و اظهار سمت
توجه نموده بهیچ وجه اخفا و اسرار آن روا نمی دارند

مرفوع در معرض بیان حقائق برزبان حقائق بیان رفته که هر آنکه
بتونگری و توانائی خویشتن بر ملوک مباهات نماید همانا نفس خود را
بزور وزر عرضهٔ هلاک و نهبهٔ خطر ساخته باشد **توقیع** چه هیچ حرف ملوک
این سه امر شگرف یعنی نفس و مال و قوت بمعرض تلف در آید
مرفوع متولی امور خزائن عامره جمع معلی بعرض والا میرساند
که در بنولا فرط اخراجات و عطیات متوافره که بر اوائل درجهٔ اسراف
اشراف دارد استیفاء اکثر خراج ممالک محصونه نمود چندانکه کاربدانجا
کشیده که گنج خانها دیرینه که از ملوک ماضیه و ازمنهٔ خالیه بازمانده
خالی گردد **توقیع** خزائن سلاطین داد پیشه دهش آئین در هیچ
حالی از بخشش برخالی نه گردد چه سر تا سر گیتی بمنزلهٔ بیوت اموال بادشاهان
عالی شالنست و سائر رعایا و برایا در مرتبهٔ گنجوران ایشان **مرفوع**
موجب تفتیش شهریار از کنه هر چیز واصل حقیقت کار است **توقیع**
نتیجهٔ کاوش عمق امور انست که ما و ایشان تا باشیم بتصرف و تقلب
حق بهر سو که منقلب گردد بگردیم انتهی و توضیح این توقیع آنست که
وصول اثر غور رسی بادشاه دادگر باصول امور موجب تمیز حقیقت
کما هو حقه از ماهیت باطل کاهی و ثمرهٔ این تحقیق آنست که نخست
خود بر وفق علم خود براستی و درستی عمل نماید و رعیت را بر غبت تا

عادتست توقیع در صورتیکه آب از نهر جاری باز دارند اگر
جا بجا در مجاری آن نداوت و رطوبت قلیل باقی نماند هر آینه
وجوه مصارف او که بزعم مدعیان از مداخلش فاضلست خیانتی
بی اندازه و بدعتی تازه والا زوائد مرسوم او برسم ماضی مجرائی
مستمر جاری مرفوع از جمله اهل ذمت که در پناه این درگاه اند
جمعی کثیر را بسبب کمیابی اسباب معاش پریشانی بسیار
دریافته و ضیق طریق روزگزاری ساحت راحت را بر همگنان
تنگ گرفته توقیع همگی آن جمع پریشانرا بکفایت اذیت
سرما و گرما رعایت و حمایت نمایند و بسکباری اعانت و
اغاثت مؤنت گران جانی خلطه ظاهری و باطنی جوع و عریانی
را از ایشان مرفوع دارند مرفوع بهرمون سالار سپاه خاص
سواری شهریار را در موکب قلیل انکار بسیار میماند چه بضرورت
ظاهرست که در امثال اینصورت از خبث باطن دون منشان
بدکیش بهیچوجه ایمن و مطمئن نتوان بود توقیع چون عموم عدل
و شمول احسان بالخاصیت دوست و دشمن را یکسان مینمایند باید
که خاطر به اندیش عامه اولیاء دولت خاصه بهرمون بسبب خطور
احتمال خطر و غدر و کید بد اندیشان از قید خیال پریشان برآید

اختیار نموده حقیقت او را معروض دارند اکنون همگی مردم روزگار
دیده ستوده مرد آزموده را پسندیده تصدی شخنگی میدانند
توقیع کار گزار این شغل نازک را از چهار امر کمیاب ناگزیر
و ناچار است اول دشمنی با لذات با شرار دوم رسائی طبع بتعور
هر امر و کاوش کنه حقیقت هر کار سوم نهایت شدت ذاتی و
درشتی طبع بر مردم ستمگار چهارم نرمی و تنگدلی جبلی بر ضعیفان
کم آزار و این آرمیده مرد سنجیده شایسته کار پردازی دیگر شغال
سر کار ست نه این امرد شوار **مرفوع** سپهبد خراسان استطلاع
سبب عزل فلان از منصب قهرمانی یعنی قیام بمهمات کارخانجات
خاصه ملیناید **توقیع** موجب این امر واجب خیانتی ست که در حق جمعی
از اهل استحقاق که بوساطت احقاق ما اشراف کلی بر استیفای
جزوی از حقوق خود یافته بود ندروا داشت و ازین رهگذر خلل نقص
در ادای دین و مت و دولت با هل کل نقص در بنای دین و ملت خود
راه داده و پیدست که قهرمان سارق باعث اصابت عیب و شین
بجمال خصائل و کمال فضائل بادشاه باشد **مرفوع** مبلغ نفاق
و اعطا داد و به وکیل خرج سرکار خاصه جنبروی از مر سوم مقرری
او بغایت نخ یا دست چندانکه میتوان گفت که بیرون از اندازه عادت

قصری لپس آمدن از آن
توقیع
تحمل
همه روز عالم و بیکر بشنی
بهای تصدیق بقاعده کار
بکار گماربل شده
توقیع بکیر
چهار پیرم نمده و هر روز ناند
مجمع پاشد و لایق تفویض
این کار را از کجا می خواست شم
دبیر گری کار جایا و میتواند شقیا است دل آگاه کودشی
جایی بدانا باشد دوم بیکو نرمی و عصبی کار برسد
چه مصور عدم رسا بکار دوم حکم ثواب در انجام
آهنا نایاب سوم طبع سخی دهم و اندر شت
باشد با شتبر کاظمان دو طاعم بخیر ایام
برغزا و جاجرزان آگاه زیر دست باشند
دیگر آزار نیسند و این در بیخ آدم طلب کرد ا
فشاطر بیچ امور دشوار نیست و بتحمل ا
توقیعات کسر ۲۰
سپهبد کار اول و عظم با اجیر
نداوند و صاحب لشکر چیز بخشی خاصه و
اصفهبد طبرستان
سلاطین طبرستان
توقیع
اطلاع بر وجوه
یعنی خواهش است و درین

مداخل روشنائی اند بمنازل مظلمه و سدّ روزن خانهٔ کروشن
خانهای تاریک ۱۲ بند کردن ۱۲
نباشد باوجود احتیاج بروشنائی همانا نزد خردمند وجهی دلنشین نیست
ندانسته باشد مرفوع خوان سالار مے پندارد که از همگی اطعمه و
مفعول جمع طعام ۱۲
اشربه انچه ملک را بدان خواهش منش زیاده ست خویش را
چیزها آنکه میخورند ۱۲ طبیعت ۱۲
ازان بیش باز میدارد لتوقیع سزاوار خردمند نیست که خویشتن را
لے زائد ۱۲
از افراط میل بمرغوب طبع نگاهدارد تا از مداوا بدانچه مکروه طبیعت
اخذ کنی خواهش ۱۲ دور کردن ۱۲
ست نے نیاز گردد مرفوع فلان از نژاد اشتاف سنجلی ناسی
نژاد بکسر اصل و نسب ۱۲ حکمنامه ۱۲
اسلاف خود بر سم عطار چهار هزار دینار سالیانهٔ ابدی از
جمع سلف بمعنی گذشته ۱۲ دادن ۱۲ دائمی ۱۲
دیوان عطار کیخسر وی اظهار نموده می نماید که از دو او بن
لے عرض مینماید ۱۲ دیوانها دشاه ۱۲
آبا ء ملک بر طبق این مثال ناطق سلسلهٔ مضا قطعاً ازم
پدران بادشاه ۱۲ موافق ۱۲ فرمان اجرا ۱۲
نگسسته و از آغاز جلوس میمون تا اکنون سر رشتهٔ ممتد
دراز ۱۲
این اقطاع سرمد بانقطاع پیوسته توقیع
مرادر روزینه همیشه ۱۲ برده شدن ۱۲ بهره ۱۲
فرمان نافذ به تنفیذ این مثال جاوید امتثال اصدار یافت
جاری شونده ۱۲ جاری کردنی ۱۲ موصوف ۱۲ صفت ۱۲
تا مگر ابنای سعادت یار ما بنای کار برین مبنی نهاده از
بنیاد نهاده شده ۱۲ جائے بنا ۱۲
انقیاد اوامر آبای خود ننمایند مرفوع در ینولا امر و الاء
لیسران ۱۲ انکار ۱۲ فرمانبری ۱۲ حکمنامه ۱۲
شهریار صدور یافته که بجهت تولیت امر سیاست اشرار
پسر دن ۱۲ تنبیه ۱۲ ای بدان
و پاسبانی شهر و دیار مروے معامله فهم کاردان
موصوف ۱۲ صفت ۱۲

توقیعات سلاطین ۱۹

فارسی از زیر مهر جلوس میمون سال نوشته حال نامعلوم

سر رشته خاکردیم کایں چه زمان آباد اجداد
راکه عمل بیان بطابقه لطف لازم و دوام بیست
جاری نمانده تا پسران سعید بادولت بمتابعت پدران
قاعده گذاشته از اطاعت امر پدران تجاوز نمی نمایند
چه گرا بجا آوردن احکام مرزبانان خویش تخلف نمایند
پسران ما بعد از ما در جاده اطاعت ثابت قدم باشند
تتمهٔ ناتمام دربارهٔ توقیع

لے توقیع بجا پیچیده کردی ای خیر تا تمام نخشی داری
از لیست ۱۲ قدمت ۵ تولیت والی
گردانیدن و عمل دادن بکسے ۱۲
سیاست بکسر ۵ بجا داشتن کار و فرمودن
دفع کردن بد کنندگان
در عیت دار ۱۲ ک ۵ توقیع این مرفوع
حکم دینولا حکم شاه
تقرر مرد برای کوتوالی شهر
عمارت شده ۵ جلوس مرد مان

مرفوع گروهی از ترسایان که در لباس تملق و چاپلوسی بدین
درگاه پناه آورده اند بزعم اکثر منهیان بخبرگیری و جاسوسی متهم اند
توقیع هر آنکه از طغیان بروز ماده عصیان زیاده بخیه بداندیشی و
تیره درونی بر روی کار نیفگند و ابراز عداوت باطنی نکند عقوبت
ظاهری بدو باز نگردد مرفوع فلان مرد از زمره رعایا بی
واجب الرعایت از متصدی خزانه انفاق در باب ایصال جزوی که برسم
صله باسم او از درگاه رقم شده و از دیرگاه باز در حیز تاخیر نگاه داشته
شکایت کلی دارد توقیع آن بیمروت را بتادیب این مایه اهمال
امهال تنفس نه دهند تا در همان نفس داده خسرو یرا که در حقیقت
عطاء حضرت حق ست جل شانه چنانچه حق عطاست بدو رسانند مرفوع
از چه راه امر بحرمان فلان از سعادت قرب درگاه شده توقیع
درینولا خطیه کبری ایمنی از خوف جناب کبریائی و نومیدی از لطف
رؤف حقیقی جلشانه که نشان مهجوری از آن درگاه والاست ازو
بظهور پیوسته مرفوع جمعی از اهل رای خرد آرای درگاه در باب
میل شهریار باستماع جمله سخنان حمله اخبار و نقله اسرار مردم انکار
بسیار دارند بلکه راه یافتن این گروه عیب پژوه را در پیرامن بساط
قرب بغایت دور از کار میشمارند توقیع این طائفه بمنزله مداخل

وامساک گنجور و عدل عام و احسان تام شهریار فراهم آرنده

دینار و درهم ست نه جزوی خرد و کوتهی همم پرستاران و چون

عنایت حضرت غنی مغنی جلشانه سائر وادگرانرا از نصیحت دیگران

در امور خیر مستغنی ساخته هر اینه از ماست امر باشاعت موجبات

عدل و احسان و بر مردمان بذل اطاعت و بردن فرمان

مرفوع همان ورد ناظر عمال اعمال فارس بدرگاه نوشته

که عامل اهواز در سال بست و نهم جلوس دوباره هشت هزار

درهم و کسری زیاده بر مال واجبی همه سال از محال تحصیل کرده

و همگی را بخزانهٔ عامره فرود آورده توقیع تمامی اموال مذکوره را

از خزانهٔ خاص بسائر محال مزبوره نقل نموده بی حیف و میل بر خداوندان

آنها از فقیر و غنی و ضعیف و قوی رو نمایند چه توفیر خزائن باموال

رعایا بر موجب ناواجب بمنزلهٔ اندودن بام منازلست بخاک و

کندن اساس چار دیوار آنها انتهی اینمعنی بعینه در حدیث ماثوره

مذکورست و عارف معارف حقیقی و مجازی شیخ مصلح الدین

سعدی شیرازی این درهٔ فاخره را که واسطة العقد صدور

حور میشاید بدینگونه عقد نموده آنجا که فرموده فرد

از رعیت شهی که مایه ربود پای دیوار کند و بام اندود

ابلیس منش بپیشه تلبیس فرا پیش گرفته باستظهار مهارت در حرفهٔ
حکاکی شبیه نقش خاتم مهر نگین بادشاهی را بدست آورده اند و
بدین دست برد نمایان فرامین خطا تضمین درست نموده بدست آویز
آن احکام لباسی لبسی از عملداران نواحی بلاد دور دست افریب داده
مبلغها گلی گرفته اند در بیصوت شایسته قطع و قلع ایادی و عیون
بل ضرب اعناق و شق بطون اند بادشاه از روی فرط تفضل
و احسان فرمودند که چون مهر مهر شعاع مارا وسیله روزی خود ها
ساخته اند همانا هیچ را بموجب حکم جهان مطاع ما گرفته اند اکنون چون
این معنی را در صورت فرط ضرورت و غلبهٔ افتقار و اضطرار اختیار
نموده اند بعد تنبیه و تادیب بنصایح هوش افزا و ظهور آثار
توبه بفصوح مبلغی معین بصیغهٔ مدد معاش از سرکار عالی بنام هر یک
مقرر دارند مرفوع خازن خزائن خاص معروض میدارد که
از فرط اعطا و انفاق خسروی اختلال کلی در اصول جمعیت
بیوت اموال راه یافته توقیع خدا موفر مالست نه بحل تحمل
جامع ست نه جزوی همت تو ما مستغنیم از اعانت تو از ما فرمانبرداری
و بر شما فرمانبری انتهی کلامه تقریر این توقیع آنست که عطیهٔ کبری
جناب کبریائی موجب توفیر و تکثیر خزائن ملوکست نه وفور بخل و امساک

نیاید حراست نفوس نفیسهٔ خسروانرا چگونه شاید مرفوع بچه سبب
پیوسته ذکر سرعت زوال دنیا و فرط استعجال فناء آن بر زبان حقایق
بیان میرود توقیع بموجب آنکه دی درین زودی فردا بود امروز
نه دیرست که دی خواهد گشت مرفوع ملکزاده نرسی املاک و مزارع
بسی از دهقانانرا که در جوار ضیاع و عقار او بودند از روی غصب و
جور بتصرف در آورده توقیع بمجرد ورود منشور عدالت سطور
تمامی اراضی مذکوره را از آن سست خرد مسترد نموده بارباب آن
رو نمایند و از املاک خاصهٔ او آنچه در جنب اراضی آن ستمدیدگان
واقع بوده باشد بجرم این امر بیموقع از و انتزاع نموده بیجدال
و نزاع تملیک آنان نمایند تا اینمعنی سبب تادیب سائر مفسدان و تنبیه
سر تا سر خفته خردان گردد مرفوع عامل فلان ناحیه مبلغ صد هزار درم
از جملهٔ خزائن خاصه بدون حکم بر عامهٔ محتاجان تقسیم نموده توقیع
رافع مضمون این فصل خیر تضمین بداند که این امر میمون از دائرهٔ
فرمان ما بیرون نیست و مناسب این امرست آنچه در عهد بادشاه
کیوان جاه سپهر سریر مهر کلاه نور الدین جهانگیر شاه خلف بادشاه
هفت کشور جلال الدین اکبر بادشاه صاحبقرانی گورگانی وقوع
یافته چنانچه مشهورست که بعرض والا رسانیدند که درینولا مشتی

می نماید توقیع گناهگاران در مرتبه بیمارانند و ملوک داد ور بمنزلهٔ
طبیبان چاره گر چنانچه عود مرض مریض را از معاودت علاج بی نیاز
نمیگرداند هر اینه بازگشت عصیان عاصیانرا از عفو مستغنی نمیسازد
مرفوع در جمیع اسیران روم بسی کودکان بی دایگانند درینباب
فرمان خدایگان چیست توقیع چون منشور عاطفت دستور برسد
در همان آن آن همه نارسیدگانرا بجمعی که همگنان را بر امانت و دیانت
آنان وثوق باشد بسپارند که در همه راه با همه راه رقت و نرم دلی که سلوک
آن خاص ترین خصال خواص ملوک ست سپرده در مرز بوم روم جملگی را بمادران
و خویشان ایشان رسانند مرفوع صامت اموال یعنی سیم و زر
فلان کشت و زر که ثمره آبادانی مزرع خاص اوست از عامهٔ اموال
خزائن خاصه خسروی بغایت افزونترست توقیع مال او در بیت المال
ماست بواسطهٔ آنکه عمارت بلاد و عمارت ماست انتهی کلامه یعنی
اموال مذکوره اگرچه در خانهٔ اوست فی الحقیقت در خزانهٔ ماست
چه آبادی ممالک بعینه آبادی ملک و مال رعایاست که ممالیک ملوک اند
و ملک مملوک بحکم عقل و شرع مالک ست مرفوع برخی از
امتعهٔ پاسبانان شهریار را در همین نهضت خسروانی شیروان
پنهانی برده اند توقیع هر آنکه پاسبانی اموال خسیسه خویشتن ازو

توقیعات کسرویہ

استخبار و استعلام نمایند تا اعلام شہریار بکاہی ماہیت آن کہ
ازراہ دانستگی حقیقت خیر و شر و تمیز معروف از منکر روئداد اول
دلائل معرفت او باشد بر حقائق معارف و اعدل شہود بر کمیت
و کیفیت دانش آنعارف و احاطہ اطلاع آن خرد ور بر مواقع
نیک و بد و موافقت خیر و شر اگر بر تقدیر محال بامری منہی یا حکمی
کہ باحتمال دور بر شری از شرور اشتمال داشتہ باشد مامور گردند
در باب استبناء و استخبار از اسباب آن اگرچہ بتکرار انجاد مراجعت
نمایند و از ہر راہ کہ رود ہد درآمدہ از معاودت پرسش باز نیایند
تا بحجتی مقبول کہ بدان سبب انفاذ آن امر معوق مجوز آید ایتان
نمایند اکنون ما چندی مواہرہ از مواہرات و توقیعات او را کہ بما
رسید فراہم آوردیم و چون تا آنوقت کہ ما را این اندیشہ فراز
آمد ہیچکس از انہا از لغت پہلوی بعبارت عربی مترجم نشدہ بود
چندانکہ ما را ممکن بود آنہا را بنزدیکترین لفظی و شایستہ ترین آنہا
بحسب اشتمال بر معنی و اقرب آنہا بفہم سامع مترجم نمودیم و باللہ التوفیق
وہذا اول فصول التوقیعات الوقیعۃ الکسرویۃ
مرفوع جمہور عوام انام از درگاہ خسروی درخواست اظہار
باعث تکرار عفو از مردم گناہکار با وجود ارتکاب بمعاصی پی در پی

آگاہ کردن ۱۲ — بدکار ۱۲ — نیکی ۱۲ — گواہان ۱۲ — عادل تر ۱۲ — جمع موقف جای ایستادن ۱۲ — لایق گشتن ۱۲ — جمع شر ۱۲ — آگاہی خواستن ۱۲ — بازگشتن ۱۲ — جاری کردن ۱۲ — بتعویق گرفتہ ۱۲ — روان کردہ ۱۲ — آمدن ۱۲ — بکسی نوشتہ ۱۲ — پیش ۱۲ — یعنی مواہرات و توقیعات ۱۲ — نزدیکتر ۱۲ — نوشتہ ۱۲ — و اللہ الموفق ۱۲ — این ۱۲ — اول ۱۲ — فصلہای ۱۲ — بزرگ منسوب بکسری است ۱۲ — عفو ۱۲ — کردن ۱۲ — گناہ ۱۲

ہ استخبار و استعلام نمودن خبر پرسیدن آگاہی خواستن
ہ ۱۲ کاہی نقص
ہ ۱۲ سرود آنچیز مراد است حقیقت شی ۱۲ ماہیت شی ۱۲
ہ سوال از ضعیف بجہت آنچنان
ہ ۱۲ دلالت بر مصدر است یکی
ہ ۱۲ مرد شناختہ و کاری
ہ ۱۲ نیکی نقیض بد ہم
ہ ۱۲ مشتق است از معروف کہ بمعنی شناختہ و کار نیکو ہم
ہ ۱۲ منکر نقیض معروف ہم
ہ ۱۲ این لفظ مشترک است میان معانی کہ ذکر کردہ شد و معانی دیگر
ہ ۱۲ اول بمعنی نخست و ہم بمعنی سزاوار
ہ ۱۲ دلیل آنچیز است کہ نشان دہد بچیزی و راہنما شود بدو
ہ ۱۲ حجت آنچیز است کہ بدان خصم مغلوب شود
ہ ۱۲ مجوز آنچیز است کہ جواز کردن کاری بدان ثابت شود
ہ ۱۲ معوق آنچیز است کہ بدان تعویق کنند
ہ ۱۲ مواہرہ جمع مواہر است و مواہر جمع مہر است
ہ ۱۲ توقیعات جمع توقیع است و توقیع آنچیز است کہ در آخر نامہ نویسند
ہ ۱۲ وقیعہ بمعنی نبرد و حرب و کارزار و ہم بمعنی عیب و ہم بمعنی ہلاک
ہ ۱۲ مرفوع آنچیز است کہ بر دست گیرند و بالا برند و ہم بمعنی بلند
ہ ۱۲ در بعضی نسخ لفظ مراحعات بجای
مواجہہ دیدہ شد و ہر دو اضافت صحیح است
ہ ۱۲ ضمیر او راجع بکسری
ہ ۱۲ ضمیر ہا در انہا راجع بلغات
ہ ۱۲ ضمیر مترجم بمترجم ما بیجکام
ہ ۱۲ ایراد ضمیر جمع

وبباید دانست که موجب جرأت وجسارت دستوران ودانشوران
درگاه درباب عرض این فصول مرفوعه که در معنی اصول موضوعه
فن داد وریست دستوری خسرو بوده تا مگر استفسار خواص باعث
استبصار خصوص کوائف پرستندگان وعموم بندگان و
پرستندگان درگاه گردد ومطالعهٔ آن فصول سبب اطلاع حق
پژوهان بر حقیقت اصول آن واستنباط فروع ازان شود همانا
باقتضای مناسبت این سودمند نامهٔ پسند که نسخهٔ آثار حسن
سلوک ملوک راست هنجار وسزاوار پیروی پس آیندگان درست رفتار
است بدستور نامهٔ کسروی ازین راه که عدد حروف آن با تاریخ
شروع ترجمه موافق ست موسوم آمد وموجب این سوال وجواب
چنانچه گذشت مترجم در مقدمهٔ آن کتاب میگوید انچه حاصل ترجمه
آن بپارسی ست اینست نوشیروان بن قباد بن فیروز از
پیش قدمان ملوک فارس از همگی خسروان در جزالت رای واصابت رویت
پیش ودر صواب تدبیر وحزم سیاست در پیش بود واز جملهٔ استحسانات
امور او این بود که با وزرای خود مخمر ومقرر داشت که هرگاه ایشان را
بامری از امور خیر مامور سازد وهمگنان بر سبیل استعجال نخست
در مقام امضا سبب تنفید آن شده انگاه از سبب خیریت آن استخبار

وکیست که او را این راه در پیش نیست و در بنان خامهٔ خام رقم و در سینهٔ
خاطر خطا اندیش نه وَمَنْ ذَا الَّذِي لَمْ يَكُنْ ذَلِكَ دَأْبَهُ أَوْ آمَنَ مِنْ عِثَارٍ
دَأْبَتُهُ آری سقوط در مزلت و هجن و خلل از خلال نفسانی ست و هبوط
در مضیلت نقص و زلل از خصال انسانی چنانچه خالی بودن از مثال
اینمعنی همانا از محیط دائره مقتضای طبائع اصحاب جود امکانی چه جای نهاد
بشری بیرون ست فَلِهَذَا مَعَ هَذَا وَذَاكَ از پیشینهاد خویشتن بپرنیاید
بستم لنسخ متداوله و اختلاف لغات آنها را که بسبب ناشیخان و اغلاط
ورّاقان در تصحیف الفاظ و تقدیم و تاخیر توقیعات رو داده مانع
پیشرفت مقصود و سدّ راه مقصد معهود نساخت و بجهت تحریر و
تقریر مقاصد و توضیح و تبیین مقدمات بل تتمیم و تکمیل مطالب راه
اضافهٔ الفاظ و افزایش و تفصیل مجمل و بسط مطوی کشود در سر آغاز
این ابواب و فصول باندازهٔ حصول توفیق در باب وقوع اتمام و وصول
بانجام شروع نمود وَعَلَيْهِ الْعَوْنُ وَالصُّنْعُ مِنْ صِلَةِ الْأَمِيلِ
وَمَدَلَّةِ الزَّلِيلِ وَبِهِ اللِّيَاذُ وَالْعِيَاذُ مِنْ مَنَالَةِ
الْخَلَلِ فِي الْقَوْلِ وَالْعَمَلِ إِنَّهُ بِذَلِكَ
جَدِيرٌ قَمِينٌ وَصَلَوَاتُهُ عَلَى رَسُولِهِ
الْأَمِينِ وَمُحَمَّدٍ وَآلِهِ الْغُرِّ الْمَيَامِينِ

توقیعات کسری

۱۱ توقیعات کسری

تعایسه اغلاط قرحی سیاق وقوع این
امر غالباً در نقل ز بانی بزبانی دیگر از منظور
دل خود باز نمانده و سقم نسخهای توقیعات او را
مانع مقصود نیامده و پیاپی چادر انکار نکشد ۱۲
ای کاتبان در توقیعات تقدیم و تاخیر
الفاظ نموده و غلطها بکار نبرند و هر جا که
خواستند بدهم ناقص ذکری در نیاورند و لغت
دیگر لغات نخوانند ۱۲
و تعیین معقود گشاده کردن
عقد تا بکلی بنا بر گمان نگردد
مطلبها الفاظ و معانی
نموده در تفصیل مجمل و
گشادن آنچه بجمل بود
گشوده در ابتداء این
ترجمه بقصد حصول توفیق
اتمام شروع نموده ۱۲
مجمل
بس کن خدا مدد دهد و نگاه دارد
انگیختن امید و قوام
توفیق و

چه جای فطرت ناقص و فکرت نارس بیگانه منشان که از دقایق دقیقه
آن لهجه جز اسمی یا رسمی نشنیده اند و از کنه حقایق عمیقه آن سوای سمتی
و وسمتی ندیده و شاهد این دعویست حال متصدی ترجمه این کتاب
مستجاب مستطاب که یکی از ائمه فنون آدابست چه با آنکه در نیماده داد سخنوری
داده و حق سحر بیانی ادا کرده و درباره نقل آن بعربی از دری همانا شیوه
جادوگری بجا آورده لیکن بر وفق منطوقه حَفِظْتَ شَیْئًا وَغَابَتْ
عَنْكَ اَشْیَاءُ بسی نکات دقیقه بنا بر تفاوت مراتب اختلاف لغات
ازو بدرجه فوات رسیده و با اینمعنی باندازه اختصار افراط اقتصار را بمرتبه
ایجاز مخل که در حقیقت از اطناب ممل ناپسندیده ترست رسانیده چندانکه
در اکثر فصول توقیعات لااقل یک مقدمه مقحم و منطوی شده و سائر
فقرات بر خلل تعقید و ابهام که علت تشبیه و ایهام و باعث ادخال کمال
نقص و عیبست در کلام مشتمل آمده بلکه در طی و اتمام مطالب مطالب ناتمام
بعبارت غیر مانوس عجمیانه تغیر رفته و غرض از طول و عرض اینمقوله هتک ستر
عرض و هتر سجف ناموس ارباب دانش و افشای شیون و عیوب اهل هنر
نیست چه اینمعنی دلیل کمال بیمروتی و بیدردی و نشانه نهایت عدم
فتوت و ناجوانمردیست ع وَتِلْكَ سَجِیَّةُ الْوَغْدِ اللَّئِیمِ بلکه کما یشهد به
عَلَّامُ الْغُیُوبِ رفت و روب راه معذرتست از عروض غیرات خویشتن

بل عالی منزلت تر از تطوع و تبرع عباد تست و ازین راه گفته اند
کردن کاری که واجب نباشد ۱۲
که انصاف بالای طاعت ست در ساعت بر سم اقامت
مراسم اطاعت سمعاً و طاعة بر زبان آنده بمقتضای امر مطاع
چندانکه توان اقتدار و استطاعت سجا آورد و به نیت توفیق
توانائی ست ۱۲ ارادهٔ ۱۲
سرانجام این امر خجسته آغاز فرخند فرجام از مبدأ فیاض فیض
اعانت درین شغل خطیر استعانت نموده بپرداخت این کار نازک
بمعنی آخر ۱۲ مدد خواستن ۱۲
پرداخت انگاه بر سبیل تکرار از تبعات اقتحام این لغزشگاه بلجاج
اقالت عثرات التجا نموده ابواب استعاذت بوالا درگاه معاذ
گناهان ۱۲
پناهندگان که پناه و گریزگاه مابندگانست جل شانه کشوده از مقوله
پناه گیرندگان ۱۲ب
محالاتست که محاذل ترجمهٔ لغات از خلل و زلل مصفوت سهو و خطا ۱۲
لغزش ۱۲
خاصیت نقل عامهٔ لغات ست بیکدیگر ایمن باشند و چسان جز این
توانند بود که خصوصیتی چند از خواص سخن در مطاوی هر لغتی
پیچیدگی ۱۲
از لغات خاصه کلام خاصان بآن منطوی میباشد که خرد طبائع
پیچیده ۱۲
دقیقه رس اهل بلاغت آن لغت بادنی پایه مبلغ کمال آن
نیارد رسید سیما لوامع سیمیا سیمای ادا های نازک و انداز های
جمع لامع درخشنده ۱۲
بلند و قصد های رسا و اشارات خفیه و تلمیحات دور آهنگ که
قصد ۱۲
کاوش اندیشه همه جارس شناوشان در غور آن خوض نتواند نمود

ل متعلق بقول
اول الفقه جزم است
فی الفور در بجا آوری
حکم شاهزاده بقدر
طاقت خود کوشیدم
بنوای ایکه عدل از
همه عباد ان فروتر
ست بیش ولیع او
بتذکره آمدش کم
باالتزام نقض
چه دیگر سلاطین را
نیاده گرد و ۱۲
کریمانه فیض بود ست مراد دلت
پاک مغدار و نعمتهای ۱۲
باقصر دست خانع خلق شتن ترک دادن
پرداخت و اول معنی بمعنی اصدر دوم
و آخر است و مشغول شدن ۱۲ب
پرداخت معنی ۱۲
و بمعنی فی ۱۲
تکسر با عاقبت بد ۱۲ ص
تقاعد ضد حرکی در آمدن ۱۲ تجریک ۱۲
اقالت در گذشتن از گناه ۱۲
جمع عثرة لغزش قبر تبس و بسر افتادن ۱۲ ص
یعنی بوقت نوشتن و ترتیب این کار نازک کردار
عاقبت بد در کمین اعتقام منزلت تقدم
التجا بجایگاه و ارجوع بمملکت ست
نموده در پناه حوصلهٔ بندگان گشاده گی درخشنده

که انجام عرض آن مقولات بدین مقالت کشید و خاتمه این مقاله
مشکی ختام بدینمقام رسید بحکم این دقیقه جلیله اعنی بمقتضای قضیه اصلیه
کل شیء یرجع الی اصله رای جهان آرای آن خردمند پرور خرد پیرا نظر بحصول
منفعت عام و وصول فائده تامه آن بعامه انام بترجمه آن فصول
مبهمه و اصول مهمه از لغت عربی بعبارت فارسی نزدیک بفهم دور از وهم
با تعارف بی تکلف اقتضا نموده اشاره والا درباره اختیار اولی
بتولیت این کار بملتزمان سعادت حضور اعلی فرمودند و هم در اثنای
این ماجرا که روزگار بنای کار بر اساس سنت جاریه خود بنهاده
از ترجیح مذهب مرجوح و اختیار تفضیل مفضول بحکم استحسان ترک
اولی در فض النسب مقرر شد با وجود حضور اجلاء و فضلاء درگاه
در هر باب خاصه ارباب فنون آداب قرعه تفویض حل و عقد
بنام این ضعیف صناعت طفیف بضاعت محمد ملقب بجلال الدین
طباطبائی زواری عصمه الله تعالی عما یکون لنفسه الزراری افتاد
و حالی مثال متعالی که سافل و عالی و سابق و تالی را انقیاد آن
لایزالی باد برینموجب طغرای نفاذ یافت فلاجرم بحکم آن که اشاعت
آثار عدل و احسان سلاطین زمان ماضی که باعث تحریص و تحریض
بادشاهان عهد حال و استقبال ست همانا نازل منزله طاعت بل

برخاست همانا بجوست ازان مبدع کمال صفت لنصفت سخن ابتداء
شده هم بران مبداء خیر بمتنباهی منتهی گشت درین حالت جلالت یافتگان
منزلت بار قرب که تقریب گزینان عرض بدایع وقایع اند چون بیان
مناسبات وقت وحال را ازباریک بینی دقائق حقائق معرض لبنرا
دیدند واداء دین حق مقام را موقعی بجا گزیدند علی الحال حبل متین
بیان همین را بتعریف گنج خانه جواهر داوری و نیکوئی اعنی توقیعات
کسروی پیوستند ودرباب توصیف آن مجموعه جامع معارف
صوری ومعنوی ابواب اطراء اطناب کشوده ازدلیربیانی زبان
مدلبستند وآن دستور کلی ملکی ومالی کتابی ست متضمن ابواب حکم و
آداب مدون ازجمله سوال وجواب کهمویدان ودستوران
بدستور کسری ازسیر هر مرادی ازامور وجب کهربائی ازابواب خاصه
احکام واقوال حکمت استمال ازان صاحب نصاب کمال لنصفت
پرسیده اند وجواب صواب قرین هرفصلی رادرتحت آن بتوقیع وقیع
یعنی خط خاص سانیده وازجمله آن اسوله واجوبه که هریک ازان
باصد گنج شایگان برابگانی ارزانست انچه بزیور تدوین سمت تزیین
پذیرفته یکی ازیگانه ادیبان عهد پیشین آنرا بتازی ازلهجه پهلوی
ودری ترجمه سرسری نموده چون درعین این حالت

لے موقوف شد ۱۲ بجوا ہش او بے قصد ۱۲ آفرینندہ ۱۲ انصاف دادن ۱۲
جاے شروع ۱۲ بزرگی ۱۲
جاے فرود آمدن ۱۲ نزدیک گردانیدن ۱۲ نادرات ونوپیدا ۱۲ شرط ۱۲
قرض ۱۲ جزا ۱۲ بسیار ۱۲
دراگردن سخن ۱۲ جمع حکمت ۱۲
آراستہ شدہ ۱۲ حکیم وعالم وصاحب ۱۲ وزیر ان ۱۲
راز پنہاں ۱۲ اجلوت ۱۲
سوالہا ۱۲ جوابہا ۱۲
سزاوار وفراخ ۱۲ چیزیکہ مفت بدست آید ۱۲ نقش ۱۲
دربان ۱۲ جمع ادب ۱۲

توقیعات کسری

۱ جواب سخنان علی رضی اللہ عنہ از سوال فرزندش حسن رضی اللہ عنہ
۲ توقیع نشانیکہ در فرمانہا نگارند و نشان آن
۳ مکتوب ۱۲ ۴ توقیع فرود آمدہ در نفس عرایض ۱۲ حکم
۵ نشان آنچہ نویسند از کسے اگر جواب صواب شنید
۶ ترجمہ فصل مع فقرہ سوال و پیرامن آن بہ نشانہا
۷ نویسانند ۱۲ ۸ ای اگر صدیق گردد
۹ بہا ۱۲ یکی ازان سوال و جواب یاد ساختہ تا
۱۰ گران نشود ۱۲ ۱۱ لہجہ بالکسر گویش

سخن میگذشت و از عالم ملکات ملکی ملوک عالم خاصه در مادهٔ عدل و داد
مراد اخلاق و خوها ۱۲
که از شرائف خصائل ایشانست لطائف حکایات مذکور میگشت تا
بزرگ ۱۲ خوها ۱۲ در بعضی نسخ انسان ست ۱۲
قالهٔ قاله سر رشته قطع و فصل و نکت و وصل شخن از هر مقوله و مقاله
گفته ۱۲ بریدن و جدا کردن ۱۲ بگشتاب باز کردن ریسمان و گسستن عقده ۱۲م
بذکر داد وران هر دوران پیوستند و وصلهٔ سلسلهٔ ربط همان
بزنجیر ۱۲
شوق آنان بتحریک شوق نمایان قطعاً از هم نگسست و چون وران
بفتح سین مهمله راندن ۱۲م یقیناً ۱۲
اثنا که معرض بیان معانی بدیعه بود در شمار محامد آثار ربی پایان آن ستوده
جای عرض ۱۲ نادر ۱۲
کردار شایان گفتار شایسته بسیار گفته شد و در باب ستایش
لایق ۱۲
داد و دهش باج ستانان تاج ده دهر سیما کشور تمام بحر
خرم مجسم سبز ۱۲م
ایران شهر خاصهٔ کیان و پیشدادیان از خاصگیان ملوک و
بفتح جیم کے ۱۲ لقب یازده قن از پادشاهان عجم ۱۲
سائر سروران ستوده سیر بسی داستانهای بایسته رفت
تمام ۱۲ سیر تنها ۱۲
واز محاسن آثار عدل و احسان خسروان آل ساسان که از
خوبیها ۱۲
حسنات روزگار پارستان بوده قصب السبق سروری از دیگران
کهنه و گذشته ۱۲ ب نیزه گه بر زمین افشارند و دفت سپر و واقی ۱۲
ربوده اند بیکران سخنها بمیان آمد تا رفته رفته سیاق سخن سابغور سی
بکسر آ و سکون ر ۱۲
و جور پرسی و حق پژوهی و باطل نکوهی خدا و ندداد و دهش خداداد کسری
بکسر خ
ابو الخیر انوشیروان بن قباد رسید و هیچ رود در بیداد جست و جو
کنیت نوشیروان ۱۲ پدر نوشیروان ۱۲ بیابان ۱۲
آثار خیر نی پیردی مآثر حمیده از سر گذشت آن پیشوای طریق معدلت
احوال رفته و گذشته ۱۲ ب
در نگذشت چندانکه از حکایات عدل و احسان سائر داد رسان گفتگو بر خاست

آن بدستگیری تارک افراز افتادگان و آن به نیکوکاری

بنده ساز آزادگان آن جهان و جهانیان را بجای جان در تن و محل دل

در بر و مکان نور در چشم و منزلت چشم در سر اشعار

آن اصل اصالت و بسالت دلیری — وان فرع امامت و رسالت

برده ز دو سو بچرخ اعلی — عرق شجر نژاد والا

یکسو بخدیو هفت کشور — یکسو بشفیع روز محشر

آن یگانه نیر چارمین طارم منور آن چون مهر انور چشم و چراغ

این هفت منظر آن فروغ بخش چراغان این مثمن رواق اخضر

آن سراسر خسروان را روان و سایر سرانرا سرور اعنی

سلطان فلک سریر و ملک سیر شاهزاده مراد بخش مرید پرور مد الله

تعالی مد مدته حتی بلغت مداه مدا الدهر واحداه بعادت معهود همه روزی

سعادت نوروز فیروزی و برکت لیلة القدر بهروزی می اندوخت

و انجمن میمنت مامن بهشت موعود را نزهت و نضرت ابدی و فرحت

و فسحت سرمدی می آموخت بدستور مقرر در محفل حضور که علی الدوام

محاضرات ادبا را در آنحضرت گرمی هنگامه هنگامی ترست و بیان

بدایع و امعان معانی را معان و انشا و اشعار و انشاء مقامات را

مقام در عموم هر باب و هر فن پر خصوص از دیرینه قصص گذشتگان

وبعد شبانگاهی سعادت افروز که از میامن انوار حضور فائض النور
بادشاهزاده هفت کشور شهریار فریدون فر همایون اختر سرور
دادگستر دهش پرور دادار فیروز بخت فرخنده سیر مهر سپهر
فرمانروائی و ملکرانی سپهر مهر داد دهی و گیتی ستانی بانی مبانی
جهانبانی انسان العین اعیان آفرینش مغز روان خرد کالبد دانش
و بینش مربع نشین چار بالش فضائل اربع مسند گزین سریر تسخیر
این بسیط مسبع صاحب تمکین و رنگ سلطنت مکان و مکین سزاوار
تاج و نگین سرور آسمان و زمین ابیات

زیبای سریر بادشاهی	شایان خلافت الهی
آن مظهر داد عدل و احسان	زو بود وجود جود انسان
شاهان جهان طفیل بودش	اجری خواران خوان جودش

مروج اسلام و مربی مسلمین مقوم ایمان و مقوی مومنین سایه پرور
و فروغ ظل اللهی نامور و لقب ازل آور و شاهنشاهی از مبدا آثار
فیض نامتناهی جامع ضدین دنیا پژوهی و دین پناهی ابیات

آن عین شهامت و کرامت	وان محض حصانت و ضرامت
دادست فزون ازین و آنش	دادار جهان جهان جهانش
عقل و هش و فکر و رای و تائه	داد و دل و دین و آنش دوید

القصوى في المناضلة عن المدن الفاضلة ثم لما خلف من

بالاتر را در باهم نه اندازی از شهرهای بزرگ پس هرگاه قائم شدند از

بعدهم خلفاؤهم خلفاء الصفاء وألفاء الوفاء وناب كل

پس آنها خلیفهای شان خلیفهای با صفا و یاران با وفا و قائم شدند همه

في كل باب منابهم وأصيبوا بما أصابهم حتى وصلوا

در هر مقدمه مقام شان و نیک گفته شدند بانچه رسید به ایشان تا آنکه در پیوستند

منصبهم ونصابهم هموا واهتموا بضم هذين المتباينين

مرتبه خودها را و اصل خودها را عزم نمودند و غم خوردند به پیوستن این دو از هم جدا

المتجانسين والشاردين الأنيسين النصفة وأختها

و باهم یک جنس و هر دو غزال همدم یعنی انصاف و همشیره و مثل او

المتصفة بهذه الصفة فكسروا بنصب أعلامهما

که موصوف است به صفت پس شکستند به قائم نمودن نشانها هر دو

المرفوعة ثغور المتجبرة وجبروا برفع قواعدهما الموضوعة

که بلند است دندانهای متکبران و بستند به بلندی بنیادهای آن هر دو که نهاده شده اند

كسور المتكسرة فصلوات الله على أشرف

شکستگیهای شکستگان پس درودهای خدا بر بزرگترین

المرسلين وأمجدهم محمد أكرمهم وأحمدهم ثم سلامهم

فرستادگان و بزرگترین آنها محمد کریم تر آنها و ستوده تر ایشان بعد سلام خدا

عليه وعليهم وعلى من اعترى إليه وإليهم من خيارهم

بر او و بر ایشان و بر آن کس که نسبت خود کند بسوی او و بسوی ایشان از نیکوان

الخيرة وكرامهم البررة من هو من أهل

نیکوکار و بزرگان نیکوکار آن کس که آن از اهل

التقوى والمغفرة

پرهیزگاری و آمرزش است

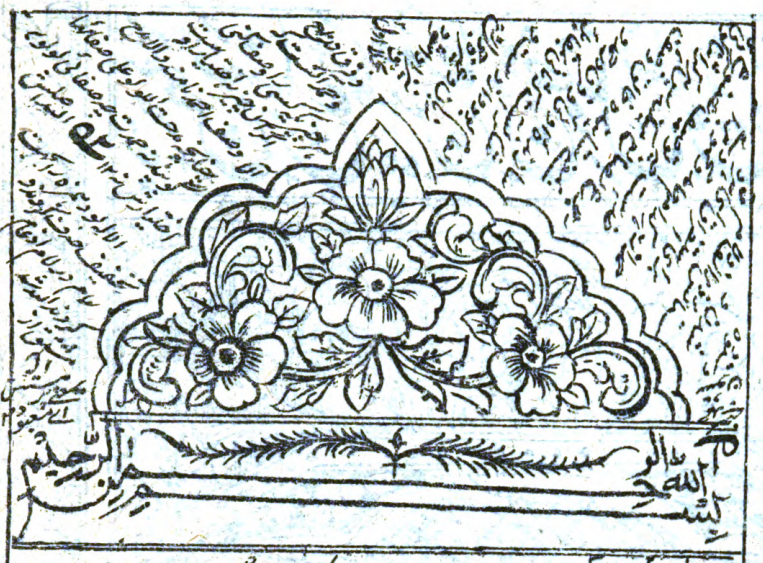

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي ربط سلسلة نظام العالم بسياسة رياسة الانسان

جمله ستائش مر خدا را آنخدا که بست زنجیر آرائش ماسوا بفرمان روائی سرداری آدمی

وناط قوى رباطه بوثاقة عروتي العدل والاحسان فمتى قامتا قامت

و آویخت قوتهای بستن او به استواری هر دو رسن یکی عدل و دیگری نیکی کردن پس هرگاه استادند استاد

بهما السموات والارض وما دامتا دامت بهما عمارة الاقاليم طولها والعرض

بجهت آنها آسمانها و زمین و تا مانند آن هر دو هموار بود بآنها آبادی ولایتها به درازی و پهنائی

ولذا لما ارسل بهما الرسل واسبل باقامتهما السبل قاموا و

و برای این هرگاه فرستاده شدند بآن دو چیز فرستادگان و جاری شد راست نمودن آنها راهها استادند و

اقاموا ما بقيامه وقوامه تقويم الانفس العادلة وتعديل الآفاق

قائم کردند آنچیز را که بسبب استادگی او و درستی او استواری ذاتهای عدل کننده و برابری جهتهای

المائلة وتلخيص المنهج وتخليص المهج من كل غائلة هائلة الى ان

ناراست و صاف کردن رشته و رهائی و صفائی دلها از هر شبهه ترسناک تا اینکه

بلغوا باطفاء وهج الهوج وتسكين رهج الهرج الغاية القصوى

رسیدند بکشتن آتش نادانی و قرار دادن گرد فتنه مرتبه بغایت بالاتر را

Tashiat Kisra

INDIAN

به عون صناع مکین و مکان و فضل خلاق زمین و زمان

توقیعات کسری

در مطبع نامی منشی نولکشور به طبع مزین مقبول جهان شد

Tauqī'āt-i-Kisrawīyah.

Khusrau; called Anūshīrwān,
King of Persia.

1874.

[redacted]

Indian Institute, Oxford.

The Lucknow Sparks Library.
Presented
by
Munshi Newul Kishore.

49 c 128

